

Important duplicate

C7

K132

Gift

for Prof. S. M. A. M.



Library
Institute of Islamic Studies

MAY 12 1969

مجلد اول

نزل الحكمة كتابا هياخي ميثرا الدين بوجور حكيم
الله احسين ميتشا مثاقتش مر جيلو تحسون

روز الان مرني ما بقلند

مولفه علامه ابرهه استر او ستادا سائده زمان معدن عشق و ديمان و جرد مصر فر بيد هر سیدی مولانا شاه
تقی علی قلندر نور اید مر قده الاطهر مع تلمه نفیسه و تبهره لطیفه سی به

جول کورنی بحمد فیض الان مر

مصنفه عالم تحریر نائل کبیر عارف حقائق کاشف و قافق موی جید الصنفه مولانا حافظ شاه علی انور قلندر
اطیب الله ترابه الاطهر
تبصیح صحیح و توضیح صریح و دعاشی مفیده و اضافیه مقتدره موسوم به

القلند ایطال الان مر طاکر پو او سبیرین لرو و او جولو

از جامع علوم و فنوم عارف اسرار کاتوم رئیس الاولیاء راس الاصفیا مولانا شاه حبیب جید قلندر با برکت
انوار فیوضه بارقه الی یوم البشر

حاشی

منا صاحب وکیل مید آباد

شایان ستایش محب افقه

که کنوع طبعه ان مر
کلیطی حیدر اسلا

مظ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مضامین مقدمه کتاب تطایب سومه ابوهریب قلندرین بطالع الروض الازهر و الحوض الکوثر

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	دیباچه مقدمه	۵	اسما تلامذه حضرت ایشان قدس سره
۴	تهنید و بیان سبب تالیف مقدمه	۲۲	موهبت سوم در ذکر خاتم صحیفه شریف حضرت مولانا شاه علی انور قلندر قدس سره -
۸	موهبت اول در ذکر اساتذہ حضرت مقتدا جهان مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره -	۲۵	ذکر مبارک حال حضرت ایشان قدس سره مع ذکر حلیه شریف
۹	ذکر حضرت مولانا شاه حایت علی قلندر قدس سره	۴۰	بیان ارشادات حضرت ایشان قدس سره
۹	ذکر حضرت مولانا محمد مستعان کاکوروی	۴۴	ذکر مرض وصال حضرت ایشان قدس سره
۱۰	ذکر حضرت مولانا محمد عظیم اصفهانی	۵۱	بیان واقعه وفات حضرت ایشان قدس سره
۱۱	ذکر حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی	۵۴	موهبت چهارم در ذکر کیفیت تصحیح کتاب تطایب و تکمله کامله النصاب مع اسماے ماخذات
۱۱	موهبت دوم در ذکر حضرت مقتدا جهان قدس سره		

فهرست مضامین کتاب تطایب و رض الازهر فی آثار قلندر و حوض الکوثر فی تکمله روض الازهر

۱	خطبه در حمد و نعت و القاب حضرتین شیخین	۹۲	فائده در بیان جواز تکبیر حدیث ضعیف در فضائل اهل
۲	جلیلیں قدس سره با مع قصیده مدحیه	۹۳	و صل و دو مشتبه فصل
۶	سبب تالیف کتاب		فصل اول در ذکر حالات حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ جنون الله عنه و فضائل آنجناب
۸	مقدمه منقسم بر سه فصل	۱۰۲	فضائل حضرت سیده النسار ریحانه الله عنها -
	فصل اول در بیان فضیلت علم و علمای با الله و معانی لفظ عقدا	۱۰۳	فضائل حضرت حسنین علیهما السلام
۵۷	در بیان تقسیم سالکان راو حق و اختلاف مراتب طبقات مردم		فصل دوم در کیفیت کفالت ابوطالب مر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با مع فضائل عامه جناب امیر علیه السلام
۶۲	در بیان تعریف اهل سلوک از فرق صوفیه ملا متبیه و حکایات و کلمات و اصطلاحات ایشان	۱۰۵	فصل سوم در سبب ایشان ابوطالب و دیگر اعمام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
۷۹	لطیفه اول منقسم بر دو فصل اول منقسم بر سه فصل	۱۱۲	لطیفه دوم منقسم بر دو فصل
	فصل اول در بیان حالات حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم	۱۱۵	و فصل اول در ذکر معنی قلندر و قلندری و محل از تراجم اصحاب ابن سائده علیه رضوان الله علیهم اجمعین -
۸۳	فصل دوم در سبب اسلام ابوین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم		و فصل اول در بیان حالات حضرت شیخ عبدالعزیز بن ابی طالب علیه السلام در قلندر و سلسله ذراصلی مقرب حق عز ایشان و نقل کلام و دیگر اصحاب
۸۷	فصل سوم در بیان کف لسانی حق ابوین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم	۱۲۴	

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
	فصل اول در بیان سلسله قلندریه	۱۸۸	فصل اول در بیان سلسله قلندریه
	لطیفه پنجم منقسم بر دو وصل	۱۸۸	در حال علامه ذهبی و کیفیت تشدد و بی تحقیق بودن
۱۳۴	و در ذکر حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره		حدیث اسرئیتکه لیلیتکه الخ و عدم اطلاش بر عمر خضر علیه السلام و غیره -
	و در تب شریف آنحضرت منقسم بر چهار فصل	۱۹۳	فصل دوم در ذکر علم جرح و تعدیل
	در شجره نسب شریف		فصل سوم در بیان تعریف صحابی
	در ذکر حضرت محمد بن الحنفیه رضوان الله عنه	۱۹۴	فصل چهارم در بیان شناخت صحابی
	در ذکر فضیلت اولاد حضرت علی بر اولاد شیخین	۱۹۶	فصل پنجم در حصر عدد صحابه
	در بیان مراد از آل نبی علیه علیهم السلام کدام حضرت است	۲۰۰	فصل ششم در بیان آخر میکاد صحابه و فوات یافت -
	لطیفه ششم در ذکر مبادی حال حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره مشتمل بر فصل	۲۰۲	لطیفه سوم منقسم بر دو وصل
	در شرح معنی خلوت و ارکان و شرائط آن	۲۰۴	فصل اول در ذکر حضرت سید خضر رومی قلندر قدس سره
	در بیان خلافت مشایخ و اقسام آن و معمول حضرت ائمه اربعین	۲۰۶	فصل دوم در ذکر حضرت سید نجم الدین قلندر غوث الدهر قدس سره
	در بیان اول حضرت ایشان اخذ بیعت و شرائط شیخی و اعطای جواز و مقام خلافت	۲۱۱	و در ذکر حضرت شیخ محمد قطب قاسم قدس سره
	فائده در بیان فرق میان لطافت و طهارت	۲۱۵	فصل چهارم در ذکر حضرت شیخ محمد قطب قاسم قدس سره
	در بیان سنوئیت بیعت و ثبوت آن از احادیث	۲۲۲	فصل پنجم در ذکر حضرت شیخ عبد السلام قلندر قدس سره
	در تحقیق بیعت و بیان بیعت زنان و نابالغان	۲۳۵	فصل ششم در ذکر حضرت شیخ عبدالقدوس قلندر قدس سره
	در بیان اصلیت اعطای شجره مشایخ بمرید	۲۵۶	فصل هفتم در ذکر حضرت شاه مجتبی اعوف شاه مجاز قلندر قدس سره
	در بیان جواز وضع شجره در قبر	۲۶۰	فصل هشتم در ذکر حضرت شاه فتح قلندر قدس سره
	در بیان استحسان لباس خرقه و سنوئیت خرقه سفید	۲۶۳	فصل نهم در ذکر حضرت شاه الهدیه احمد قلندر قدس سره
	در بیان جواز نوشتن اسم شیخ عبد العزیز بن محمد بعد از اسم شیخ ابوالفضل عبد الواحد بن محمد بن شیخ قادریه و معمول حضرت ایشان درین باب و بیان طریق مستنون در بندهش عامه	۲۹۳	فصل دهم در ذکر حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سره
	لطیفه هفتم در بیان مسلک حضرت ایشان در اصول و غیر منقسم بر هفت فصل		لطیفه چهارم مشتمل بر دو وصل
	در ذکر عتقاد	۲۹۷	فصل اول در ذکر حضرت شاه سعید علی قلندر قدس سره
	در بیان معنی وحدت وجود و وحدت شهود و ثبوت و یقین از آن و احادیث و قدری از حال حضرت شیخ اکبر قدس سره قائلان و وحدت وجود مع ذکر اقسام عقل و ذکر روحی و کسفی	۳۰۲	فصل دوم در ذکر حضرت شاه محمد کاظم قلندر قدس سره
	در بیان بخت و مثال	۳۲۰	فصل سوم در ذکر خلفای آنحضرت
	در بیان سلسله تفضیل شیخین	۳۲۲	
	در ذکر بعضی احادیث در آنکه بر وجوب محبت و طهارت ایشان	۳۵۶	

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۹	فصل پنجم در ذکر بنده از احادیث دالہ بر حرمت بعض اہل بیت اطہار عموماً و سبوح حال با مختصین اہل بیت	۴۶۰	آغاز حمد و ثنات سجدہ
۳۶۱	فصل ہفتم در ذکر کلمات و معانی کلمات خلفائے راشدین و صحابہ دالہ و علمای متفقین با اہل بیت اطہار	۴۶۹	آغاز سبب تالیف تکرار و تمہید و توصیف کتاب مستطاب
۳۹۱	لطیفہ ہشتم در ذکر مسلک حضرت ایشان و عقیدہ التزم و توفیق عبادات قیام و غیرہ جامع ہشت سال شاہ مسک حضرت ایشان	۴۸۲	لطیفہ دہم در بیان عشق و محبت
۳۹۵	در اثبات امتحان جلدہ ذکر و اوضاع ذکر سلسلہ حضرت صدیق	۵۳۸	وصل در بیان لزوم محبت برائے ایمان
۳۹۷	در بیان عدم اشتراط ذکر جہد سلسلہ علیہ نقشبندیہ	۵۵۷	وصل در بیان وجوب عشق برائے نالک
۳۹۸	در بیان ذکر خدا	۶۱۴	بیان اقوال چند در سلسلہ سوال حضرت موسیٰ علیہ السلام در بیان رویت باری تعالیٰ شانہ
۳۹۹	در بحث سقوط تکلیف از سالکان و متعلقات آن	۶۲۳	وصل در بیان اقسام عشق
۴۰۲	در بیان طریق سہم و خصوص صدور بعضی افعال مخالف ظاہر شریعت از اکابر بنی دو فصل	۶۴۶	تنبیہ ایقاظ در بیان جواب سئل در بیان اختیار مسلک عشق
۴۰۳	در بحث تحقیق مثل اولیاء اللہ بصورت متعددہ در آن و فصل اول	۶۴۹	خاتمہ در بیان حال وفات حضرت شاہ تراب علی قلندر گڑھی
۴۰۶	در ذکر عالم مثال	۶۵۵	محل در بیان اثبات صلیت و مشرعییت کرامت کرانہ حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ
۴۱۶	در بیان اینکه مقصود از عبادات وصول حق است	۶۶۱	ذکر خلفائے آنحضرت
۴۱۹	در بیان فرق میان بروز و تاسخ	۶۶۵	ذکر حضرت قطب الافراد حضرت شاہ حیدر علی قلندر قدس سرہ
۴۲۷	لطیفہ نهم در ذکر سماع غنا	۶۸۳	وصل در بیان ارشادات حضرت قطب الافراد قدس سرہ
۴۲۸	اقوال ائمہ اربعہ در سماع	۶۹۲	وصل در بیان واقعہ وفات حضرت قطب الافراد قدس سرہ
۴۲۹	اقوال صحابہ و تابعین و تبع تابعین علماء محمد بن سماع	۶۹۶	وصل در بیان بعضی از کشف کرامات حضرت قطب الافراد قدس سرہ
۴۳۱	قول حضرت شیخ اکبر در بیان سماع	۷۰۳	ذکر خلفائے حضرت قطب الافراد قدس سرہ
۴۳۲	اقوال بزرگان سلسلہ نقشبندیہ درین باب	۷۰۵	ذکر حضرت مقتداے جهان مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ مصنف کتاب مستطاب
۴۳۶	بودن سماع در سلسلہ کبریہ	۷۰۶	بیان کیفیت تحصیل علم ظاہری حضرت ایشان قدس سرہ
۴۳۸	حکایت سماع حضرت عمر رضی اللہ عنہ	۷۰۸	بیان حلیہ شریف حضرت ایشان قدس سرہ
۴۳۹	حکایت سماع حضرت غوث پاک رضی اللہ عنہ	۷۱۶	وصل در بیان ارشادات فیض آیات حضرت ایشان قدس سرہ
۴۵۰	حکایت سماع بزرگان سلسلہ چشتیہ	۷۵۶	وصل در بیان واقعہ وفات حضرت ایشان قدس سرہ
۴۵۲	بیان اشیاء ضروری برائے سماع	۷۶۵	وصل در بیان بعضی از کشف کرامات حضرت ایشان قدس سرہ
		۷۷۷	ذکر خلفاء حضرت ایشان قدس سرہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل في كتابه من كل شيء حكمة وفضل ورحمة
عظمت كتابه على كل اللغات اذ كان سرور الفؤاد وجمال الابدان وخرقة العباد وهدى الضالين

طالوت بن كلاب

مع تكملة جامع روزخانی وعلی اتحاد التتقی مخزن خزان اسرار ودرع طواع انوار ذخیره شراب مطهر مستطی به

حوصرت کل الامم

بصیرت صحیح تنقیح و تحقیق کافیه در تراجم عبارات عربیه مع مقدمه الکتاب محلی نظر و سوسومه به

کتاب الاصول

سب فراموشی و غفلت و خرابی و ضعف و کسالت و کسب رضا صاحب و کمال عدالت عالیه حمید و اباد
درین مثنوی از تمام ارات و خلوص کسب و کوی محمد زبیر الدین بن محمد مطبع ریاست در پودشخ قناد بخش مالک مطبع اصح المطابع کتبه

انظروا کتبنا و کتبکم

کتاب در بیان طبع و خلق و مقبول و عوارض



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل وليائه كاشفين للكروب ورافعين الباس والكاظمين الغيظ والعاقين عن الناس وخص من بينهم طائفة باعطاء
العلوم والمعارف والتذكير بالانفاس ونقش على نصوص حكمه اعلاه المحب والقرب والاياس نسبجان من اروع في اجماعهم بطائفة
اشرفية وروح ارواحهم بتفصيلات الهمة اعطى قلوبهم من عين العالم السرمدي لطائف الالهام واسرار الخاتمة وذلك نفوسهم عن
العلائق والمغواق واثبت لذهابهم تحفة البرية انزل عليهم انوار التنزيل وانطق لسانهم بحقائق التاويل شرف توابل قدامكم لا يستحال
بالبليهة وكثير من الفضائل زين نفوسهم بالتخلي من احسن الخصال والتخلي عن الرذائل رش عليهم بكرامة رشحات القدس وشتم انفسهم بجملة
نجات الانس فصل لهم فصول السعدية واظهر عليهم مقامات المظهرية فوض لهم مفاتيح اصول المقصود لئلا يفوتهم شرح مقاصد كل خير
احياهم لاجاء علومهم الدين ورزقهم قسط جزيل لا ارشاد الطلبة والمريدين فهم حجة الله بالبقية وآية الله الكاملة من اوقفي ان اراهم
فاز بالسعادات الابدائية والواهب للدين ومن اعرض عنهم فقد اتقى نفس في الصواعق المحرقة من البعد والجملة الظلمانية والصلوة
والسلام على من هوروجه المعلن مشكوة الانوار وقلوب المكي مصباح الهداية لاقتباس الانوار المنقذ من الضلال والمبني من النكاح اهل
الفتوحات المكية والمدنية قائل لمقالات الوضعية في التصفية والوصية حافظهم من النبوة داعوا الخلق الى طريق الاحسان والجمعة مقدسة
الصلاح مشيدا اركان الفلاح مقصدا الاقصى شرح ابداء الله الحسن صاحب السيف المسلول قائد الناس الى نهج الاصول جامع الشرائع
الروضية مجمع الخصائل المرصية دارج مدارج النبوة عارح معارج الفتوة نزهة المفاصل لعارفين بجملة محافل المشافقين كيمياء السعادة
الاذلية متفاح تعرف المعارف الالهية مرجح البحرين اللذين هما الوجوب والامكان يلتقيان بينهما برزخ لا يبيغان الخيال الجلي كوكب
اقلام منقولات كل مراد المريدين ومعمولات مناهج السالكين عوارف معارفه والملتقين واخبارا وخيارا من هاج العارفين من شريعتهم
روضة الاجاب وطريقته فضائل الخليل عبده ورسوله التقى على ذوالفروع والمعالم المنجلى نبينا العابد الحامد المحمود وشفيقنا
المجاهد الموعود لشفاة استحق ليوم المشهور وميدانا ومولا نا محمد صاحب الحوض المورود وعلى السوا اصحابه الذين طغت عليهم
لوايح الاشراف وطلعت عليهم لوائح حسن الاخلاق فخصوا مفتاح الجنة عن الحكمة الدنيوية والاخرية واستوعبوا اشقة اللغات
من المشكوة النبوية خصوا هبهم بتوصل المراد الى المراد وبنوا اسمعهم في جذاب لقلوب الى ديار المحبوب باحسن السداد اختاروا

سيرة خير العباد لتحصيل نداء العباد فوالله الفرد سمعوا اطيعوا لنعم بحسن العقيدة لانالة الخفاء عن قلوبنا فاذلن وقت تعوا
بها السبع الا بجد اولى مدينة العلم واليقين سغوا في غاية تهذيب الاخلاق والعبادات ومينوا في قولها جديلا باحسن الخبايا توى الله
عصمنا بمجامع الاصول وصفى نخبه فكرهم ومراة جناهم بكمال لقبول فاض عليهم فيض الحق بفتح الباطل التكميل لايمان هو عهدنا
اللطالبا بادل فتح عليهم فيفتح العزير في تميز منه المسلم نفسه بين حالتيه الوسيط والوجيز والهابي في تميم الرياض من مباد الفياض
فاستشفى بهم كل عليل وسرير شفاء كما ملا عن الامراض فكان كل معمر جامع في فضل محرمين وبصفات قره العيني رسول
التقليد على اولياء امته الذين تروى في مجمع بحارا لا نوار لا خذ سلك السلوك وظفر واعلى جواهر السلوك بعناية ملك الملوك في مد
الى الصراط المستقيم وبالواسط السعادة من حضرة الكريم ولطوق يقول للفصل لا رجاء عقول العلماء القشيرية من الفزع الى الاصل حصولوا
الذرا لختار من بحر العرفان واليو اقيت والجواهر من معادن الاحسان شرحو اداب المرادين واسناد المشيخة بكمال لصفاء القريحة وقروا
اسمهم في نجات الاصحابه ونازوا على جمع السلوك بحسن الالاده شهودهم عيني ووجودهم يقيني خلقهم حفي وحلمهم حسبي لقاء وجودهم
سر الجوزي وضياء قلوبهم نور عهدي الى سيرة النبي المأمون علمهم مستظرف في كل فن مستظرف عقائد لهم هجتي الاسرار ومطالبتهم
سبحه الاحرار كما هم الموتفة بحجالة نافعة لفتح المعيشين وفقلت احرارهم علاله لائمه المسكين كليا عجمية ومثنيوا هم غريبة
مكتوبيا هم مفيدة واصلوظا هم مفيدة تجان معارفهم زبدة اسرار الواصلين وبيان حقائقهم للصاعدين مرقاة الى سيرا اولياء
العارفين ارشادهم فوايح الرحمت للطالين وتوا تراكما هم مسلم الثبوت للعالمين كل من معولا تصم جامع صغير لفقده الله
الاكبر واتباع معلوما هم نافع كبير لدارجات مرقاة الصعود على المقامات الاشهر اللهم مطر شايب رحمتك الشامل الموصل
وارشقا بوسيلتهم الانتباه الكامل في جميع السلاسل وواضح لنا امور السلوك في سبع سنابل لاسيا على شامخ السلسلة الذهبية المتفاداة
القلندرية الباسطية الكاظمية الذين شهد واما نظرا لخص الخواص وسموا نقات الاسرار فارفقوا الى مقامات الاختصاص وشارفوا
بتشرية جلاء النظر منزهة الارواح وسموا في تهذيب الاسماء واللغات بغاية التوضيح والايضاح وجنبوا الناس فقنا واهم عن
الركاب المعاصم لكبار وحصل صلاح الامة باشارا هم الكافية لرد الختا ونشر طيبهم في الاقطار وحسن لهم نزالا لبارجوت
على استقامتهم وحرصا لخصوص ومناقب العارفين ليعمل من المهولة لثقل النصوص وتبنيه الغافلين ففتح لهم شيا لالهم ولعنت
سطعات الفهم كشفت عليهم اصل متواريا ليطلع منه الكل سامعا واريان اشارا قسم كشف الرموز المحجوبة وكيناياتهم فتح الكون للكونية
اسرار شهودهم فوج الغيب كليات سرانهم قد وسميت بلاريب زبدة حقائقهم وحدثت انعاني والايقان وخلاصة معارفهم
بحر العاني والعرقان شرايط وسأ نكحهم مطالب رشيدية ونتائج مجاهدا هم وارب حيدية فوصم الراشدون الى طريقه هذا اكبر
الراشدون في مورال الدنية كثيرة النشر والصادقون في مقاصد انظها والناظمون بقوانين الشرع الا طهر الملاكرون لله تعا
بالقعود والقيام فطروا في الا زهر والشاربون كاسات الوصال من حوض الكونفا شهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له للملك
اوليه الحمد واشهد ان سيدنا ومولانا محمدا ورسوله الشاء وله الحمد رضيت بالله ربا وبالا سلاه وينا وبمحمد صلى الله عليه وسلم
نبيا ورسولا وبشما لنعرفين مظهر اسم الرب شاه على نور القلندار وموبا وعرشدا اما بعد ازبده اخترناك ثين عبته قلندر
حبيب معلوم خواطر ارباب والى الباب والابصار صحاح العلم والاعتبار باكره عزة من نعمت سرمدى ونخبه ترين وهديت ايزدي در حق اين زبده حامي

بر معاصی زبده و شور و نسک شدن است بزفره خدام بارگاه عرض پایگاه حضرت آمدن فضل بهر بیت نبع فیض و کمال مجمع تجلیات جلال و جمال سبحانی
 علما و فضلا و ابای عرفا و فقرا شریف اولیای نام آور منزه و مشهور و نطق قلند لایذی طاق علی الاقران بلعلم و الکشف و العرفان و ذوال کمال کاملاً
 و نصیباً و اعرافاً افاضه ایمان و الا یقین مولانا کاشغری استاد دلا که شیعی و مرشدی شمس المار فین حافظ شاه علی انور اعلوی نظامی
 نسیباً و اعلی القادری القلندر مشرباً و مسلماً و الخفی مذمباً و الکاوری مولانا و مدفاً الله و روح روحه و افاض علیه فیوضه و فتوح اجعل
 صوفیه القدری رفیق تریاقاً مجرباً المستفیضین و المربیین و ادمه فیضاً روحه المشرقة معنواً علی قبوله لواصلین و العارفین و فرید بران مشرف
 گشتن در جهان جناب جانیان آب بدلت تحصیل علم و شرف بهر چه تقریباً کجا اوقات شبانه روزی از روزی که نشستی خود تا یوم وفات آن مصلح برکات فخر
 حضوری و ندیده ام و بدین مباحث می نازم که بسیاری از احوال افعال آن عارف بلکالی یده ام و اکثری از احکام و ارشادات با امر آن صاحب الکرامات
 بتعمیل رسانیده و برخی از واقعات عجیبه مقالات غریب از زبان المدام ترجمانش را باوقات مختلف شنیده بعضی از آن حسب موقع و حال اینست روزی آن
 در کتب متوسطات کاتب حروف که غالباً سه جبری کهنه از و سصد و سیزده بود حضرت خداوند مت و درین روز قائلند فیوضه فی الکونین در نور و کلام حق
 و سعادت الیقین با غلصین با اخصاص من مشرفین به صدق و اختصاص روحی بجهت حصول دانشند ارشاد فرمودند که در شب زیارت جمال ملک متعال
 حضرت فلک رفعت با آسمان معرفت صاحب لسل الجلیل الجامع لمراج الجویب الخلیل زبده العشق المشهور فی العلم و الکوه فی الاقاف المولاه لایعز الکا

فی طریقت الله الکا کبیر الذی مناقبه بوفور فضله و مکارمه کالتقدیر و اختصار حضرت مقتدای جهان شیخی و اوستادی مولانا شاه قلی علی قلندر فی الله مرقد
 الاطهر مشرف گشتم دیدم که حضرت ایشان بوجه واقعه وفات صاحبزاده با کمال تقبول زیر و بمقال حضرت مولانا صاحب علی علیه الرحمة ارشاد اولی چنان فرمودند که

سعد ذکر علم بی بل فاضل پیش مدرک علی محقق و اصل عنوان محیبه کرامت و بیایچه کتاب بیست صوفی صاحب اول صاحب قله شیخ غرض علی آینه کمال است بر می مردم چشم شیعی است
 دین خیر می کاشف روز خشی و علی عارف سعادت عقلی و نقلی سیدی مولانا شاه علی العالی فیض علی مرقد جمال رحمة الله التوفی فی کل صدقه و عشی خلقت اصغر حضرت کسب دین و
 سعادت تقدیر جهان مولانا شاه علی قلندر اعلوی الکاملی - ولادت آن جناب تقریباً سه کهنه از و سصد و بیست و هشت جبری واقع شد از پروردگوار حضرت صفات حمد و تحسین بیست و
 بر نه گشت در بیجهت حضرت در راه بدو نور و کرامت و در وقت حافظ وجودت جمع و انعام طالب نام نهاد از ماسه برین خود که سبقت بوده از بعضی گفته ایشان کمال نیز تقدیر
 بیست و نه سوره شده که روش درس و طریقیانم حال شفقت بر طلب علم جان بود که مثالش زدگی می نظر نماید درین دوازده سالگی بهرست حق برست حضرت جبر الی
 قدر قدرت غوث ثلث بشاه تراب علی قلندر قدس سره و اظم و سلسله تالیف قادر بر رضوی کردند و بعد درین طلبه بقیه اوقات خود بخدمت مرشد خویش صوفی می نمودند و با این همه
 اکثر مشرفانی گفته اند حضرت حضرت پروردگار آنکه بیا ازین سر انجام نمی پذیرد همین خدمت خالص بود که کیا حضرت غوث ثلث از اولاد ماجرا ایشان فرمودند که خدمت
 پیشتر سایر ائمه و شمار بر کرده من از وی بسیار خوشتر و اوم خدا و ابرای جزای خیر و هر که خدمت ما خوب میکنند در لیسنت شریفه تجزیه و ترک و اشاره و سعادت بسیار بود اکثر
 مردمان ثقات ناقص آنکه نزد ایشان پاره سرانی نمی ماند بیشتر بساکن و فقر امید اند و خود دهری است مسجد بکار میسوزند و تبسم شده میگفتند که ما سر دی محمود دیگر از علوم
 منی شو و دنیا با دشمن میدهم شاید همین فعل جهل بارگاه الهی اقتدر بر سیری و شجاعت و توانایی در استیلازی و انضمام تعمیرات و اصول حساب هم فانی بود نزد بانی و خصال
 مشرفین شنیده شد که بوضع شریفه حضرت غوث ثلث به گدائی ایشان تیار گشته و قلیک نوبت نصب کلس سنگی آمد حصه زیرینش بقاییت و زنی بود جمله مردوران زور آورده و
 گشتند ایشان فرمودند که ازین طاقت برداشت این سنگ هم نماید و خود و تنها بهر دوست برداشته باسه گنبد برده نهادند در خون سپهری سمارت تمام میدهند
 و بیشتر همین میزان را می پسندیدند او کار و اشغال و او را دخالتی از خدمت بزرگان خویش اذکر کند که کوه اسما و سوره قرآنی نیز داده بودند از معاملات خاص بود که
 مشرف بر سق سجد شریفه با پشت رو خدا شریفه حضرت جبر خورش تا نماز عشاء ارقب می ماند حضرت مرشدی و مولای حافظ شاه علی قلندر در حرم اشرافه علیه میفرمودند که
 که من بخدمت شان خجسته گستاخ بودم روزی در ترب ذلن اوقات شان بارش بگفت شده و آن وقت هم ترشح میشد بعد ادای فریضه مشرف ایشان محسوس خود
 بر سق سجد شریفه بود من هم رفتم دیدم که در مشغول مصروف اند و بر صفا هیچ اثر بارش و نمی و طیب نیست نه بر جانیکه مصلا گسترده بود اثری و نه بر جسم شریفه معلوم میشد
 که اینجا بارش با کلمه گشته شجب گشته از حضرت جبر محمد مولانا شاه قلی علی قلندر عرض کردم فرمودند که ضایح کنده امثال این امور خوب نمید و دروغ و قوی و هلاکت نیست
 نصیب با فرود شرفه متولی است که بخانه از اقرای خاص برای خوانانیدن تر بیک کلام حمید روانه میکنند لیکن گاهی از ایشان چیزی تحفه هم می گرفتند و می گفتند که یک بیره پان نسیب
 در جامعه و این وضع از امانه و سپاهیان پسندیدند و بواسطه تمسک بیشتر آنکه کلمه می پوشیدند و میفرمودند که از لیس نبع بیک شقی و در همین نگاه ششم جمع فاله نسبت
 مشرف و شفقت بجایت و الطمان بی نهایت حضرت مکریم و والد ماجد بود حضرت قائم الدامه ایشان در اکثر او سیزده و نه که هر آنچه را می شناسد موقوف جان بقیع است
 است که نوزان تعمیر هر چه در حضرت ثلث رذی علی العلیا جبر مکریم خود حضرت مولانا شاه سید علی قلندر قدس سره و حاضر کرده که در پیشتر زیارت حضرت
 سرور کائنات علی الله علیه السلام مشرف گشتم دیدم که آن حضرت بر کمال کمال در داره رحیمه نگاه موجود است که لیس میسازد با ستار این شهر حضرت دالوا جبر ایشان

که در آن وقت واقعه عظیمه مجاریته کرده بودم و در آن مجلس کلمات تعزیت و تعقیب بر عرض می نمایند ناگاه شخصی بعرض رسانید که ولایت مرحوم زنده گشتند
 با متلع چنین مژده جانفز اول فقیر حقیر خود را بر قبر مبارک رسانید و بعد از آن محوش تماشا کرده یافت سامعی متوقف شد و غمور کردم و خجسته و جسم از بالای
 کفن می رسد بجلت اندرون قبر رفته مولانا را مکن برون آورده بجنود حضرت مقتدای جهان قدس سره بردم آنحضرت بشاهد این واقعه غریبه از بس
 شادان و فرحان گشته فقیر را بعلت و بشارت خاص سر فراز و ممتاز نمودن چون بیدار گشتم اول وقت فریضه سحری بود بر خاستم و بعد فرمودند چه عیب که تعبیر
 این خواب چنین باشد که حضرت مقتدای جهان آجای طریقه مرضیه خود از دست من منظور داشته باشد یا شاعت کتاب خود که موسوسه بر روح الازهر
 فی آثار القلندر است جزایه من مقصود باشد و یا تعلیم تکمیل طفلی که از اولاد حضرت مولانا می مدوح باشد از دست فقیر که روزی خاطر داشته باشد که من
 هر سال مسبقی فی فتح و ترویج روح پر فتوح حضرت ایشان بخیر می آیند الغرض می بر خیال سر آمد و چیزی از تصدیق تعبیر این واقعه مفهوم نشد بعد
 حضرت خداوند نعمت قدس سره در ماه محرم الحرام سنه یک هزار و سه صد و هفتاد و هجری روزی ارشاد فرمودند که در شیب حصول زیارت سراپا فرج و بشارت
 حضرت مقتدای جهان خط و افرازی چنگ آوردیم که در سخن تکیه شریفه موجودام و حضرت ایشان از جانب دروازه خانقاه تشریف آورده کتابی
 بویزد که درم خورده را که بدست مبارک است از عاقبت شفقت و مکرست بمن عنایت فرموده ارشاد کردند که این کتاب بشما میباید در دست کرده جز در بندی
 و جلد بندیش سازید که بغایت قابل قدر است و پرا فریاد و عواید بسیار این فرمودند و غایب شدند از صدمه فوت حصول دولت دیدار فرحت آقا چنان
 حسرت و فغان بردم طاری شد که فی الفور بیدار گشتم و تعبیر این همیشه چنان واقع شد که بعد در شهر این صحیفه شریفه بر روح الازهر فی آثار القلندر
 که بجای سبجی بود پذیرد فاضل محمد و عالم احمد صاحب تحقیقات و تدقیقات منبع خیرات و برکات جد محترم مولانا امجد علی علوی کاظمی مد ظله العالی
 حضرت خداوند نعمت قدس سره حاصل گردید بوقت حصول آنچنین حالت انشراح و مسرت از بشرف و روی لطیف هویدا گشت چه توان گشت صحیفه
 شریفه را بدست مبارک گرفته بر احوق کتاب محدودت داند و فرمودند که این عطیه بی بهار از زبان خود ساز که باوقات فرصت معائنه کرده در دستش حتی ایشان
 خواهم کرد و ورق گردانی جمله کتاب کرده متاسفانه فرمودند که افسوس تکلم این کتاب که بخت و شفقت بسیار تحریر کرده بودم همگی تلف شد و عرق زری
 دستعدی بشان زویم بیکار رفت خیر اگر مقدر است حیات باقی باز خواهم نوشت این ارشاد فیض بنیاده امیر عیوضه منقضی گشت مگر از مشاغل رشتند
 ارشاد حضرت دست نداد که توجه خاطر آن سو منصف گشته فقیر حقیر بجز تعلیلات ظهور علی الصباح معمولاً حاضر بود در آن زمانه که نه هجری یک هزار
 و سه صد و بیست و دو بود وقت صحیح بخاری شریف میکرد بفقیر ارشاد نمودند که اشب از زیارت با بشارت جدی و استادی حضرت مقتدای جهان
 قدس سره مشرف شدم بنواز شهابی فراوان عزت و افتخار بخشیده فرمودند که سپس شما درین روزها در کسب اشغال و اذکار و سلسله علیه قلندر می مشغول است

(بقیه صفحه گذشته) از برادر بزرگ خود عرض نمودند که رای من این است که در وانه حریم نگاه بر همین مقام نصب کرده شود که بشرفه جوان صالح است بجا آنچه حسب نشانده از
 شریفه بویست که در شتاب انقضی تا مدت است سال کم و بیش بدین تدبیرین افاده طلبیه کوشیده در عین شباب عمری و چهار سالگی داعی اجل بالیک گفتند و از میان او علی
 گردیدند و وقت وفات نیز عیبت شد که بعد عرض شریف سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و دو هجری بلال را هم سهاس که از میان خاص بودند رفته بدین معنون نوشتند که الحمد لله از تقرب
 عرض شریف بخیر و خوبی فراموشت گردید در انتظار شما ماندم تا مدید معلوم نیست که ملاقات ما دشوار آید و یا قیامی شویاز فقط نوبت فرستادنش نیامده بود که بتاریخ بیست
 و چهارم ربیع الآخر قریب کرده لاجی شد و روز سومین که یوم نوبت بود نسبت سابق تب سنت پذیرفت و غشی لاحق گردید علاج نموده شد لیکن بجز بیادنی بیخ نشد سلامت نیز نشد
 مگر افاقه نشد تا پنج روز بعد از آن وقت مسیح جان بجان آفرین سپردند و گوید که در آن روز بر سر بانگان انداختند بعد از ظهر پیش دروازه عمری روضه حضرت
 غوث ملت حساب ارشاد و در ایامه که بعد وقوع این واقعه واقع به راه بندگی خویش گذارند فرموده بودند که قربان مرحوم اگر برین مقام توجیه کرده شود بهتر است که پیش نظرم
 خواهد ماند و خواهم دانست که هر آنچه سیرایه فضل علم بوقت و دشواری تا این مدت کسب نموده بودم همه را از زمین دفن کرده مایل گردیدم نقطه تاریخ وفات از مولوی
 عزیزین الدین کا کوری

چهارده از ماه پنجم خجسته روز بود	مولوی حامد علی صاحب نجاک گذر رفت	سال تاریخ و فاش باقی اطلح جدید	یک هزار و دو صد و هشتاد و دو هجری
----------------------------------	----------------------------------	--------------------------------	-----------------------------------

ویرا تلقین ذکر مجرد و بنامی که نفع بسیار خواهد کرد مانند حسرت رشا و واجب لائقه و ذکر مذکور و شایسته تلقین میکنم گوش هوش بفرماید و بران عامل
شود و طریقه آن تعلیم نمودن این واقعه را مدتی قلیل گذشته بود که سلسله کسبندی و ناسازی مزاج حضرت همه رحمت آغاز گردید اولاً در مرض
اشتهاد واقع شد لیکن باز قدری سکون گردیده آثار صحت پدید گشتند اما از گونی بخت و تهنیتی قسمت را خاک بر سر افشانم که باز کس مرض
واقع شد و قوت را ضعف و ضعف را قوت پدید آمد در آن زمانه اندوه نشانه که اطمینان و سکون خاطر از هیچ سوره و نومی نبود و در طریقی از اطراف عالم
بجز روز با زار تردد و انتشار چیزی بر روی کار نبود جناب کرامت انتساب شمع افزوز بر زم سنخوری نصیبین معنی پروری محبت فقر ملاذالفر با خاص
پاکباز در رسیدن ملاذات و خلوص یکتاز صداقت آنگین عم مکرم خان بهادر شمشیر محمد تاج الدین صاحب ام با لکه مرتبه و الموهاب شیره و نیز خلاص
اینکه در پیش سخن آستانه عالیه بجانب غرب از درخت تمر بندری از دحام خواص عوام است و حضرت نقضای جهان قدس سره میان آن مجمع جرسفند
بلند ایستاده و سخنان با اعظ حقائق و معارف آینه سیر میباید و ایشان هم در آن مجمع حاضر اند بعد اختتام و عطا بایشان مخاطب گشته فرمودند که چنان
کرد کسی نمی شنود با که گویم در جهان یک گوش نیست و از نظر غائب شدن ایشان مضطرب الحال و تشبیهت ایال بچپ پراست مگر آن شد
نشان نیافتند مجبور افتاد خیران اندرون آستانه شریف آمده و سلاشی گشته بزگاه حضرت عابنا باشد قدس سره رسید معلوم کردند که حضرت ایشان در
حجره درگاه شریفه مسومنه مجلوه تمانه تشریف فرما هستند باز سر ساخته شرفیاب حضوری گشتند دیدند که پیش آن حضرت کتابه طویل و ضخیم نهاده است
و فقیر کتاب حروف صغیر سن رادرس میدهند و معانی و مطالب را بطرز نشانی ذهن نشین بسیار زنده فور حاضر می رودی جهان افزوز بجانب شان گردانید
نواز شهابی دل داشتند و بشارت لائقه و توجهات فائقه سر فر از فرمودند نشی صاحب در آن حال بیدار گشتند و از عنایت و نوازش مرشده بر خود
بایدند و این خوب همه صدق و صواب ابوقت حاضری بحضور حضرت خداوند نعمت اطیب لثه مضجعه گذارش ساخته تعبیر خواستند ارشاد شد که خوب
بیغایت نیکوست و تعبیر واضح دارد و دلیل مقبولیت شما حضرت مرشد بر حق خود است که آثارش ظاهر اند و آینده نیز بطور خواهد پدید بیست آما
اینقدر جزو خواب که بسرا تعلیم میکنند و کتابه ضخیم میخوانند مفهوم نه شد که مراد از آن چیست فی الحال ما خود موجود هستم و برای تعلیم و تدریس
کافی ضرورت بود که این راهم بزمه بیست عالمی نعمت خود فراموشی نگردم که بوجه شفقت بیغایت که بر صاحبزاده با کمال خویش جناب مولانا حامد علی
قدس سره الوالی میداشتند و جناب موصوف جد مادی این پسر بود خود بنفس نفیس متکفل این امر شده باشند بعد سکوت فرمودند بیغایت که مطالب
و مفهوم صلی این ارشاد آن وقت بفرمید آمد که حیات حضرت ایشان یومی چند پیش نیست و عظم این جهان بی ثبات را میگذازد و این تعلق خاص
و تربیت فقیر حقیر که مانع از ارتحال می توانست شد نیز پسندیده تمید اند بعد از این ارشاد در کیفیت طالت اشتهاد پدید گشت و در عرصه کم از یک ماه
تقریباً رحلت سفر بار آخرت بسته از سبحان ملاذ علی و واقفان مقام ^ع و در دیوانه گشتند پس مانند گان و دوا بستگان دامن دولت را در الم و درد
فراق دلی مبتلا گزاشتند افسوس که آن طفل عاطفت و حشر رحمت خداوندی و مرشدی که مانای سایه رحمت ایزدی توان گفت از سر بار داشته شد
و قرار گاهیم بجز خاک حسرت و ناکامی چیزی دیگر نماند همه آرزو و داعیه های دیرینه که از دیر باز در گنجینه دل دیننده بود در خون گشتند و حسرت و الم که وقتی
پیرامون خاطر گشته بود ساحت قلب را محیط گردید افسوس صد افسوس در غم او در دنیا بیگانه شده روزها با سوزها همراه شد به سزمن از ناله دامن در محبت
لیک چشم و گوش را آن نویست به تن زجان جان زن مستور نیست لیک کس را دید جان مستور نیست به ناچار تجزیه مرارت فراق بیکس فرستاد
برضا الهی خود را در دام و آیه وانی بر آیه قل لئن لم یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون را بهین دستاویز بر سر کوش

سلسله ایشان در دوران تحریر مقدمه هجرت است و سیم ماه رحیم لرب روز چهارشنبه که در اردیبهشت ماه و سیم شهری و نقض داعی اجل را بیک جلد گشتند قبر در کاوی ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳
سوی پروردگار است بازگشت ۱۳۰۳ مگر هرگز بر بهلا آنچه نوشته است خدا بر ما اوست کارسانه مجروح علیه که توکل کنند مسلمانان ۱۳

چون ختم نگاه قانو توفیق قیق طریق و توفیق زین گردید و با استقبال خدمت تصحیح و تندیب کتب رحا کل حضرت قاضی کتبه الله فی کل بکره و عشیه
 عموا و حضرت خداوند نعمت قدس سره خصوصاً از آن جهت نمود چنانچه اکثر مسائل از نظر قاضی گذرشته بودند که روزی خود بخود القای محاسباتی مذکوره بالا از
 حضرت خداوند نعمت قدسی منزلت بخاطر فائز افتاد بر تعبیر خواب اول خود که درم بعینه صحیح و درست یافتیم یعنی اگر احیای طریقیه مرضیه حضرت مقتدای جهان
 علیه الرحمة و الرحمة ان مراد گیرند هم میتواند که هر آنچه اشاعت طریقیه علیه حضرت موصوف از حضرت خداوند نعمت قدس سره بنظر آید ضرورت بیان ندارد
 و نه براباب دانش و پیش مغنی و اگر اشاعت کتاب مطالب مراد گیرند هم میتواند که حضرت خاتم این صحیفه شریفه هم جبهه وافر اشاعت وی بخاطر برود
 چونکه در آن زلفه اشاعت مقدّم بود و لذا در تعویق افتاد و موهبت کریمه حضرت و با مطلق را نازم که آن سفینه همچو تابوت سکیه را از جمله محول بصبیه بود
 در آور یعنی آن صحیفه شریفه بدست حضرت خداوند نعمت قدس سره باز آمد که فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و ضرورت تحریر تکلمه مغنی
 و محجب نیست که حضرت مقتدای جهان علیه الرحمة و الرحمة در سبب ایف صحیفه شریفه و عده تحریر یک مقدمه و ده لطیفه دیگر که فرموده بودند مگر زویش
 نیامده لهذا ضروری شد که تکمیلش وفق خواستش از حضرت موصوف آید پس هر آنچه سعی که در تکمیل صحیفه از حضرت خداوند نعمت قدس سره بنظر آید ظاهر است
 و آنچه از فقیر حقیر معبر و وفات ایشان ممکن شد آن هم ازین جهت و فیض و برکت همان شمسوار مضار ولایت و معرفت توالع النبیه که العبد مافی ید کا
 صلاک لخواه نیاردم از خانه چیزی نخواست به تو ادای همه چیز من چیز نیست به و نیز ترویج روح بر فوح حضرت مقتدای جهان قدس سره را
 وجه قوی این است که کتاب زبانیات صالحات شمرده میشود که در صحیح مسلم روایت حضرت ابو هریره رضی الله عنه مروی است که فرمود جناب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم که هرگاه انسان می رسد عمل وی منقطع میگردد و دیگر چیزی که توایش بعد موت هم منقطع نمی شود یکی خیرات و صدقه جاریه دوم علیکه
 خلق از وی نفع گیرند سوم ولد صالح که برای وی دعا کند یعنی ثواب عمل یک بعد موت نمی ماند صرف تا حیات می ماند که بعد وی عمل است نه ثواب مگر این
 سه چیز که ثواب آنها بعد موت نیز موقوف نمی شود یکی صدقه جاریه که عبارت است از امر نیک که فائده اش به مومنان بخلق رسد مثل تعمیر مسجد و چاه و مدرسه و
 رباط و ارض موقوفه یا خانه موقوفه یا کتب موقوفه که ازین با فائده عامه جاریست دوم علیکه خلق از وی نفع یابند مثلاً آموختن علم دین و تصنیف کتابت
 در آن سوم ولد صالح که برای وی دعای خیر کند آتی - و اگر تعلیم و تربیت طفلی مراد گرفته شود و هم میتواند که فقیر حقیر نسبت و ندیت حضرت مقتدای جهان
 بواسطه جناب مولانا حامد علی قدس سره مبارک و کتاب جمله علوم فارسیه و عربیه صرف و نحو و فقه و اصول فقه و معانی و بیان و عقاید منطبق و مناظره
 و حکمت و کلام و تصوف و اخلاق و فرائض و تفسیر و حدیث و غیره از حضرت خداوند نعمت قدس سره کرده و طفیل آنحضرت سرایه روشناسی بمبارک علم و فضل
 پیدا نموده و هر آنچه یافته بدو است آنجا یافته آرس

قطره از بحر فیض ان دیم	ذره از مهر تابان دیم	سوز من از سوز سوزش شختی است	جان مغلس از و صد شوکتی است
توبین ازین جنین غوغا و شور	میکند او در دلم صد گونه زور	این زمین نی بل ز سودای و نیست	شور و غوغایم ز غوغای و نیست

علی هذا القیاس خواب دوم نیز مخبر به تندیب ترتیب است و خواب سوم مشعر به تقصیبات شان فرزند پردی و صرف توجیه خاص غرض که این امور
 معاوی و هم عزم فقیر حقیر گردیدند و از زبان بیزبانی ظاهر کردند که هر تقدیر دست درین کار باید داد چنانچه در ماه ربیع سنه یکم هزار و صد سی و هجری
 قمری در کتب استظهار مذکور یافتیم که در کتابی است عجیب و سحر آمیز است غریب صوفیان ابوالوقت اگرش دستور العمل خود را در داد فقرای ابن الوقت
 حرز جان خودشان مکنند بجا مجموعه است به جمعیت خاطر پریشان و نسخه شفایست به صحت دل بخوران خزینه است بر از نقد و حقائق و گنجینه است
 ملولان جابر مضامین دقائق غمناکی است بر از لغات عرفان و گلستانه است بر از ریاضین ایقان عنوانش از مطلع خورشید صفنا و هر صفحه ساده از هرق ماه

و در فاصحنی هر آنچه درین کتاب بطور مستحواست چنانچه است المعمود از نور مغرب است شناسانند و اما با دانند که این همه از آن است که از بسین نتیجه گردش خافضی نماید
 و در عطار پایه است که بر تو بهر درختان خیالش از جوهر آید از فقرات رنگین آنگیند جگر جوهر این الفاظ و معانی نکلند و بهترین نقش کلک بوقلمون طراز مربع
 سازیت که جلوه طالعوس فکرش از نیرنگ الفاظ مختلف الاوان هنگام تماشا دید دل بهزاد و مانی بسته نسیب معجز کلام بلند مقام که سامعه
 سخن سبحان میخافند دم شود سخن بیانش مثل کلیم محو کلام گردیده نه مشکین طراز که با صره ارباب بصیرت هنگام نظاره شود خطش خط خطا بر سبزه
 نخط صین و خط کشیده رشح کلک گهر بازش آبروی نیسان افزوده و صبر قلم عجاز قرش صلاصه قمر باذنی بردگان مضامین صداله در آید
 از سر نوزنده کرده بخت خود را نازم که بهیض نزل عنایت و توجهات که بیاید گشتم و اینچنین با از سر ختمم فرق را تا فرقان رسانید یعنی بر موز عبارات
 و غیره اشارات کتاب استطاب پی بطلب خود بر دم دذخیره قوائد و نهای بوقلمون اندوخته بصورت حال معانی این بیت در ششم
 هنوز آن ابر رحمت در شان است بهی و نجان با هر و نشان است چه گویم که آن عنایت که یانه و رافت و کرم مریدانه که در حقیقت پرستش
 پنهانی و نوازش عیانی بود با من حقیر چاکر و چسان از خود برد که بحر مطالعه صحیفه شریفه شطرنجی پسند خاطر افتادند در اوقات بیشتر همچو استم
 که خود را وقت مطالعه دارم و چیزی برای نفع خود بهتر از وی نه انکار میکنم تفرق بان توشتت حال نه گذشتت که جمله اوقات در آن صرف
 کنم مجبوراً وقتیکه فرصت میسر می آید بمطالعه صحیفه شریفه صرف میکردم و در تطابق عبارات از اخذات و تصحیح آنها سعی بالغ و جهد وافر بکار می
 آوردم که عبارات عربی در آن بیشتر بودند و اندک غرور افتاد که ترجمه آنها نیز کرده شود آنم آغاز کردم نوبت ترجمه نصف عبارات کتاب هزار رسیده
 بود که خود بخود بلا غرور و خیالی خوب چاری بیارم آمد بسیار خسته ذهن قاصر مبدین مساعدت کرده که تعبیر آن همین خدمت و مشقت است که
 بحال از دست تو بظهور آمده و فرحت و سرور یک ازین خیال سرت اشتهال نصیب خاطر فاطر گردید چنان رقم سازم هر بن مولا صرفت شکر گذاری
 یا فتم چونکه حقیر حقیر خود تو ازین و کبریت بیغایت بوده است لهذا اگر خود را قطع نظر از نسبت ولایت بنسبت تلمذ بهم مفتخر و مشرف دانزد و بر
 طبق آن بگذرانیش بندی از حالات قدسی سمات که پذیرد معقول در ادبیتی مقبول شنیده پردازد و بر مروه مادحان و واصفان شمار دجا دارد
 اگر چه امری از خصائل و شمائل و فضائل و کمالات علییه و علمیه و حکمت حضرت را حضرت خداوند تعالی قدس سره فرو گذاشت نه نموده اند و چگونه فرو گذاشت
 شکر که خود ذات شریفشان مرآت کمالات علییه و علمیه و تکلمه صفات قولیه و فعلیه و تبصره جمال شریف در روحانیت لطیف حضرت مقتدا
 جهان علیّه الرحمه و الرضوان بود اما چونکه شغفشان زلال حال خیر مال و مخصان تذکار برکت اشتهال جوایس بسط و وضاحت و تکرار آثار
 جمیله و مناقب جلیلی ما نند لهذا فرض وقت آمد که حالات کرامت سمات که امار آنها شمر بر کات و نتج سعادات
 تواند بود هم نگار روز خیره سعادت اخروی و ذریعه حصول صلاح دنیوی اندوز پس این جزو مختصر موسوم به **المواهب القلندر**
من لطالع المروض لازم را بر چهار موهبت مرتب کردم موهبت اول در ذکر اساتذ حضرت مقتدای جهان علیهم الرحمه و الرضوان
 موهبت دوم در ذکر حضرت مقتدا جهان مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره موهبت سوم در ذکر حضرت شمس العارفین مولانا خا قلی
 شاه علی الورقلندی قدس سره موهبت چهارم در بیان کیفیت تصحیح کتاب استطاب مع تکلمه کامل لنصاب حل مشکلات و اشارات و کیفیت
 استوار بار اول طیبات و عنایات بی غایات آنحضرت فغانا اشع الکلام بالملامعة صما الجبل الغایة الملك المنیر العالم و سیده
 التوفیق و حسن الاختار فاند و اول افضل الانعام **موهبت اول** در ذکر اساتذ حضرت مقتدای جهان چه دشمنی است که استاد اولین
 آنحضرت عم اکرم ایشان مولانا شاه حایت علی قلندر قدس سره بودند که بعضی کتب ابتدای خدمت او شان خواندند زان بعد رجوع بخیرت بر لبور

بزرگ بود حضرت قطب الافراد قدس سره نموده تا کتب متوسطات ختم کردند چونکه حال حضرت قطب الافراد در محله شریفیه مرقوم شده لهذا بزرگ و دیگر استاد
 رحمة الله عليهم اختصار در زبیده شد ذکر آقا کبیر سابق ولایت مهابت شبستان هدايت قدوة العلماء والاولیاء ابدية الفقهاء والعلماء اعمام
 تحقیق اسوه ارباب تدقیق فرد قدرید بجز تو جسد در تیمم تم تفرید کا کشف روز خفی و جلی مبسط فیوض لم یزلی سیدی و سندی حضرت باقی بالله مولانا
 حمایت علی قلندر العلوی خلف اوسط حضرت قطب الافراد و الاشراف الافراد لقب الغیب بصاحب سحر عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر العلوی
 انکا کوردی به ولادت بانقض ذکر است آن عالی منزلت در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغر من مصدر کرامات
 منتصف بجا بصفتان جامع مکام اخلاق و صاموی محاسن اشفاق بود و آثار ولایت و علامات رشد و هدایت از ناصیه کمال و آشکارا و هویدا
 کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریه خاندانی از خدمت حضرت والد ماجد خویش تحصیل کرده رجوع بعلم عربیه نمود مختصرات بخدمت برادر بزرگ خود
 مشرف شد تا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره و حکیم محمد حیات ساکن بدیهه شریف کرده بسند ید رفت و از مولوی قاسم علی خلف ملا احمد الله
 سند ملی و غیر مولانا عبدالواحد خیر آبادی مدرس مدرسه مهاراجه گیت راه در کفوف زنده خواند قریب بفرانغ رسیده بود که بوجه عوائق و موانع چند
 در چند از انجا ترک نموده بقصبه دیووه رفته از حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کاملن عرفا و اصل و صاحب نسبت و از خلفای حضرت محمد اکبر
 سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی رحمة الله علیه بودند هدایه و کتب گیرانتهانی خواند و بخانواده ابواب درس و تدریس بر طالبان علوم
 کتوده علمه از رفیق تربیت و تعلیم خود الامال ساخت و در زبان زمان شرحه محتوی بر نکات دقیقه و لطائف نفیسه بر کتابت انصوب ال کبری
 تشریح نموده بر کار الاصول فی شرح الفصول موسوم ساخت بعد کتاب مستطاب فتوح الغیب با حساب ارشاد حضرت والد ماجد خویش ترجمه کرده نور
 لاریب فی ترجمه فتوح الغیب نام نهاد و نیز در آن زمانه بسادات جمعیت در سلسله عالییه قادر بر رضویه بردست حق پرست حضرت والد ماجد و فائز
 گردیده منشور اجازت و خلافت در اخذ جمعیت و ارشاد و هدایت و امور فقر و سلسله عالییه ثمانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه و سهروردیه
 و فردوسی و طیفوریه و مداریه و لقبندیه از زبان جناب عرش قباب بکف آورد و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله لقبندیه از حضرت
 مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوری نیز حاصل کرد احوالی در زمان خویش سر اعلامی زبان و سر حلقه فصلای دوران بود همیشه حصه عمر شریفش
 بدین و تدریس علوم و کتابت و کار و افکار و مراقبات گذشت بعد از وفات حضرت پدر بزرگوار و مرشد عالی مقدار یوم عرس آن حضرت ترک لباس
 نمود و خود اگر چه مجاز و ماذون بود اما خرقة شریفه از دست برادر بزرگ خود حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره الاظهر پوشید از آن جناب هم اجازت
 سلسله سببه حاصل نمود و بزبان قلیله چنان قبولیت عامه در خصوص عوام پیدا کرد که جم غفیر بر جاده اعتدال مساک تویم گراییده منساک سلسله عالییه
 قلندریه گشتند و با وجود اجرای سلسله ارشاد و هدایت طریق معموله تدریس علوم را موقوف نفرود و تا یوم وفات آنرا قائم داشت بالاخر چون کسی علی
 از چپک با دم اللذات گیره نیست پس بتارخ بست و پنجه ماه و حبیل مرجب روز جمعه سنه یک هزار و دصد و بیست و شش بگزیدگی ماریاه رخت سفر
 بردار آخرت بست منزل شریفش جانب مغرب مزار حضرت والد ماجد خود اندر دن در گاه شریفه واقع گردید بقیه حالات تفصیلی ایشان از کتاب
 اصول ملقصد و ذریافتنی است و ذکر قدوه علماء اخبار عمده فضلالی ابرار عالم و صد مثال مجدد در اسم شریعت ماحی شرک و بدعت مورو
 فیوض لاریبی حضرت مولانا محمد مستعان کاکوردی از اولاد امجا حضرت مخدوم شیخ قیام الدین کاکوردی برادر سومی حضرت مخدوم شیخ
 سعدی ابن بندگی من الله صلواتی جنتی خلیفه حضرت مخدوم شیخ سعیدی خیر آبادی بود شش لیش حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر الصید
 رضی الله عنه می پیوند زبده علماء ربانی و تفریب بارگاه یزدانی بود کتب درسیه بخدمت حضرت مولانا محمد علم سندی خواهر زاده و تلمیذ رشید حضرت

مولانا صاحب سندیهی تحصیل فرموده است و فطانت فطری میداشت در ایام طایعی با هر که صحبت میکرد غالب می آمدند و تقوی و ورع چنان
 میداشت که بسبب نظایر احتیاط گوشت بازاری نمی خورد بلکه یک کپچه گو سفند خورده از گیاه خود می برد چون قوی و قدر میگشت از دست خود
 فسخ کرده اکثر حصه از آن خیرات کرده بقیه بصرف خود می آورد همیشه چنین می کرد در استقامت بر شریعت قدمی راسخ میداشت یکبار در راه
 رمضان المبارک بعارضه تب شدید علیل گشت حکیم حسن بخش صاحب که معالج بود تجویز با فطار صوم کرد و مضرت صوم بحالت علالت بیان
 نمود در جوابش گفت که مسئله شرعی و طبیبی هر دو میدانم اما عقیده من اینست که بپرکت صوم این مرض خود بخود رفع خواهد کرد و حسب یابانی هم
 مقتضی صیام است پس اگر در همین حالت بپریم چه خوش باشد که سواست به ازین نمی انکارم غرض که فطار نه نمودن و شافی حقیقی در همان حال صحت
 از نانی فرمود در باره حضرت صوفی خیالی درشت در امی نصب میداشت اکثر میفرمود که از صوفیان این زمانه کسی را صوفی نمیدانم الا حضرت
 شاه محمد کاظم صاحب را که ذات شریفش با نیکه مصداق قول مشهور الشیخ فی قومه کالتبی فی امته است و علم تاریخ و انساب هم ماهر بود و در
 تقریر پذیر بود و با نیمه وضع سپاسانه میداشت بلکه در ابتدای عمر زمره سواران ملازمت کرده بود ترک نموده ابواب برین تدریس گشاده باز ماند فاقه قائم در
 منقول است که طالب علی که در حلقه درس وی حاضر میگشت اذی و لاعلم میگرفت که حتی اقمه و برین نامه نگار میگردید و چون کسی را خانده و بیره کسی میخانده و درین حال اگر
 مانع شود مضائقه ندارد و در هر حال که باشد خود را برساند حضرت مقتدای جهان اکثر بسبب تذکره از تلامذه خاص خویش بعد نقل قصه بنام
 میفرمود که ما را گاهی اتفاق نشد که یوم عیدین یا جمعه و غیره بخدمت ایشان نرفته باشیم بلکه برابر حاضر شده درس می گرفتیم و بر حال فقیر
 به نسبت تلامذه دیگر شفقت و مرحمت بسیار مبذول میکرد و از همین وجه را بسم تقیاد میکرد و لهذا بقا به دیگران خیلی گستاخ هم بودم اجازت
 و در کرم دلائل خیرات از خدمت حضرت شیخ محمد ولد عبدالله ابی الحسن شفاف داشت و او شانزده پنج واسطه از حضرت مصنف کتاب حقه است
 علیه اجازت سیده حضرت مقتدای جهان قدس سره سنده اجازت کتاب مذکور را زوی داشت و درین خاندان بیشتر همین طریق جاریست
 فقیر کتاب الحروف نیز از حضور حضرت خاوند نعمت قدس سره العزیز این طریق مجاز و ما ذون گشته سموعت که نواب محمده الدوله آغا میر نیز
 نسبت تلمذ از وی میداشت و بسیار از او احترام پیش می آید یکی نواب مذکور مسکن فقهی را از علمای دربار خود استفسار نمود هر یکی موافق علم خود
 بچوایش پرداخت مگر کینش رنگت بالاخر از ایشان تفسیر شد ایشان جوابشانی و کافی دادند نواب گفت که اگر چه حکم شرعی درین مسئله چنین
 است لیکن نزد ما مناسب نمی نماید بجز استماع این کلام بغیظ و غضب شدید فرمود که می خواهی که در مسئله شرعی راس خود با حکم شارع علیه الصلوة والسلام
 شریک سازی و از ما اعانت خواهی برو کار خویش گیر من امری خلاف کتاب و سنت رسول صلعم نخواهم گفت و نه ترا برین عرضه خواهم داد که
 سر موخای الفت آن کنی اینقدر فرموده از آنجا برخاست بجمه هر آنچه شایان شان علما را باشد در سخن فی العلم تواند بود همه در ذات بابر کائنات اشکارا
 و هویدا بود و فاشش بتاریخ یکم ماه رجب المرجب سنه یک هزار و دصد و سی و هفت هجری بوقوع پیوست قبر شریفش در باغ قدیم خودش بیرون محله
 دولی نگر منجملات قصه کاوری که الحال به بیرمانه مولوی مستعان شهرت دارد زیارتگاه است و ذکر ساری اجناس علوم جامع انواع نوم زبده

العلماء المتکلمین قدوة الفضلاء الطبعین معدن الخلق العظیم و اقیصا العجمی جمع فضائل النسانی آغا محمد عظیم اصفهانی صاحب زلمک
 اصفهان و نشود نمانیز هما نجایافته از علمای کاملین و فضلیای متبحرین آندیا را بود نسبت تلمذش بدریافت نرسید در علوم متعارفه عموما و قنون
 حکمیه مثل طبعی در ریاضی خصوصاً دستگاه کامل داشت بعد چندی از وطن مالوف مهاجرت و در زبده قصه نهند و ستان کرد و در اکثر مقامات
 طرح آقامت نگذشت چنانچه در قصه نهند ابریکان شیخ محمد حیات مغفور نیز بدتی میقم گشته در همان زمان حضرت مقتدای جهان قدس سره شرح هدایه الحکمه

شیخ صدرالدین شیرازی معروف بصدر از انجمنی عرس گرفته هکذا سمعت عن جدنا المحترم مولانا محمد علی اعلمی مد ظله العالی و
 هو عن اوستاده الاکمل قدس سره گویند که وی در علم طب نیز مهارت کامل داشت و قانون شیخ الرئیس و دیگر کتب طبیه را بعنوان نفس درس
 میداد و دیگر حالات بدریافت نرسیدند طب قاه و جعل جنت الفرح من کنه و ما واه و ذکر عالم تحریر فاضل کبیر مخلق باخلاق حمیه تصف
 باوصاف پسندیده مستند فضلای زین معتمد علمای دوران برهان الشریع المبین والوکن انوکین لدین المتین سیدی مولانا حاج
 شاد امین الدین محدث کاکوری ولادت با سعادت آنجناب بتاریخ بهمن ماه رجب سال ۱۰۸۰ سنه کهنه در یکصد و شصت و چهار
 هجری واقع شد از صغر سن مظهر حالات عجیبه و مخزن اخلاق غریبه بود بیشتر اوقات بطاعت و عبادت و قیام مسجد سهری نمود و کتب
 او اهل صرف و نحو سجدت حضرت والد ماجد خویش مخزن العلم والفضل والورع و التقوی مولانا امجدالدین کاکوری گزرا نید و او انظر
 و او از خدیومت برادر گلخان خود قاضی القضاة مولوی نجم الدین علی خان بهادر و بحر العلوم مولوی عبدعلی محمد کفوی فرنگی علی و تلمیذ شایان
 مولوی امام بخش و مولوی محمد علم سندی و مولوی حیدر علی سندی تحصیل نمود و گاهی در سن صبا و شباب متوجه بلایه و ملاعبه گردید
 و بمول داشت که بعد مطالعه کتب درسیه در فراغت سبق سیر کتب سیر و حالات علما و بزرگان سلف میکرد و اکثری فرمود که افسوس برای عباده
 مخلوق شدیم لیکن از مایه سوسنی شود کاش مخلوق نمی شدیم و اکثر بدین حالت تا دیر میگردید چندی برین حال گذشت بعد چنان
 جاذبه رحمانی رسید که بلا اندیشه زاد و راحله توکل بخدا را بی حرمین شریفین شد و پیاده با بعرضه دو ماه و پنج یوم در بندر سورت
 رسیده بر مکان مولوی محمد ولی الله محدث رخت اقامت افکند در آن مقام در مسجدی حضرت شیخ وقت سید شاه ابو سعید بریلوی
 خلیفه مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی را در یافته ملاقات کرد و چونکه اکثر تاجران آن مقام صاحب فراغت و شریعت بودند و نماند
 خود بجز دیباچه یک سامان سفر حج کرده دادند چنانچه بهرامی حضرت شیخ وقت عازم سفر خیر البلاد حرمین شریفین گشته در مدت پنج ماه
 و پنج یوم بسواری جهاز مع جمیع همایان وارد جده گشت بعد از آن بست و نه روز همه حضرات در بندر خا که شهر است از بلادین رسیدند
 از آنجا بقیام چند روز در او انراه ریح الاول سنه کهنه در یکصد و هشتاد و هفت هجری بکله معظمه فائز گردید و بر دست شریف حضرت
 شیخ وقت بطریق علیه نقشبندیه در حلیم زیر سیراب رحمت بعیت نمود و اخذ از کار و اشغال سلسله عالیه نقشبندیه که بعد تمام هفت روزگی
 مدینه منوره گشته ششماه اقامت نموده کتب حدیث از حضرت مستند الوقت شیخ ابوالحسن سندی ثم المدنی سند کرده اجازت گرفت
 آن اجازه شریفه مفصله در خاندان فقیر حقیر موجود است که خود حضرت موضوع حضرت مقتدای جهان ماکه در علم حدیث از ارشاد تلامذه
 وی بود مع اجازت شخصی خود عنایت سائمه الغرض بتاریخ بیست و سوم شوال سنه کهنه در یکصد و هشتاد و هفت روز جمعه از مدینه
 طینیه به کله معظمه واپس کرده از دولت تادیه فریضه حج مشرف گردید و در همان زمان از حضرت شیخ محمد میر داؤد انصاری کتاب تجریدی بعیت
 حضرت شیخ وقت اخذ نموده بحکم حضرت شیخ وقت معاودت بوطن کرد و فصل کیفیت این سفر مع حالات و واقعات که آنجا ظاهر شده در
 رساله خاص شرح فرموده با کله بوطن رسیده از زیارت والدین ماجدین مشرف گشت و بقیه عمر در ارشاد و هدایت و مجاهده و ریاضت
 بسر نموده بتاریخ بیست و دوم ماه محرم الحرام سنه کهنه در دو صد و پنجاه و سه هجری کلیمین روضه رضوان شد عمر شریف هشتاد و هشت سال
 ماه و ده یوم شد مزار شریف در کاکوری مولوی محله روبروی باره دری برابر مزار والده ماجده خود رحمة الله علیها زیارتگاه خلائق است
 موهبت دوم در ذکر حالات کرامت آیات حضرت امام علی و امام فقهار و حید زمان فرید دوران منکن سر بر ایالت متوطن ارضی است

جالس سند ارشاد و تلقین حارس ملت سبین غوثی آف فریت انشا بظلم الملکوت و للتصوف فی الحیرات ان سوت کے چنانچہ
 سید مولانا شامی علی قاندر قدس سرہ الانور بیدار است کہ ذات عالی مجمع فتنائل و کمالات انسانی و منبع اوصاف و اخلاق رحمانی آیت
 من آیات اللہ و حجرتہ من عجرات رسول بشر بود کمالات علمیہ آنجناب بغایت وافر بودند کہ اکابر علماء و فاضل عرفا اعتراض باہنا نمودہ
 سرخیل خود باہمی پنداشتند بزبان طالب علمی در جودت ذہن و قوت حافظہ سبکیسی از خواجہ تاشان مساوات با حضرت نیکو دار حسن ادب
 و لطافت طبع و ذکاوت فہم قبولیتی تمام بخدمت او ستاد خود و عالم زمانہ و فاضل یگانہ معدن علوم کا شفت اسرار مکتوم حضرت مولانا محمد مستعان
 فیض علیہ شامیالرحمۃ و الرضوان میداشتند بعد فراغ از علوم بقوت مطالعہ و شغلہ درس و تدریس در اکنان عالم شہرت تمام یافتہ
 اکثر فضلاء آن زمان همچو مولانا مفتی عنایت احمد کاکوروی و مولانا حکیم لطف اللہ لکھنوی و مولانا ابوالبرکات رکن الدین اشہر بمولوی
 تراب علی لکھنوی می گفتند کہ اگر حضرت مولانا بگوشتہ خمول و انزوا منردی نبودے و بقمانی مشہور بودے در علم و عمل از حضرت شاہ عبدالعزیز دہلوی
 کم شہرت نیافتے کہ در امری از امور علمیہ کمی ترا نزد دیگر علماء معاصرین نیز بودید بحر علمی شان از غایت احترام و تعظیم پیش می آمدند حکایتی
 متعلق باین کیفیت خاص از ثقات معتبرین شنیدہ حوالہ قلمی سازم منقول است کہ مولوی ابوالحسن منطقی فاضل جید و عالم زبردست کہ
 در معقولات ید طولی داشتند و مقولہ شان بود کہ علماء این جوار نزد من طفل مکتب اند و اکثر بدعوی میگفتند کہ مخاطب مباحث خود را فوراً
 بذریعہ اصول منطقی فرمایش رفتن مذہب و از معتبر ذرائع معلوم گشتہ کہ او شان را مہارت تامہ در علوم معقولات بود و بر مطالب مشکلات حاشی
 میرزا ہدیہ دیگر کتب منطقیہ عبوری داشتند و روزانہ مطالعہ آنہا میکردند و در سرکار قاضی حافظ علی خان صاحب کہ بزبان شاہی عمدہ فصاحت
 قصبہ ہذا متعلق باو شان بود برای تعلیم قاضی صادق علیخان صاحب پسر شان ملازم شدند روزی بتقریب یکجہ بخانہ غلام حیدر خان
 صاحب کہ از امرای ذی وجاہت این قصبہ بودند جملہ اعزہ و احباب و برادران جوار و دیار از خواص و عوام بدعت مجتمع شدند مولوی
 ابوالحسن منطقی ہم در آن دعوت موجود بودند حضرت قطب الافراش شیخ اکبر مولانا شاہ حیدر علی قلندر قدس سرہ برادر بزرگ حضرت
 مقتدای جہان نیز بوجہ قرابت و یگانگی خاص رونق افزای مجلس شدند خانصاحب موصوف الصدرا از حضرت قطب الافراد استفسار سئلہ
 جواز اقتدا بتوسی بہ امام تیمم کردند حضرت قطب الافراد فرمودند کہ جائز است خانصاحب ہمین مسئلہ را از مولوی صاحب ہم پرسیدند او شان
 گفتند کہ ناجائز است زائد ازین سخن بمیان نیاید حضرت قطب الافراد بعد شرکت تقریب دعوت مراجعت با ستانہ عالیہ فرمودہ تذکرہ این
 واقعہ حضرت مقتدای جہان کردند بفرستادہ این واقعہ حضرت ایشان بسرعت تمام از راہ غیر معروف بجملہ شرکت دعوت بزبان
 غلام حیدر خانصاحب تشریف بردند اولاً سخنان مختلف بمیان آمد بعدہ خانصاحب باز ہمان سئلہ را از حضرت مقتدای جہان حسب
 عادت خود استفسار نمودند حضرت ایشان نیز ہمان جواب دادند خانصاحب از مولوی صاحب مخاطب شدہ گفتند کہ حکم جواز اقتدا حضرت
 ایشان نیز میدہند مولوی صاحب کا رتوہ گفتند کہ اگر کسی جائز میگوید مقابلہ من کند از جاسے خود برخاستہ نزد حضرت مقتدای جہان
 آمدہ بالواجہ تقریر باینطور آغا فرمودند کہ در بارہ جواز اقتدا از جناب سند حضرت مقتدای جہان فرمودند کہ این مسئلہ در جمیع کتب فقیہ
 مصرح است ضرورت را بقیض آورد و شرح وقایع موجود است و بقتدی لمبوضی بالمتیہمان الیہم طہارۃ مطلقۃ عند عدم المساء
 و الحلیۃ فی التراب عند تامل مولوی صاحب گفتند کہ انجمن میر ما میدان منطوق این عبارت است یا مفہوم حضرت مقتدای جہان فرمودند کہ منطوق نیست

مسئلہ و اقتدا کند و وضو کند و تیمم کند و اگر تیمم طہارت مطلقہ است وقت عدم موجودگی آن بجاہ قائم مقامی نیک نزد ما

بلکه مفهوم است مولوی صاحب تعریف هر یک پرسیدند حضرت مقتدای جهان تفصیل و شرح میان کردند غرض آنکه این مباحثه بطول انجامیده
رفته رفته باصول فقه بیفتاد چونکه این علم را با علم منطق مشایخ و ما شایسته است مولوی صاحب در تقریر خود کوشان این امر هم بود که بطوریکه
این بحث در علم منطق بنیاد غلبه تمام یا هم حضرت مقتدای جهان تقریر جرات همچنین احاطه میفرمودند که تقریر از علم اصول فقه
خارج نمیشد درین اثنا ساعتها گذشتند تا بدین خیال که مولوی صاحب را حوصله بحث معقولات هم نماند حضرت مقتدای جهان بوجه اصطلاحات
منطقیه هم استعمال فرمودند و سلسله بحث در علم منطق بیفتاده در نور تقریر مولوی صاحب مقدر با گفتند که نه عدد حواشی میرزا در ازطالع
من گذشته حضرت مقتدای جهان فرمودند که من بازوه یا داوره عدد حواشی این کتاب دیده ام چونکه در آن وقت بیشتر حاضرین جلسه صاحب تعلق
و ذی علم بودند همه در استماع این مباحثه فاضلان چنان مشغول شدند که از وقت صبح وقت اوسط ظهر بیامد کسی را خبر نشد همه سامان دعوت
یکسو ماند قاضی حافظ علی خان صاحب بفر استماع واقعه از دو تخانه خود آمده بهر دو صاحبان باصره گفتند که وقت طعام میرود و طعام موجود
سرد و خراب میشود حاضرین جلسه تقریب راهیم تکلیف لاحق اند ما مباحثه را تا ختم دعوت موقوف دارند حضرت مقتدای جهان قسم شد فرمودند
که این وقت بهمان صورت پیش آمد که گویا در مرغ جنگلی از جنگ باز داشته شوند قاضی صاحب گفتند که خیر چونکه در عمر از جناب بزرگ هستم پس از
بمقتضای این نعمت قبول نمایم بعد از فراغ طعام حضرت مقتدای جهان باز بولوی صاحب فرمودند که سخن ناتمام را تمام باید ساخت مگر مولوی صاحب
گفتند که آن گفتگو تمام شد آنرا ناتمام ندانند بعد از مجلس برخاست شد حضرت مقتدای جهان و پس تشریف آوردند روز دیگر بولوی صاحب
بر تکیه شریفه حاضر شده اند نیاز مندی دور و پیمانه در حضور حضرت ایشان پیش کردند ایشان انکار فرمودند مگر مولوی صاحب صراحتاً بلیغ گذارش
ساختند که ملازمان سامی متوکل و با خدا هستند دلم میخواهد که این نذر محقر بپذیرند (تهی دست نظر و قوت حافظه و ادراک امور غامضه
چنان در نهاد و شریف و ولایت بود که هر آنچه در ایام صبا ملاحظه فرمودند گاهی فراموش نه کردند مشغله سیر کتب بجز سرسیده بود که کمتر از کسی شنیده
شد واقعه متعلقه این امر از منشی عبدالرحمن صدیقی را پیوری شنیدم بیان می کردند که در اوائل سنه یک هزار و هشتصد و پنجاه و هشت عیسوی
وقتی که در کف از هیبت واقعه غار انتشار و اضطراب پیدا آمد و شهریان بیشتر رو بفرار نهادند جمله اہالی خاندان ناقصه کاکوری را آمدند
و عافیت تصور کرده در نجف آمدند چونکه از بعضی اہالیان قصبه علاءه اخوت دوستی سلسله قرابت هم بود و از حضرت قدوة السالکین سید اولین
غوث ملت شاه تراب علی قلندر قدس سره که در آن زمان مسند آرای ارشاد تلقین بودند سلسله جمعیت و نسبت غلامی نیز بعد قیام دو ماه بقایات
مختلفه اقامت متقبل دین قصبه بزرگان شیخ بشارت علی صاحب واقع شد هر گاه که قدری مجموعی ظاهر گردید و تفکر و انتشار در بکلی نهاد
جناب منشی امیر احمد صاحب امیر مینالی چشتی التزام حاضری روزانه تکیه شریفه و احتیاج صحبت فیض رحمت حضرت مقتدای جهان بر خود لازم
کردند و لطف صحبت و فیض کثیره بر می داشتند من هم اکثر همراه شان حاضر میشدم تذکره مختلف از تصوف و نکات آن وقایع سلوک نیز
می ماند روزی حضرت مقتدای جهان در اثنا تذکره منشی صاحب فرموده که عرض می و پنج سال گذشته که در علم من باعتبار مطالعه کتب ترقی نشد
نعم این ایشا و بنیاط نیاید که بود بعد چند روز منشی صاحب عرض کردند که کتابی در صلوات نوم جنات در دهمی جزوست یکم آرد درین روزها مطالعه کنیم چنین شرح کتاب
الحال نظرم گذشته و منشی صاحب را خبر گذشت که حضرت ایشا را بخواهیم این امور جزو خواهد بود بلکه چنین کتب بسبب غفلت نظر عالی هم نگذشته خواهند بود حضرت ایشا
مشرف بخطه گشته فرمودند که مقامی ندان کتاب بیان کنید تا بدانم که در این کتاب است همچنان کردند چنانکه توبت بیان چند کلمات آید و حضرت ایشان
آخ کلام نمود خود بیان فرمودند آنرا که در ناسه چهار روز مسلسل بیان نمودند منشی صاحب روزانه از کتابت مطابقت میدادند و بعد میافتاد تا اینکه جمله

مضامین و مقاصد ابواب آن کتاب بیان فرموده بر شاگردان که کتابی در مطالعه شهابت از کتبخانه حضرت شاه محمد علی آبادی قدس سره است
 مبلغ کتبخانه شان در علم خود دارم که همه را معائنه کرده ام منشی صاحب بقاییت تعمیر گشته گفتند که چنین تبحر علمی خارج از فهم انسانی است مخصوص
 برای همچنین حضرت که علماء باشند در همین فی العلم آری مختص بر حقه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و از همین قبیل حکایتی است
 که فقیر حقیر از زبان درویشان حضرت خداوند نعمت قدس سره شنیده که در زمانه عذر حافظ شوکت علی صاحب بیس سندیده آستانه عالیه کاظمیه
 را در الامن و العافیت شمرده جمله کتب بزرگ که در شمار دوسه هزار مجلد بودند پس در یکی حضرت مقتدای جهان گذار شدند هر گاه گفته و فساد در رفع
 گردید و امن تسلط و وقع شد حافظ صاحب بجا کوری آمده عزم دلپس کتب بنیدله از حضرت مقتدای جهان ظاهر ساخته استفسار کردند
 حضرت هم کتاب این کتب ما حفظه فرمودند یا نه فرمودند که ما چند بار همه را دیده ام و فان فلان نسخه در این کتب نادر و عمد و یا هم حافظ صاحب
 بهتماع این کلام تمجید و تعجب شده بجای خود گفتند که ما چنین عالم حمید و تبحر ما هر جمله عام و تا حال ندیدم و قوی هر آنچه جامعیت دین ذات
 مقدسه است بدگیری یافته نمی شود در جناب سعادتی صاحب مراد آبادی ثم المصطفی آبادی را با حضرت ایشان بسیار خلوص اتحاد و
 واسطه نیازمندی بود در کاتب خود با نقاب و آداب تعظیم بزرگانه مخاطب میکردند چنانچه در کتب نوشته اند که حقائق آگاهان درین جزوه
 زمان حال علم و علمایین مرتبه رسیده که کسی تحقیق یک صیغه پی نمی برد و با وجود بنیاد واضح قدم بجای مستقیم نمیکند ارد تا بدگر و قائل و
 غوامض علمی چه رسد حقا که دین شان علم و علمایان خضر در ذات بابرکات آن ستوده صفات و مجمع حسانت میدانم و بس در کتب و
 دیگر مینویسند که دین آوان که فقیر برون سهام آلام جهانی و اسقام روحانی و مورد آفات دعا بابت ازضی و آسمانی است بر سر عنایت توجه
 ملازمان و بجزرد عامی صمیمی خادان چه تقویها که نیند و خسته و چه عقیده تما که از رگبزد و ستگیری در حالت از پا افتادگی دو پاچه نگریده شاکر این
 نوازشها که فرموده اند بکلام زبان و بیان اداسازم بجز اینکه نموده اند و این عذر را حواله بلطف کنم - بازمی کارند که هر چند میدانم که توجه
 باطن و یادآوری بدعا با در حق فقیر از آن جناب پیش از این است اما امید دارم که خاصه بدعا عا فی خیر حسن خاستم یا و کرده باشند این و متعال
 آن برگزیده انقباس و مقتدرای زمانه را بر عنایت خوش داشته تا در سلامت دار و نقطه و مولانا حکیم لطف الله کهنوی مصنف تفسیر
 منظر العجائب و طعن السنان و قیاب و غیره و مولانا جید علی مصنف نتهی الکلام و از الزامین و مولانا ابوالقاسم عبدالحکیم کهنوی فرنگی محلی
 و مولانا محمد حسین کهنوی فرنگی محلی و مولانا جمال الدین احمد کهنوی فرنگی محلی و مولانا سراج الدین کهنوی و مولانا سعد الدین کهنوی
 و مولانا افضل الدین نزیل کهنوی و مولانا حسین احمد محدث بلخ آبادی و مولوی بادی حسن کهنوی و مولانا عبد القار خالصیوری از یاران
 با اخلاص و مخلصان با اختصاص حضرت مقتدای جهان بودند بلکه صاحب تفسیر منظر العجائب و مخاطبات و مکاتبات مخاطب بلطف اوستادی
 یا اوستا و نامی نمودند مثل حرمت اوستا حرمت و عزت ایشان مرعی میداشتند و حضرات موصوفین اکثر براس ملازمت کثیر البرکت می نمودند
 و گاه گاه حضرت مقتدای جهان نیز تشریف می بردند واقعه دیگر متعلقه حالت بسعت نظر و کمال علمی حضرت ایشان فقیر حقیر بارها از
 مولانا فرید الدین خان صاحب کوردی شنیده میفرمایند که من اکثر بجز حضرت ایشان حاضر می شدم روزی بسین تذکره کتب بیانی ارشاد شد
 که وقتیکه بافتوی تشریف حضرت مولانا روی قدس سره را از حضرت والد ماجد خود درس میگریتم بچاه شرح تفسیر تشریف در مطالعه ام
 بودند همه را بنظر آورده بجز حضرت صاحب برای سبق میفرستم لیکن حضرت صاحب کتاب و رای مطالب آن شرح میفرمودند آنقدر
 را با حفظه و درخون میبستم و بجای خود بر آنها غور و غوض نموده لطف خاص می یافتم کیفیت درس علوم هم بدان درجه رسیده که نسبت سال

کاملی درین اورد و صد اطلبه علوم را بدرجه تکمیل رسانیدند حضرت جد شرم مولانا محمد امجد علی علوی کاظمی مدظلہ العالی بسبیل تذکره چند بار ارشاد نمودند
شکلی خاص بوقت درس ذافہام مطالعہ غامضه و ذوات جمع الضمات ایشان دیدم که در هیچ یکی از علمای دیگر نیافتم از بسکه خود باوقات مختلفه
در مجالس آنها حاضر شده اند از این معنی کرده ام نظر شفقتی و مرحمتی که بر تلامذه مبذول میکردند همه بی مثل و شبیه نظیر بود و فقیکه درین مسطحات
میگرفتند از تنگی معاش بسته آمده باراده ملازمت بر باندانشانتم و بدل نداشتیم که بخدست مولوی سخاوت علی چون پوری و مولوی عبد حکیم
لکهنوی مدرسین مدرسہ نواب فرد الفقار المذکور که بهادر والی باند بضمن ملازمت تکمیل علوم بهم نمایم چنانچه برانجا رسیده بعد ملاقات حکام اول
همین کار کردم که بخدست مولوی صاحبان حاضر شده دعای خود گفتم و وعده درس گرفتیم مگر بعد چنان دلم سرد شد که مطلقاً اول بدان جانب
نگرانید و ملازمتی بهم بدست نیامد و چنان وحشت لاحق شد که فی الفور واپس بوطن شدم هر گاه بجنون حاضر شدم تبسم کرده فرمودند که واپس بر
شما خوب شد و دلم نمی خواست که در حیات من شما از دیگران درس گیرید بدعای خودتم که واپس کنید بتمام این ارشاد بر قیمت خود نازیم و فقیه
که در جلافسرگی دل همین بود پس تکمیل درسیات برداشتم در زمانه قلیله فریغ حاصل کردم فقط کیفیت کمالات عملیه نیز عجیب غریب بود علاوه
ادرا و اشتغال معموله خاندانی و وصدر کعبت نافله روزانه میخواندند که تا زمان وفات گاهی ترک نشد منقول است که روزیکه صاحبزاده خورد
حضرت ایشان عالم علوم نقلی ماهر رموز خفی و جلی جناب مولانا حامد علی علیه رحمة الله الوالی ازین خاکدان ظلمانی مراجعت بسوی عالم جاودانی
نمودند از وقت صبح آثار احتضار بر او شان طاری شد تیمار داران و اعززه را بمشاهده این حال سراسیمگی و ناامیدی سخت نظر ابر آمد
حضرت ایشان در آن حال تکبیر تحریر رکعات نافله می بستند و بسبب وفور پریشانی و شدت غمی شکستند و بار بار از حضار مجلس میفرمودند
که ببینید که پاسل نفاس جاری است یا نه اگر انداخته نباشد تدارکش کرده شود و حضار آمده عرض میکردند که رقاب نفس موافق شغل مذکور
است آن وقت بازینت رکعات نافله می بستند و در چنین پریشانی غم فراق بهم از ادای رکعات نافله غفلت نمی ورزیدند بیشتر اوقات
قبله روی نشستن حضرت خداوند نعمت انار الله بر بانه اکثر این حکایت بسبیل تذکره میفرمودند که روزی بجنون حضرت ایشان کتابی میخواند
در آن نوشته بود که هر که ده سال رد بقبله بنشیند مقام وی در بهشت خواهد بود فرمودند که مصنف این کتاب چنین می نگارند حال آنکه ملاقات
شصت سال گذشته که رد بقبله نشسته میانمیرین امید که شاید الله تعالی بوسیله همین عمل بر عالم رحم فرماید و گنا بان من بیا مرز و در نماز شایسته
احمال خود امید نیست ازینجا کیفیت انکس از نفس التزام عبودیت در یافتنی است گاهی جزئی را بخود منسوب نه کردند بلکه عند الغیور است از
حضار اشاره کرده می فرمودند که می توانید که این چیز را گرفته بدید حاضرین مرضی مبارک یافته تعمیل می نمودند اکثر در موسم گرما اتفاق میشد
که پیر این شریف بر جای دیگر آویخته می شد و پوشیدنش منظوری بود از حضار می فرمودند که دست کسی از شما باین پارچه می رسد اگر
میرسد فرود آید او شان حاضر می نمودند با گاهی می فرمودند که پیر این من فرود آید بجز لفظ این پارچه یا این پیر این و امر بالمعروف
و نهی عن المنکر گاهی بهیچ نعمت خوش نمی کردند بلکه بچنان خوبی میفرمودند که امور برضا و رغبت برگزاشتن آن فعل مستعد می شد و اتم سعادت
بکمال قوت فراست و حافظه آنحضرت از حضرت مرشدی مولانی شنیده ام میفرمودند روزی شخصی موسم بسافر شاه سکنه دلی دارد تکبیر
شرفیه شد حضرت ایشان بوقت درس میدادند بعد فراغت از او شان مستفسر حال گشته فرمودند که فقیر شما را گاهی دیده است گفتند که کن
اینجا گاهی نیامده ام معلوم نیست که حضرت مرا کجا دیده اند فرمودند ممکن است که سهوشده باشد مگر تا این زمان فراست فقیر خطا نکرده یا رفتی
که تا در تقریبی ای مرزا سکنه رحمت که از خاندان شاهی لکهنو بود و در صغیر سن بود چند آنکه دایه شما را در کن گرفته بر جای ایستاده تا شای شای

می نمود ایشان بی اختیار قدم مبارک گرفته عرض کردند که وقتی از دایه خود شنیدیم ما همه والدین ما در این نظریه مدعو گشته از دلیلی به بکنند گرفته بودند
 لایزال بحالت طفلی همراه بودم چنین یاد داشت فراخ حال بشر نیست درین مدت در جان صورتی تغییر با واقع شده این کار فرست نیست بلکه از امور
 کشف و عرفان میتوان شمر و پیشتر امیر زاده بودم بعیش و عشرت بسر می بردم بعد رجوع بحضرات مشایخ کرام و مدتی سر نیز از بر آستان گرفتار
 نشان ایشان سودم تا به عطاس خردم فقیر متارم گردید بعد آن مدتی میسر مساحت نمودم تا قاعدتوفیق آب و دانه ام را با این قصه آورد و از حضور ی
 معزز گردانید پس در سیکه این چنین تعییرات و انقلابات ایلمنه باشند شناختش ارس معمولی نیست حضرت مقتدای جهان فرمودند که این حسن

ظن شماست که میگوید انا زود فقیر این قدر فرست براب مومن ضروری است که از حدیث شریف ثابت است که اتقوا قرآسته الموضون فانه ينظر
 بنور الله تعیر طبعی و حیاس جلی جنان بود که بجز از ادیاس متقدمین یا سلف صاحبین شنیده نشد از حضرت خداوند نعمت و این حکایتی منقول
 از حضرت مقتدای جهان شنیده ام میفرمودند وقتیکه حضرت عم اکرم قدوة العلماء و اولادیا زبده العرفاء و الاصفیا مولانا شاه حمایت علی قلندر
 قدس سره الاطهر وفات نمودند عمر فقیر دوازده یا سیزده ساله بود مجمع کثیر از خواص و عوام بود و همه با تحسیر و متبالم تا دو کس از مریدان حضرت جلیجل
 قدس سره العزیز که زیر درخت تمر سندی واقع تکیه شریفه نشسته بودند با یکدیگر گفتند که افسوس امر و ز علم از خانان حضرت پیر و مرشد برفت ظاهراً
 است که جناب شاه صاحب یعنی حضرت شاه تراب علی قلندر را از مشاغل رشد و ارشاد و فرصت کجا که مثل مولوی صاحب مغفور بدرس و تدربس توجیه
 خواهند کرد این گفتگو را با کمال غیرت در منگبیر شد بخود گفتم کاش زمین بشکافت که خود را زنده دفن کرده بعد از آن زانوی تلمذ بخدمت حضرت
 اخوی صاحب قبله مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره کرده و او را کتب درسیه عربیه و غیره از ایشان خوانده و اداسطه و ادخر بخدمت حضرت
 ایستاد و مولانا محمد مستعان علیه الرحمة و الغفران گذرانیده تکمیل جمله کتب درسیه کردم بگردد را شرح هدایت الحکمه از حضرت ملا محمد عظیم صفهانی
 خواندم و درس و اجازة حدیث از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوری رحمه الله علیه تلمذ خاص حضرت شیخ ابوالحسن سندی مدنی
 گرفتم و تا وقتیکه از جهان برود حضرت این امره شنیدم که خیال ما ناقص بود پیشکسالت حال از ذات ایشان ترقی علوم است قرار و آرام را بر خود
 راه ندادم آتی و مؤید این معنی است آنچه حضرت غوث ملت و الدراجد ایشان در کتاب ستطاب کشف المتواری مولفه خود بصفحه ۱۸۶ ارقا
 فرموده اند که هر دو فرزند آن فقیر یعنی ابی صاحب علم و صلاحیت اندیش روز در تعلیم و تدربس اوقات میگذرانند و از باعث ایشان در
 کاکوری تذکره علم عربی است که طالب علمان آمده سبق میگیرند از صحیح تا شام هنگامه درس گرم می باشد الحمد لله علی ذلک حق تعالی روز بروز
 در علم نافع و عمل صالح ایشان ترقی دهد آتی با جمله حضرت ایشان در جمیع علوم تجرید داشتند و همین را غشاه و حال خود ساخته خود را
 چنان در علم ظاهر محترماً خند که بسیاری از مردمان معتقد بجمعی شان بودند و بجای خود میفهمیدند که حضرت ایشان محض عالم و فاضل
 ظاهری اند و عارف و صاحب دل و خود بعض اوقات میفرمودند که من این طریق را بصلحتی اختیار کرده ام تا خلق بدانند که ملاک هست فقیر حقیر
 میگوید که وجه اختیار کردن این طریق مر حضرت ایشان را بیابندی روش حضرت صحابه و تابعین و ائمّه دین عظیمین رضوان الله علیهم جمعین
 بود و نیز وفق ارشاد سند الوقت حضرت شاه ولی الله محدث و بلوی که در کتاب قول جمیل بطور وصیت و فضل داب با هم حقیقی بی عبارات

طویه فرموده اند بل لیکن عالم صوفی زاهکاً فی الدنیا دائماً التوجه الی الله من صبغاً بالاحوال الغلیة راغباً فی السنة

متبعاً للحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم وأن الصحابة طاب الله ألبانهم فیهما و بیانها من کلام الفقهاء المحققین

المالکین الخ. ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰.

سکوت الجامعین بین العلم و البصوف غیر المتشددین محمدی لفسهم و المدققین زیاده علی السنته و لا یصحب کمن
 انصاف هذ الصفات یعنی باشد عالم صوفی و مارک دنیا مستغرق در یاد خدا منصف بحالات بلند راغب در سنت مصطفوی صلی الله علیه و سلم
 محسوس آن صاحب کرام رضی الله عنهم طالب شرح و بیان حدیث و آثار از کلام فقهای محققین مالمین بحیث از نظر کلام اصحاب عقاید عقاید
 شان با فو از سنت باشند و ناظر دلیل عقلی بطریق تبریح و عدم لزوم و نیز از کلام اصحاب سلوک که جامع علم و تصوف اند و عدم تشدد و کنگرین
 بر نفوس خود و در وقت گفتارگان زاهد بر سنت نبویه صلعم با وصف علم آن و باید که صحبت کسی را اختیار کنند مگر آنکه متصف بصفات مذکوره باشد
 و از نیجاست که فقیه زاید پشتاک از نور باطن و برکات قلبیه ناواقف میباشد و محشین ظاهری از فهم و قیق و مغز شریعت محروم و غالباً با حقول
 اکثر و عقاید استلایه مترو و یا منکر و از برکات ایمانیه و نور عبودیت بیگانه نقطه حکایت مناسب مقام یاد آید لهذا نوشته میشود بزبانیکه حضرت مولانا
 احمد احق غیب حضرت شاه عبدالعزیز محدث دهلوی و صاحب مدینه طیبه علی صاحبها الف الف صلوة و تحیة رونق افروز دلی بود و شخصی ظاهرین
 گفت که الحال دلی فقر دین خانمان چنانکه در زمانه حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و صاحب جزادگان عالی منزلت شان بود باقی ماند و
 حسرتا گفت که الی الی آنرا کجا بایم و بگویم شادانایم حضرت مولانا برخیا الشیخ مطلع شده فرمودند که چنین نیست ما را نیز تعلیم اشغال و اذکار و ادراه
 سعادت فقر از بهر مادی خود شده است اما چونکه ارشاد حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی است که اگر فقیر را وضع اختیار کردن منظور باشد پس
 دیر در پناه و لباس علم باید گرفت لهذا این وضع اختیار کرده ام اندیشه مکن که طلبت بیکارت و کن از تعلیم اذکار و اشغال قاصر همچنین حضرت
 مقتدای جهان علیه الرحمة و البصوان شغل درس و تدریس اختیار نموده مردم ظاهرین را موقوف ادراک حالات عالیه خویش نماند الا ماشاء الله
 چنانکه ارشاد متذکره بالا مخبر است و نیز بنجله تبحر حضرت مقتدای جهان اینکه حضرت مولانا حسین احمد محدث بلخ آبادی تلمیذ رشید حضرت شاه
 عبدالعزیز محدث دهلوی که از اساتذہ زمانه خود بود و کتاب مستطاب عوارف المعارف مهندسه حضرت شیخ شهاب الدین
 سهروردی رحمة الله علیه را که کتابیست مستند در علم تصوف و هنرات مقتدایان دین مثل حضرت سلطان نظام الدین
 اولیا محبوب آبی دهلوی و حضرت شیخ قطب الدین دمشقی صاحب رساله گیه و حضرت مخدوم شاه مینا کهنه و غیر هم از اساتذہ خود شش
 خوانده و سند گرفته و مدار کاتو و با برین کتاب داشته از حضرت مقتدای جهان قرات کرده اجازات رواه متشش
 گرفتند و چونکه اجازات این کتاب مستطاب درین عنانندان یوسا اقل قلیل است و چنین بند عالی
 از نواد را نگاشته شده استجازه آن نیز از قبیل استحسان شمرده میشود آن سند چنین است که حضرت مقتدای جهان را سماع و اجازات از حضور حضرت
 والد ماجد و مرشد ارشاد خویش شاه تراب علی قلندر قدس سره حاصل بود و آنحضرت را از پیروم و مرشد والد ماجد خویش حضرت عارف مالک
 شاه محمد کاکلم قلندر قدس سره آنحضرت پیوسته و کلید عرفان شاه باسط علی قلندر قدس سره و آنحضرت را بطور اسی از حضرت صف کتاب حضرت
 شیخ شیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه اجازت بود و جنوری عالم ارض و بنا بست بان علم و فیض بانی از ان بطور خاص خاک حضرت کلید عرفان رحم الله علیه احسان و دیگر
 ملحوظات معتبره اینچنانندان عالی شان محقق نیست بزمانه طالب علمی هر آنچه ریاضت و محنت شاکه که بنویزد چه نویسم بیشتر اوقات در روشنی
 مابتاب مطالعه کتاب کرده از حضرت او متاد عالی منزلت سبق گرفتن و بعد فزاع از تحصیل هم بدنه این سلسله قائم مانده منقول است که بسبب
 کثرت مطالعه و تدریس طلبه بعضی در بصارت ایشان راه یافت اظبار قصبه بجلاشش پرواضن مگر فائده نه شد تا صاحب تجویز بعضی اعزوه و
 اجاب بوجوب حکیم مرزا علی طریقی شهابی گفتن نمودند و طلب و شان رفته اراده بیان حال کردند مگر نوبت نیامد روز دوم رفتند از روز نیز بوجوب

مرضا و نیز عدم تعارض آن اتفاق نشد و زیدوم رفته نشد بود که مولانا جمال الدین میرک معروف بمولانا میرزا حسن علی محدث لکنوی
 وارد شدند حضرت ایشان را دیدیم که بجا نماندند و در پرسیدن حضرت ایشان بیان نمودند هر از اصحاب حکیم صاحب مخاطب دیده دریافت حال
 حضرت ایشان نمودند در صاحب تصحیح کردند حکیم صاحب بجز اطلاع بعذرت پرداختند حضرت مقتدای جهان فرمودند که خیر گذشت
 آنچه گذشت اما معلوم شد که اتفاقات ملازمان سامی جانب امر او و سارا یا منجبت میگردد به نسبت غربا چه که فقیر از سلسله و زاینجانی آید
 و ما روزی بجانب خود متوجه نیافت امر و زغالیا بوجه مرزا صاحب بقدر مخاطب واقع شد حال آنکه این امر منافی شأن طیب است
 ویرا توجه یکسان بهر کس باید داشت که هر کس را ضرورت وی لاحق میشود اگر چنین حالت مانده پس بجا رگان را خدا مالک است از مطالعه کتب
 طیبه در یافته ام که از شرف طیب خوش خلقی و شفقت عام نیز هست و فقیر هم حکمت این فن را دیده و طلبه ادرس داده است فرق میان
 ما و ملازمان سامی صرف بختیست جزو علمی و عملی است حکیم صاحب غرض او مستفسر حالات شدند حضرت ایشان حال بیان نموده فرمودند
 که این کیفیت غالباً بوجه کثرت مطالعه کتب در روشنی مایهتاب رود داده علاج ممکن کرده شد مگر فایده نشد چونکه فقیر طالب علم و توکل است
 لهذا نسخه سهل الحصول و کم قیمت و مجرب ملازمان بخواهد حکیم صاحب نصیحه نسجه کم قیمت و مجرب چه نوشته دادند که بجهت مفید شد و حضرت
 ایشان تا مدت حیات استعمال کردند و بصارت بر حال خود قایل ماندند در کتب هم بدین طوری داشتند چنانچه اکثر کتب در سیه مثل توضیح و ترویج
 و توفیق متن آنکس شایسته نیز در هر شرح مواضع و ترجمه هدایه و جلدین آخرین هدایه شرح و قایم و نفیحه ایمن و مطول و شمس بازغه و غیره نوشته
 دست مبارک ایشان و نیز برادر بزرگ ایشان حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره موجود اند طرفه تر اینکه در کتب مذکوره از جای و ش
 تحریر مبدل گشته که از ان میان خط هر دو حضرت تمیز کرده شود - اصابت راجح فهم رساد را مورد نیویه چنان بود که دانایان و عقلای نخبه کار
 در همت امور بحضرت ایشان رجوع میکردند و حسب رای عالی عمل می آوردند و بسبب همین کمال ظاهری و باطنی منظر نظر حضرت اوستاد
 عالی منزلت خود ماندند اکثر بسبب نگردد میفرمودند که حضرت اوستاد ما را بسیار عزیز میداشتند و عنایتی و توجهی که بر حال من میدادند و بزرگی
 بر دیگری باز تلامذه نمی فرمودند من امر که میخواستم می پرسیدم بخلاف تلامذه دیگر که او شانرا چند ان جرات و گستاخی حاصل نبود در
 تحریرات حضرت مولانا حضرت مقتدای جهان را بجناب تقی الدین علی مخاطب میفرمودند چنانچه در اجازت نامه حزب مکرر دلایل
 الخیرات تحریر فرموده اند که اجزت بقرائه الخبز المکرر للشیخ الموفق تقی الدین علی بعد این عبارت حضرت مقتدای جهان
 خود تحریر کرده اند لهذا ما حرمه اوستادی و مولای مولانا علی مستعان غرض که ذات عالی صفات موصوف باوصاف غریبه و سیر عجیبه بود
 که نظیر خود نداشت تمام ازل جن و جال صوری و معنوی و فضل و کمال ظاهری و باطنی در حصه خاص حضرت غوث ملت و الداجه ایشان
 نهاده بود که نورش بدین طور گردید و نیز چونکه ارشاد فیض بنیاد حضرت کلید عرفان قبل عالم سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره از حضرت
 عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر گشته بود که اولاد شما همچو اولاد امانی خود را بدو بدهند از ذات قدسی سمات این هر دو حضرت بهمان طور و همان
 اوصاف مصف گشتند از حضرت خداوند نعمت مژده مولای انار الله بران متواتر شنیدیم که مولانا ابوالبرکات رکن الدین اب علی لکنوی بگواه اینجانب
 علی و در نزد میفرمودند که از هندی تا عرب سفر کردم ان مثل این همه در ایران یعنی حضرت مقتدای جهان بزرگ ایشان حضرت شاه حیدر علی قلندر قدس سره بمانند
 در اکثر مقام و برادران میمگر چنین اتفاق و مودت با همی و شرافت جسی سنی کمالات علی علی ندیم و اگر علاوه اخوت اتفاق نمودت با همی نیز شرف
 جسی و نبی معلوم نگردد اگر این هم نشدند کمالات علی علی نشدند اگر کمالات علی و علی هم نشدند جبهه صورت و وسیع السیرت نشدند اگر اینهم نظر آیدند

کلمات فخر و انما معلوم نشدند انتہی باوصف حسین تجرید و کلمات عیرکان اخلاق و مخزن اتفاق بلکه همه تن و جسم و کرم بودند و در آمد و غر و مسکن
 و فخر فرقی نمی کردند کسان بهر آنکه چون کج شان متوجه میشدند گاهی اراده اعلای شان طاقی از باب دنیا و تلاش معاش نفروند و مذموبوی
 نبی یا در خان صاحب صدقه بصدور کاگوری می برد حضرت غوث ملت نظر بحالت فقر و توکل حضرت ایشان تجویز عمده صدر الصدوقی کردند و
 بگذاردش بهم ساختند حضرت ایشان از کار نموده فرمودند که من حالت موجوده را بر حالت آینده منجمید تا مردم در کار من کفیل لائق است بهر طور که
 مقدر کرده است خواهد رسانید تا حاصل برین خیال قائم هستم دعا کنند که الله تعالی برین خیال استقامت بخشد و مصداق حدیث من کان لله

کان الله له از آنکه همه را با شوم و بقیة نفاس خود بهین طور بگذرانم و نوبت زرد زرد امی دینا نیاید که نعم الامیر علی باب الفقیه بشن الفقیه علی باب الایام
 آنکس نفس و تحمل باطن بدان پایه بود که گاهی کسی را از حضار و خدام امر میبرد که از بی فقر و دند بیکه با عوام پرنگ عوام مانند خاصه حضرت
 ایشان بود بسا اوقات میفرمودند که من ششینی بلا تشنج را دوست میدارم و هر که در راه حق قدم زند و بر همین اختیار باید کرد لعل است که یکبارم عرض
 شریف حضرت جدی خویش قدس سره بخانه تشریف می بردند در اثنای راه که اهل حرم مستعد آراشی دو گمانای خود بودند دیدند که زنی بهم بدرستی
 دوکان خود مشغول است حضرت ایشان از بهر این بیان استفسار نمودند که این زن چه حرف میکند و چه چیز میفروشد عرض کردند که این زن بنگ یک
 و دیگر شیشه نشینده میفروشد حضرت ایشان بغضب تمام فرمودند که فوراً این را بردار کنی سبحان الله ازین مورد اولح طایفه حضرت صاحب العرس را
 چاه فرحت و مسرت حاصل خواهد شد زنگه زنگه از جسارت تمام فی الفور جسته گفت که خیر اگر چنین اختیار دارم از بارگاه الهی هم بدرگنا نیاید و هید
 یا ستم این کلام هیچ نفروند و بیکایه شریفه و اسیر اند و فرمودند که افسوس این وقت دریده بهر این شرف و قایه افاده بر آن زن چنین شدم و نگین ساختم
 و تا بگردن رسیدت دیده از من ششینی منفرمودند که حصه طعام برای وی بهزد و وقت از اینجا بفرستد لایق هر خلق اگر چه کمترین خلایق باشد نسبتاً با خلق خود شستی
 بخار و که قابل قدر است حافظ شیرازی گفته در کوی نیکنامی مارا گدازند از آنکه گدایی پسندی تغییر کن قضایا همیشه حصه عمر خود در درین دنیا
 و افاده طلاب ظاهری بس کردند صرف بعد وفات پسرخود خویش حضرت مولانا حامد علی قدس سره جدا در بی فقیر حقیق البتة آن مشغله و کمی
 آنها با زبوج رنج و ادم شدید بجز حضرت خاتم قدس سره کمتر دیگری را در دین دادند و اکثر اوقات بجزرت و سزای میفرمودند که افسوس آنچه کسب عیب است
 عمر خود را شتم زیر زمین دفن کردم - مشغول الیف و تصنیف نیز کنم مانند در مدت حیات خویش در تصنیف فرمودند یکی این کتاب است طایفه مقصود
 اصلی از آن تجرید بلفظ حضرت والد ماجد مرشد خویش اشته بعضی آن بسیاری از مباحث علی که از محیط قلب شریف بزبان لطیف آمده بیان
 فرموده اند چنانچه از تلمذ شریفه واضح است و نیز از سلاله دو مان ایالت و نقاوه خاندان اهت و امارت جناب مولوی محمد صدر الدین فیاض
 مظهر خود فقیر فقیر شنیده میفرمودند که هنگام تحریر این کتاب چندان مهلت مسائل بر ذهن فقیر هجوم میکنند که میسر هم که مبادا ذهن فقیر از هم نپاشد این
 حال ماثل حال حضرت مولانا جلال الدین روی است که وقت نویسانیدن ثنوی شریف میفرمودند که در این وقت چندان مضایقت
 حقایق بر قلب من در میشتند که اگر ظاهر نمازم قلب بهم باشد هر گاه قدری ازان مینویسانم سکونی و طمانینی میگردد و این کتاب هر آنچه عجیب الجابی
 و لاجوابی دارد و اخبار کیفیت تحقیقات و تدقیقات علی حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی و حضرت امام محمد غزالی و حضرت امام فخر الدین
 رازی رحمة الله علیهم میکند بر ناظرین شایقین علم دین خفائی ندارد - دیگر از تعینف حضرت ایشان رساله مختصره است در بیان خصال
 عشره فطرت که بزبان درس نظیله یا تمیز صداقت آگین مولوی محمد امام الدین مرحوم کاگوری بر طبق فرمایش شان در چند ساعت نوشته بودند
 چنانچه مولوی صاحب در نسخه خود که منقول عمه از اصل بود اظهارش کرده اند خیلی مفید است - تلامذہ حضرت ایشان بسیار شده

اکثر از آنها فاضل حیدر و ذی استعداد و صاحب بصیرت اصفانی همه معلوم نشدند که آنکه کتب درسیه تمام کردند یا از تالیفات رسیدند و فقیر حقیر را
 بطریق معتبر معلوم گشتند اینجا بنویسد علاوه حضرت صاحبزادگان ایشان منتهی مولانا حسن بخش بنیه حضرت شاه میر محمد قلندر قدس سره
 و مصنف کتاب تفریح الالادیکانی احوال الانبیا و تذکیر العارفين و غیره و منتهی ابن اخیه الاکبر مولانا علی اکبر قلندر مصنف رسال الوصول
 فی بیان السلوک الوصول رساله هدیه مسکین و منتهی ابن اخیه الاصغر مولانا علی اصغر و منتهی مولانا شاه منصب علی علوی کاظمی
 و منتهی مولانا امجد علی علوی کاظمی مصنف و قاری کابل و غیره و صاحب تحقیقات رائقه و تدقیقات فائقه در التذکره و منتهی مولوی حافظ
 ذاکر علی حلف مولوی باسط علی برادر عماد حضرت ایشان که قرابت خویشی هم داشتند و منتهی مولوی اکرام الله علوی کاظمی خلیف مولانا
 شاه منصب علی و منتهی مولوی افضل علی علوی بنیه عمده حضرت ایشان و منتهی مولوی شیخ وزیر علی علوی کاگوری خویش حضرت غوث
 ملت و منتهی مولوی حافظ عبدالقادر شیب کاکوری تخلص بیوسنی و منتهی ملا محمد نواب لایتی هاجر مدینه طیبه استاد حدیث العصر مولوی ارشاد حسین
 رامپوری مصنف کتاب مختصر الاسلام و غیره و منتهی مولوی امیرشاه دلائی نزلی خالصه منصفات که هندو که تقریفاً به ایشان بنزد او ایل کتاب مستطاب
 مندرج است و منتهی مولوی کریم بخش محلی شهری خلیفه حضرت غوث ملت و منتهی مولوی حیدر علی که بسراک فاضلی محفوظ علی صاحب رئیس
 کاکوری لازم بودند و منتهی مولوی حیدر علی ثانی که بسراک فاضلی رسول بخش کاکوری لازم بودند و صاحب استعداد و فهم و ذکا و منتهی مولوی
 محمد ولی عظیم که منتهی مولوی قاضی حکیم الدین خان ابن قاضی وحید الدین خان کاکوری قاضی عظیم آباد پلزه و منتهی مولوی حافظ
 میر حسین ساکن بڑاگان نزل کاکوری و منتهی مولوی امام الدین علوی کاکوری مسبق الذکر و منتهی مولوی امیر الدین خان کاکوری
 ابن مفتی خلیل الدین خان کاکوری سقیه شاه اوده و منتهی مولوی نعیم الدین خان ابن مفتی حکیم الدین خان کاکوری و منتهی مولوی بشیر الدین
 المخلص قبا که در بنابر مولانا حاجی ابن الدین حضرت کاکوری و منتهی مولوی احسان علی بیگلین مرزا محمد بیگ کاکوری و منتهی مولوی ریاست علی
 والد ماجد دهری شفاعت علی کاکوری و منتهی مولوی سید حسین ابن شیخ عبدالحسین ساکن دیوه نزل کاکوری و منتهی مولوی ضامن حسین
 سندلی و منتهی مولوی صلاح الدین صاحب ساسی کاکوری و منتهی مولوی عبدالباقی ابن مولوی عبدالصمد شهید و منتهی مولوی محمد مهدی کاکوری و منتهی
 مولوی صدر الدین خان کاکوری و منتهی مولوی بهار علی سید علی کشته طوی و منتهی مولوی عنایت الدین علی
 خال الالائی قاضی حیدر علی ابن کاکوری و منتهی مولوی رکن الدین بنیه مولانا حاجی امین الدین کاکوری و منتهی ابی شیخی مولانا حافظ
 شاه علی افروز قلندر علی علی مصنف تکریم شریف و خاتم صوفیه لطیفه و صاحب شهادت نامه و دیگر رسائل در ابتدا ای زمانه بیشتر و نفع سپاهیان میشدند

تاریخ وفات ایشان روز چهارم ماه ذی القعدة سنه ۱۰۱۰ هجری قمری است در اردین بوری در محرم عیدگه ۱۲ سنه ایشان آغاز شب بتاریخ چاه و آسمان المعظم
 روز پنجشنبه سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 قهر کاکوری سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 ماه جمادی الاول سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 هجری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 سنه ایشان در آغاز شب بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 هجری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 و هشتم ماه شوال سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 و نهم ماه شوال سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 و دهم ماه شوال سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 و یازدهم ماه شوال سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا
 و بیستم ماه شوال سنه ۱۰۱۰ هجری قمری در وقت فرود آمدن در کاکوری متصل درگاه حضرت غوث ملت ۱۲ سنه ایشان بتاریخ چاه ۱۰ هجری قمری در وقت انقضا

در فنون سپهری نزد عقل تام و شخص خاص و مقتضای علویت نسبت تمام با اتباع روش خاص صورت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه علی ابن
 ابی طالب کرم الله وجهه منظور خاطر اقدس بود و تهور و شجاعت نیز بغایت در ذات عالی بود و عمار و بروی خود بر مصلای نهادند و میفرمودند
 که این کی عصای موسوی است و دیگری عصای مضموی - آنجا که گمان چنان بود که گاهی چیزی از حالات خویش کسی گفتند بلکه همواره امور
 متعلقه آنکس انفس و حسرت و ندامت بر زبان رفتن ایری ماند صرف یوم وفات برادر بزرگ خود حضرت قطب عالم آدم مولانا شاه حیدر علی
 قلندر قدس سره وقت تجرید و تعیین کمال در وقت شدید از مخلص صادق الا خلاص میان مجمع عام فرمودند که میان من و برادر صاحب دنیا سال
 همین مشوره ماند که در بار حال ازین عالم فانی از اگر سبقت باید کرد اگر ملازمان عالی سبقت کنند چه حالت خواهد بود اگر من بشقیدی کنم چه خواهد
 یا تا آخر همین ملی زنده که ملازمان عالی سبقت نمایند چنانچه همون امر ورزنده و فقیر بیخ سال ناید در عمر خود از بارگاه آتی خواسته تا که ملازمان مدت
 از چند امور واجبه خود فراموشی آن یکی انگار این فضل اشاره بسوی حضرت خداوند نعمت الی و مولای مدوح الله وجه فرمودند که اگر کتاب
 در سیر فراغ حاصل کند فقط باقی انهار حالات عالیه لایت و کرامت آنحضرت کاسه بزرگ و اوصاف سنگ است غیر حقیر ازین طایفه زاید و نه میگذرد
 بران جبارت نماید البته اینقدر ضرورتی بود که حضرت ایشان بر تبه غوثیت فایز بودند چنانکه حضرت خداوند نعمت مرشدی
 و مولای روح الله وجه در کلمه شریفه یعنی بیان وفات حضرت ایشان تحریر فرموده اند که بتاریخ پنجم ماه جمادی الاولی سنه یکصد و هشتاد و هشت
 و نود هجری یوم فاتحه حضرت غوث ملت قدس سره میان مجمع مخلصین و معتقدین حاضر فرمودند که امسال در عرس شریف مردمان کثیر در سلسله طریقه
 قلندریه بر دست من معیت کردند معلوم نیست که مقام حضرت سید نجم الدین غوث الله به قلندر قدس سره رسید ام یا چه بجهت سخنان دیگر آنرا غایت
 بنوده آنرا چنان از قلوب محمودند که باز از حاضرین کسی نپایانند آمد که تصریح کنایند و علاوه ازین دلیل دیگر غوثیت حضرت ایشان
 را انیت که حضرت مرشدی و مولای انار الله برانه بارها تذکره فرمودند که من در قرب زمانه وفات حضرت ایشان شجبه خواب دیدم که
 از مکان جز آستانه عالی حاضر شدم دیدم که در کمره نشسته حضرت ایشان حسب معمول جاس مصلای ارشاد و هدایت اند در و در و حضرت
 ایشان سید مملو از شیرینی لطف داده و بران رو ملایم سخن گلدار افتاده و بزرگ دیگر کلماتی از در صورت و سیرت و لباس نازند نمودند
 بعرف جنب مصلای شریف نشسته اند بعد غور فرقی میان هر دو بزرگ همین قدر یافتیم که لباس آن بزرگ مصلای نشین بسیار سفید و جاف است
 و لباس بزرگ دیگر کم از آن سفیدتر شدم که چرمی بنیم بود جلور این خطه بزرگ مودب من فرمودند کلین بزرگ حضرت غوث الاعظم مشیخ
 محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه هستند قدس مونس شویید حسب ارشاد قدس مونس شدم حضرت غوث دست مبارک بر پشت من
 نهاده نوازش با فرمودند و دو لاله و از آن سید بر آورده بمن عنایت نمودند و جمله سید را مصلی و مال بحضرت مقتدای جهان عنایت کردند
 کردم که حضرت همیشه شیرینی را بحضرت ایشان مرحمت فرمودند و مرا از آن حضرت یاد فرمودند که ما آنهمه را نیز برای شما با ایشان داده ام هر کس
 ارشاد حضرت غوثیت تاب چنان مسرور گشتم که از فرط مسرت گریه طاری شد و بهمان حال چشمم در گردید و وقت صبح بود بر خاستم بعد از آنکه
 نماز و غیره بروقت معمول نمودم و برای سلام حاضر شدم حضرت ایشان تقسیم شده به نواب نصیر خان صاحب مخالب گشته ارشاد نمودند که
 اگر کسی را بصورت حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه بیند جای تعجب نیست که من اندا اولاد ایشانم و نیز از غلامان گذر سلسله ایشان
 خود هم سمیت دارم و از دیگران نیز سمیت می گیرم و مثل آنرا با عساری در عایت مریدان دستوسلان خود فرموده و میباشند انتمی پس از آنجا
 علوم ربی و سموم ربی قطبیت حضرت ایشان توان دریافت و غالباً استغفار حضرت ایشان کیفیت و مال حضرت

غوث الاعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ را وقت عود می فرشت از حضرت صلاحی در ملائکه آمدند تا شاه علی اکبر قدس سره چنانکه در مکتب شریف در وصل
 انقدر مدد و مال فراق جمال حضرت خداوندگار مرقوم است از همین سبب بوده باشد چرا که حضرت اولیاء را بقدر فائزین مقام بقابلی
 ملاء قلن مقام و کمال خویش خودست و از همین سبب موت شان اضطراری نمیشد بلکه اختیاری میباشد و از گدازستن ناسوت برین
 پلوس راه می یابد که نفس صریح بدان ملحق است بلکه وقت اكمال تبعیت سنت سیند حضرت خیر الانام بجز رفاقت اعلیٰ چیزی را نمی پسندد
 حاجی المصداق آیه وانی هدایه ان المتقین فی جنات و غیر فی معقد صدق عند علیک معتقد میگردد و حضرت ایشان نیز در همین وقت و
 توفیق رفیق اعلیٰ تباریح هفتم ماه در جبل الجرب روز چهارشنبه بوقت یک و نیم نواخت سنه کبیرا دو صد و نو و پجری از مرتبه تشبیهات
 عبدیت عروج بر مرتبه رحمانیت فرمودند و از زبان الهام تر جان ارشاد نمودند که سه صورت از بی صورتی بیاد نشکنا الیه اجون
 تشبیه این واقعه هوش ربلو سانسو روح فرسار تکلمه اشرفیه باید دید موهوبیت سوم و ذکر بنذی از حال برکت اشمال حضرت
 حضرت خداوند نعمت مرشدی و مولای قدس سره عزیز باید دانست که غروب بدر کامل چونکه باز مقتضی طلوع است بصورت هلال و هلال
 را بدر کامل شدن ضروری که نظام عالم قوام بی آدم بدان منوط و مربوط است و بیشتر از زبان شفقت شنیده و هم در تکلیف مشرفین
 کرده ام که تقاضی احمد علیی نصاحب در زمانه قرب فات حضرت مقتدای جهان بخواهد دیده بودند که بدر کامل غروب میشود و هلال بجایش
 نمودار است و تیسریش حضرت مقتدای جهان علیه الرحمه والرضوان نوشته بودند که ماه وجود فقیر است غالباً از زمان محبت قریب رسید
 و مراد از هلال وجود و نظم حافظ علی الورا است پس فرض وقت آنکه قدری از حال کرم است تا آن محبوب ذوالجلال نیز بجز تخریب
 نامشام جان محبت مشتاقان را بشایم انقاس متبرکه که طراوت وانی و نصارت کافی دست دهد و دستگان دامن دولت را همین ستاوی
 خیزد و بیانات گوید پس بدانکه آن کج حالات مصطفوی پنج کمالات متفوی غوث جهان نیست زمان بحر این علوم و معارف هنرفایق
 نوم و تکاشف راحة القلوب و دفع الکره و تریاق الحمیم السعال العارضین حمه الله علی العالمین سیده نجات المریدین و مشرفین
 نبل العاشقین مونس الذاکرین منظر حسن لایزانی مرآت جمال ذوالجلالی باغ و بهار گلستان ربوبیت عنده لب بوستان حمدیت ناشد
 سفینه معرفت در تیمم بحر حقیقت شهباز فضای قربت شمسوار عرصه ولایت معدر انوار رحمت مخزن اشفاق و مرحمت مولد
 فضل و کمال نافر تجلیات جلال جمال قایم مقام محبوبیت منظر لسم ربوبیت مخصوص بشرایف حالات مخصوص نفضال و کرامات
 عفتای قاف قرآن انسان عین اعیان منقر الاقران بحسب الاحسن ثمرة فواد الاصفیا فلهذا الابد الایوسفی الجال عیسوی الجال
 بر امی الخلال محمدی النخصال آنکه بجایش نظر کرد خود را از خود بخیر کرد و اگر خود را بوی سپرد گوی دولت از میان بردور خدادانی
 و خدا بینی جوهر نیایب در فیض سانی و افاضه مراتب عرفانی چون آفتاب مجد و عصا و بل مصداق خیر الصبیح الشیخ فی قومه کاتبی فی

امت الیا قوتة الحمراء والدرة البيضاء نور علی نور یهدی الله نوره من یشاء طلع شمسا عرفان من ضیاء جبینة بجلاله و بلع انوار
 الایقان من جماله بکماله الذی روی بزال وصاله طماء الوالین و انکشف بغنایه لطائف عفتای بطون الذاکرین و فی علی الاقران
 بالعلم و الکمال و اعتراف اقرانه علی شرف و کرامت بلسان الحال ذی الحامد و المکار و قدوة اولیاء الاعاظم و بنعم ما انشد الشاعر
 الماهر العرفی فی مدح بلسان الجمی

دوش مستانه چو زباده مردستان رفتم	از رسم از خویش و ندانم آنچه عنوان رستم
سه روزینه بر هر گاران دو بوستانها چشمها باشند در عین و تی باشد نزدیک باه شاه نوات	

چون سر از عقل بیک چهره ^{بینه} برستم و
 طایر رنگ خندم از رخ خود ^{اسا} بزم بزم
 باده آسای بی ناراج خرد گام زدم
 رنگ گل گشتم و در چشم فسون عاز شدم
 بر دل سپید معان بوی که گران نی نه کنم
 جلوه در قید بختی نه پسندم ز نه سار
 نی چو شیرین بی خسرو سوی ایران راندم
 نی چو سوسن بی تلبیس بره خیم زدم
 نی چو رامین نیم و لیس گریزان گشتم
 ز نی ^{بک} کنگ و کله ^{سخت} ^{بسیار} همان پیو دم
 نی به تفتیش موا لید گشتم در دشت
 نی چو سنج سوی سنجبار کشیدم بشکر
 نی در صومعه چون زاهد فر توت زدم
 نی فقیهانه بگرد سر نبر گشتم
 خرقة و سیخ و سجاده کجا من ز کجا
 آتش رشک بر ضوان زدم بود هوس
 دولت دین بهم انداخته اهل ورع
 زخم دل داغ جگر بود سرا پای تنم
 زخت هستی همه آلالیش جان می افزود
 اشک خون بودم دور دیده من جایم بود
 بر لبم بود حدیث سر گیسوی کس
 در نظر داشتم انوار رخ نیک دوست
 تاب گر دیدم و در سینه عشاق شدم
 جتوی بد و بیرون ز خودم راه نبود
 آنکجا بران توان شد بسرا پرده حسن
 حسن در کار شد و روی خود آرا نمود
 خواب نوشین بر رخ دیده آغوش کشود

چون دل از دست بیک پیش پنهان رفتم
 بوش خود گشتم و از خویش پرافشان رفتم
 غازه آسا بر رخ آزای خوبی ان رفتم
 بوی گل گشتم و در محفل حبا تا ان رفتم
 در خرابات چو بگفت به گلستان رفتم
 مردمم بر در دیده نگاهان رفتم
 نی چو خسرو بی شکر به صفا بان رفتم
 نی چو رستم بی خون ریزی اکوان رفتم
 نی چو مجنون بی لیلی به سببان رفتم
 ز نی ^{بک} دژ و گیسو در ره عمان رفتم
 نی بی هندسه و فلسفه یونان رفتم
 نی چو سلجوق به تسخیر سجستان رفتم
 نی سوی مدرسه چون طفل دستان رفتم
 نی گدایانه بر قصه و خاقان رفتم
 من دایزده که ره بی سر و پایان رفتم
 خاک ره گشتم دور کوچه حبانان رفتم
 مزده بادم که بمرادی ریحان رفتم
 شمع و گل گشتم و بر خاک شهیدان رفتم
 سوختم زخت و چو خور باتن عریان رفتم
 قطره آسا بسران در روطوفان رفتم
 پای کوبان بسر سنبل چپان رفتم
 روی سازان بدر روضه رضوان رفتم
 خواب گردیدم و در چشم حسینان رفتم
 چون شیم سحر از خویش گریزان رفتم
 صدره از خویش نهان گشتم و پنهان رفتم
 جلوه رخ چو بلا شد به شکبستان رفتم
 نظر گشتم دور دیده خرامان رفتم

آن نظر آئینه در از نهیانی تو ند
 زانکه رفتی امر اسلسله بود بیانی
 راه در خنار و ره انجام همه سنگ رست
 راه و رفتار چه هشتم بر پر آن داوند
 هر چه پیش آمد از آن نیز نگذشتن دارم
 ره نما آن که ولی ابن ولی است
 آن دل و جان قلندر علی التور که بر شن
 از خیال رخ او در چمنستان غلطم
 غازه از خاک درش بر رخ من مالیدند
 چشم او پر در ز خویش لب لعش جان داد
 ای شه شاه نشان غوث ملل غیث جهان
 جلوه عارض انور چه کارم کردند
 در بر شمس انامش زند آئینه بود
 چشم و دل داشتیم آن محو جالش کردم
 نوره مقصود ذات است شناسا سنجید
 انور از فزات مجسم نبود تا چه بود
 فرم از نقش کف پای سگت داشت گل
 گر چه کسب کنی که مسج شروام با همچو ملک
 من کجا وان سرو سامان مدحیت ز کجا
 مع چون تو بلب همچو منی نیست ادب
 اتفاق آرزوم شدنی صافی خستم
 رفتن و آمدن و ماندن من یک جنس است
 راه مدح تو چه رفتم همه از دست که من

رفتم از رفتن و از رفیق پشیمان رفتم
 بلکه از پای همین پای بد امان رفتم
 گما به سر منزل مقصود صدی خوان رفتم
 تا بسر حد غملازان پر پر آن رفتم
 زانکه من پله به پله راه نماند رفتم
 او یار ابدش ناصیه سعایان رفتم
 ذره سان آدم و مهر درخشان رفتم
 وز حدیث لب او در شکرستان رفتم
 خنده زن همچو بهاران به گلستان رفتم
 از زیستان بسر چشمه حیوان رفتم
 از حضور تو پراحت که جان رفتم
 تنبیت خواه بر موسی عمران رفتم
 انا لافور زدم و آئینه سامان رفتم
 همه بین آدم و نیز همه دان رفتم
 من درین مدح ره قاعده دانان رفتم
 الصلا زن بدرنگت شناسان رفتم
 بر سر خرمن مه صاعقه باران رفتم
 گر چه دانی که ره مدح چو حشان رفتم
 همچو عشاق بدرگاه تو نالان رفتم
 جاوه سوخته جانان وز دامان رفتم
 پارسائی هوسم بر ره زندان رفتم
 منزل ندن و رفتن همه یکسان رفتم
 رفتم از خویش و ندانم بچه عنیان رفتم

المیرشد الجلیل والقائل بالصدق حسبی الله و نعم الوکیل شیخ اجل فردا کل سالی یلقی ریت واسطه و سالیه کالمیت و تراثیت مسعود منظر النقی غفر
 حیدر التقی سیدنا و سیدنا نعمی الامور و العلوم و المعارف و السلال مستندنا شیخی و استاذی منظر اسم الرب لاکبر مولای محافل شاه علی انور العلوی الکاملی
 نبأ و القلندری مشربا و القامی طریقتا الکاوری مولد و مدفن اللهم ارض عنه و ارضاه و اجعل فی فوادین القرب مسروره
 و ماواه و اطب مضجعه و متناه و نور با نور کماله و عزوفاته و قلوب المسرین و اللستقشیدین و ادم

ضیاء سده مشرقه علی نفوس المطالبین و السالکین بتاریخ یازدهم ماه ربیع الآخر سنه یکم هزار و دصد و شصت و نه هجری بجا آمد هر
روز افزوده عالمی نور علی نور فرمودند و ابواب فرح و مسرت بر قلوب عالمیان گشودند از زبان ثقات معتبرین لغت و معنی بیست و یکم شرح شد تا
حضرت غوث ملت شاه تراب علی قلندر قدس سره وقت ولادت شریف بچوب مبارکباد حصار از فرحت بسیار شادی نمودند که الحمد لله در خانه من آفتاب
بروز سفتیم از ولادت موافق سنت سینه موسوم باسم شریف علی نور کردند باز در سن پنج سالگی تسمیه الی بنفس نفس فرمودند و در سن سالگی بعد از صحبت
در سلسله عالی قادیانیه در قوییه و دهکده کلاه شریفه بلیده که کیفیت تفصیلی آن در آخر کلامه شرح فرمودم است تعلیم صلاه التسبیح و بعضی ادا کرده حفظ کلام
مجید نماز گنایند و در عرس شریف چون سال حضرت غوث ملت در مجلس شریفه وقت قل حضرت عارف باقر رضی الله تعالی عنه دارضا حضرت
ایشان را بکنار گرفته امر بخواندن سوره اخلاص فرمودند و بعد با و نواز شهاب فرازی بخشنده حضرت ایشان اکثر بسبیل تذکره میفرمودند که بعد
عرس شریف همون سال تاریخ پنج ماه چادری لاوی سنه یکم هزار و دصد و هفتاد و پنج هجری حضرت غوث ملت بگذاشت باغ عنوان خرامیدند در مجلس سیدم حضرت
حضرت جدیدم مولانا شاه ثقی علی قلندر قدس سره و عزیزم ابرقأت سوره لم یکن الذین هم از با حفظ میکردم تا مقدار حفظ فرمودند که بحفظ اهل
شریفه مثل مولوی شاه حسین احمد محدث ملیح آبادی و مولوی عبدالغفار خالصوری و غیرهم اهلما فرمودند که بجز ذکر رضی مبارک جناب حضرت صاحب قبل
برای حفظ قرآن ایشان بودند بهتر معلوم شد که آغاز تا قبل بقرات ایشان کرده شود تا علاوه ترویج روح بر نفوس حضرت صاحب به پیش کلام مجید
ایشانرا حفظ گردد صاحبان و موصوف کلمات تسمین و آفرین بر زبان آوردند استی بجه اگر چه شغال نام حفظ کلام مجید ماند لیکن ضمنا کتب صغیرا فارسیه میخواند
مولوی شرف الدین صاحب خجاندان بعد کتب صرف و نحو نامصلح بخدمت والد ماجد خود حضرت مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره
الاطهر گزیند و در سن چارده سالگی اختتام حفظ کلام مجید بخدمت اوستاد الحافظ حافظ محمد علی نابینا ساکن بزرگان نزل که کوری کرده قرأت
کلام مجید در ترویج تمام کمال فرمودند و حافظ متعدد مثل مولوی حافظ عطا علی مولوی حافظ ذاکر علی و مولوی حافظ عزیز حسن و مولوی حافظ مقبول حسن
و غیرهم که شریک تراجم بودند بر خوبی حفظ و حسن صوت و عمدگی لجه و مخارج حروف کلمات تسمین گفتند بعد مصباح بجهنوری درس حضرت مقتدا
جهان مولانا شاد ثقی علی قلندر نور الله صریح الاطهر فایز شده جمله علم یعنی فقه و حدیث و اصول فقه و اصول حدیث و تفسیر منطلق و معانی و بیان و
فرائض و تصوف و غیره از آن حضرت گذرانیدند و بوجه حسن ادب توجه تمام حواس استمداد خویش چنان بخدمت اقدس آن حضرت رسوخ و قبولیت تمام حاصل فرمودند که
تفصیلش درین جزوه مختصر و دست ندارد و بنده از آن خود در خانه کمال شریفه نگاشته اند چند اوقات که شنیده ام می نگارم حاجی حافظ قاسم علیه صاحب مقهور
که از اولاد دخترهای حضرت علامت بامد شاه محمد کاطم قلندر قدس سره بودند و بقرهت جبریزگار حضرت ایشان میشدند نسبت حضرت ایشان خیال
نیک نمیداشتند در اکثر مجالس سخنهای الایمنی گفتند و زبانه بچوب دیدند که حضرت مقتدا ای جهان شریفه میدارند و حضرت ایشان هم
حاضرند حضرت مقتدا ای جهان بجای صاحب فرموده که گوشه ارض فضیلت و کمال ایشان شک میدارید بینید و بسیار خرد گشته فندم حضرت ایشان
داخل شدید و از دهن آنرا زدایدند که آیا هنوز هم شمارا اعتقاد با ایشان نشد حاجی صاحب از بهیبت بیدار گشته و از خیالات باطله سابقه توبه
کردند و مطابق همین جواب شیخ الطواف حسین مقهور بود که خود فقیر حقیر بیان کردند حکیم سید شرف حسین خیر آبادی که از مریدین صلیح الاخلاص و عشاق
با اختصاص حضرت مقتدا ای جهان بودند روزی حاضر شدند و نوشته از واقعه مندرجه ذیل بر کاغذ پیش کردند فقیر حقیر حاضر بود حضرت ایشان آن
نوشته را پیش نگه ایستاد و محاسبه میفرموده از آنرا نمودند که این همه حسن فن حکیم صاحب است و درین آنم که میدارم و این شعر که اکثر اوقات
بر زبان شریفه میگذاشتند که ده تنگ خلق چون که یکمیتی بوی میری خاک ۱ اسکو بنا که کیون مری می خراب کی حکیم صد کجواب این شعر خوانند

آفا که در این امر مرتبان در زبده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی نگویی + آن اقدی عجبی مشاهده نمیدید که حکم صاحب این چند شهادت
 متعلقه تصوف و سلوک است و برای حل آنها بخدمت مشایخ زمانه مثل حضرت مولانا شاه فضل الرحمن آمد ابدانی حضرت شاه نظام الدین حسین حسینی
 بر لوی صاحبی شاه و ارباب علی ساکن در یوه دو دیگر بزرگان حاضر شده استفسار کردند هر کس را چه حل نمود گفت شفی ایشان نشد روزی حکم صاحب این سلطان
 قلن بسیار داد و با خود گفتند که افسوس حضرت پیغمبر شریف میفرماید در نه از حضور شان این خدشات و شبهات را رفع کرده میباید که با
 معصوم آن اوقات قدسی را کجا بیایم باز در دل گذشت که بر آستانه فیض کاشانه حضرت شاه مجاهد بر لاهور پوری قدس سره حاضر بایستد چنانچه
 که از روح مبارکشان این شبهات حل شوند چنانچه حاضر شده دو یک روز قیام کردند در آن روز خواب دیدم که شعر بجا میفرماید آستانه عالی که کلمه کلمه
 بود صبح برخاسته با خود گفتند که خواب خیالست اختیار بسیار دیدم که در روز خیر آباد و پس آید به مشاغل طلبیه صرفت شدند لیکن خیال حاضری
 کاکوزی در دل خلش میکرد بعد از روز خواب بگردیدم که صحرانیت وسیع و در آن در بار است رفیع و جویم خلایق بسیار از حاضرین چه جماع
 مردم و اسم گرامی صاحب در بار پرسیدند معلوم شد که این در بار حضرت فتح باب ولایت شاعر طریق ارشاد و هدایت بصیرت مسلمانان است
 مولای کائنات ابی تراب علی مرتضی کرم الله وجهه است و منظم و متهتم در بار حضرت مقتدای جهان مولانا شاه فقی علی قلندر اند و بار بانی
 کسی تا حضرت مولای کائنات بلا وسیله حضرت ایشان ممکن نیست حکم صاحب گویند که با سماع این خبر فرحت اثر مسرور شده بر رسای طایفه
 نازیدیم و بدل گفتم که الحال چه نعم و ازین بحدت بهره اند و زیم چه شکل حضرت پیغمبر شریف خود تشریف فرما اند درین خیال بودم که حضرت پیغمبر
 و قهر رسیدند و دست گرفته استفسار فرمودند که زیارت حضرت مولای کائنات خواهد کرد عرض کردم که ازین چه بهتر و همراه آن حضرت شدم
 از من چند قدم پیشتر رفتند بعد از وقفه قلبی من هم بار بای گفتم دیدم که در صدر حضرت مولای کائنات روحی فراه روئی افزودند و بجانب من
 حضرت پیغمبر شریف میفرماید و بفرست بسیار حضرت حافظ شاه علی انور قلندر نشسته اند دیگر بزرگان طریقت نیز موجودی انور حضرت پیغمبر
 بر حق دست حافظ صاحب را گرفته بودی حضرت مولای کائنات رضی الله عنه پیش کرده عرض نمودند که این سپهرت جگرم امیدوار نظر تو خجسته حاضر
 عالی است حضرت مولای کائنات دست مبارک پر پشت حافظ صاحب نهاده نواز شهنشاه فرموده ارشاد کردند که این طفل سپهرت است و هم وی من
 بود حضرت پیغمبر شریف حق بمن ارشاد فرمودند که شما را عارض گشته اند چرا از ایشان حل نمیکنید و سماع این نژده جان نواز انور حضرت
 و مسرت پیدا گفتم شعر مذکور بالا در زانم بود و ذوق و شوق بی اندازه نصیب عالم بعد در تقاضای بیانات خود را از آن حضرت حاکم که سکن یافتند
 انتهای منشی شاه مجاهد و حاج الدین قلندر رحمة الله علیه که از مردان خاص حضرت مقتدای جهان و نواز یافته و خلیفه خاص حضرت ایشان بودند بفرست
 حقیق بریان میکردند که سبب ربوت من بحضور حضرت ایشان اینست که والد و ام بعد انتقال جناب ادم ما همراه همراه گرفته حاضر حضور تجلیات ظهور حضرت
 مقتدای جهان قدس سره گشته عرض داشتند که یا حضرت دنیا من ختم گردید الحال این طفلان را بسیار کی حضور میدهم حضور خبر گیری ایشان
 کنند و در حلقه غلامی خود گیرند چنانچه حضرت مراد برادر خود را یعنی خان بهادر منشی تاج الدین را در حلقه ارادت خویش گرفته بود و برادر بزرگ حافظ
 سراج الدین صاحب امیر بود بگ خود قطب لافراد حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره کنانیدند بعد بعیت حضرت پیغمبر شریف
 قدس سره شغل با من نفاس تعلیم فرموده نقشه قلب من معاینه کنانیدند و برای ملاحظه آن تاکید کردند از وقت باوقات مختلفه آستانه عالی
 حاضر میشدم و سعادت هائی اند و ختم در آن زمان جناب اکرام مولوی محمد اکرام قدس خان صاحب در همدوی بر عمده دینی کلکری مامور بودند و در
 و من کسی نگران تعلیم نبود حسب طلب جنابشان همدوی رفته به تعلیم مشغول شدیم بعد مرور صلیبه حضرت پیغمبر شریف بگلگشت ریاض حبت

خط میزند با تسلع این خبر چهرت دره و اهل بسیار نصیب عالم گردید در وقت قاری گشت چند نیکو معلم شب هم نوزدم و در تب شدید دره و در سر مبتلا شدم
 مبهوت دار در سخن کلان نشسته بودم که خواب غمگین از سرشام غمگینی آمد خواب بقم غالباً نصف شب گذشت به خوابی دیدم که شخصی میگوید که خازنه حضرت
 در کلمات رسول صلی الله علیه و آله است هر که شوق زیارت باشد زیارت کند و آن جنازه بر چوبه طرف دیگر است یعنی جانب آن کمره
 کدان حضرت خال اکرم میباید بجلبیت شامم که خطره آمد که باطنیستم و حضور کرده روم و پس آمد و تهنیت منو کردم باز خطره آمد که مبادا بوجه تاخیر زیارت اندر دست
 رود فوراً شامم و آنجا رسیده دیدم که بر یک کتبی آنحضرت صلی الله علیه و آله استراحت می نمایند و روی مبارک ز گلیم سیاه پوشیده من سازی انگریزی
 را که در آنجا بناده بود برداشته تو من آغاز کردم بچرخش آواز چهره های بسیار گوشه رسید و آن کمره بود در دوزخانی گشت و آوزی شد پیش آن آواز گشتن
 تو یک دو زمین یک گوشه اش بشکافت و از آن بزرگی بر آید و بجامه خوب نشسته درین اثنا آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نیز از کوچ فرود آمدند من از بهیست
 یار رسول صلی الله علیه و آله گویان بر قدمهای عرش پیمایی فنادم و گریستم آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم دست مبارک بر پشت من نهاده فرمودند کما یسیرتم دره و شکی
 تا اینجا رسیده بودم که شخصی مرا سید را کرد برخاستم و بستر از شکهار تا قسم بر زبانم یار رسول صلی الله علیه و آله جاری بود حیران شدم که اینچه دیدم و چرا سید را گریستم و در
 خواب از آنگریزی چرا نواختم و این هنگامه چه دوزخ چهره اش گردید این آواز توپ زنگی آمد و آن بزرگ کلام بود و نا مقدر صد خواب را فراموش
 کرده بودم تا عرصه شامه درین خواب غمگینم و قافه و قافه بعضی موزونم آمد ندیده اراده مصمم شد که الحال تعلیم انگریزی ترک کنم چنانچه ترک کرده بودم
 کردم و بر آستان عالی حاضر شامی شروع کردم چونکه بارها از زمان فیض ترجمان حضرت پیرم شد بر حق اوصاف و صفات حضرت حافظ صاحب شینده بودم لهذا
 برین خیال ادب احترم ایشان میکردم حضرت ایشان در معرفت دوسه سال از من بزرگ بودند موافق همان خیال بخدمت ایشان حاضر شدم و طلب حق
 می نمودم حضرت ایشان تا عرصه را از چیزی مایلین نکردند از بوجبه نهایت رنجیده خاطر می اندم و بی حالت خود بسیار حیرت میکردم روزی حسب معمول طلب
 حاضر بودم حسب دستور قدیم این آستان عالی که از صبح تا دوپیرس علوم بنیاده ز فقه و حدیث و غیره و بعد نماز ظهر مخصوص درس علم تعویف میشود حضرت حافظ صاحب
 درس عوارف المعارف حضرت والد ماجد خود مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره میخواند تا گاه بر آسمان نبرد می معلوم شد که پیدایش خود بخود خواب مذکوره بالا
 در روی دیده بودم یادم آمد که چه آن زردی چنان روشن نبود که مناسب بسیار شیب پس نغما جزو آن خواب که بزرگی از زمین بر آمده بود شب ستر
 که فراموش کرده بودم نیز یادم آمد و یقین کامل شد که مراد از آن بزرگ و بیهین حافظ صاحب اندک درین وقت عوارف میخواند از آن وقت عزم باجرم
 کردم که صحبت ایشان را نگذارم و ازین باب مزایا بیت این امر است که هر آنچه حاصل خواهد شد از وسیله ایشان خواهد شد بعد چند روز در واقعه
 دیدم که حضرت پیرم شد بر حق وستم گرفته بدست برادر بزرگ خود حضرت قطب الافراد شاه حمید علی قلندر قدس سره دادند و حضرت قطب الافراد و ستم
 بدست حضرت حافظ صاحب دادند و ایشان مرا فیضیاب ساختند امتی نمودی شاه عظیم الدین کاکوری که از بنای حضرت مولانا حاجی مابین المدین
 محرت کاکوری و خلفای حضرت جدی شد مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره الا طهر اند بفقیر حیرت بیان کردند که در ابتدای عمر خویش مرید کسی نبودم
 عبد الله شاه کمل پوش که از بدال وقت بودند و اکثر درین قصه بی آمدند و در وقت حاضری که همراه والد ماجد در فتنه بودم دوزخ نشانیده تو هم دادند که
 از آن کیفیت برین طاری گویید چون بکمان و پس شدم در آستانهای راه با والد ماجد عرض کردم که اگر اجازت دهند میباید ایشان شوم که سلسله حضرت حاجی
 هم نقشبندی است و سلسله ایشان نیز والد ماجد فرمودند که حالیا هیچ نیکویم که خاندان ما بعد از اراکندمان و مریدان حضرت تکیه تریه کاملیه است و این
 امر مورد طلب همان شب از زیارت حضرت مقدس ای جهان مشرف شد که دیدم که آنحضرت اشاره باین کرده میفرمایند که این پسر خود را بمن دهید چون
 والد ماجد میبازر شدند از ایمان نموده گفتند که اکنون صحبت از حضرت تکیه مناسب معلوم میشود بعد چندی خواب دیدم که بخانه جدی خود قاضی گریه میجویم

حضرت مقتدای جهان تشریف آورده دست برین گرفتند چنانکه در سبب دیگرند چون بیدار گشتم از هانوقت قلب من بجانب حضرت ماطه صاحب
گرایید و بی اختیار خواش معیت از ایشان بیدار شد چون که از حضرت مقتدای جهان بسیار تعریف حضرت حافظ صاحب شنیده بودم لهذا بر دست
سبک از ایشان سبب که از صغیر سبب تعارف بمصالح عمیده و شمایل پسندیده معقولیت خاص و حضور حضرت پیر و مشرب حق و وجدین مجددین
اشتهار اکثر اوقات میفرمودند که شفقت و مکرمت مرشدی بر من بشاید بیش بود هرگاه بحضور حاضر می گشتم هفت سلام از من می گنایند و چون
هر سلام بنمای مخصوص یاد میفرمودند و توفیق کثرت معیت حاصل نمودم بعد از اجازت و خلافت سلسله کلاه شریفه بلبلوسه و انخار فرادان
بخشیدند و جرات و دلیری بحضور خود چنان دادند که یکبار تو اسامه در مجلس عرس شریف این شعر غزل آنحضرت می سرلیدید: خوبان کس نه بدیدم بی تو
سبسی خوشتر پیر پرچم فدا بود تو جانین + من کنایه آنحضرت نشسته بودم از من فرمودند که اینچو میگوید عرض کردم که راست و دست میگویند فرمودند که
غیر فکریم که چنانکه من فدای حضورم و حضور معشوق پیر من اند باستماع این مروضه بسیار شکر گشته بکنار خودم تنگ کشیده فرمودند که شما باش مرید را
با پیر چنین باید بود - نیز بنحله عنایات حضرت مرشدین بیان میفرمودند که یکبار بعد وفات حضرت پیر و مشرب حق در زمانه طالب علمی بعد نماز مغرب
که وقت مطالعه کتب رسیده بودم از روی زیارت پیداشد و چندان ترقی و شفقت در آن شد که از مطالعه سبق باز ماندم مجبوراً خاموش شدم که شاید
این خیال فرغ شود مگر بجای آن خیال مجوری ذائق جلال آنحضرت هم افزون گشت یکایک فخر آمد که بر مزار فاعین لاناوار حاضر باید شد شاید آنجا
تسلی شود چنانچه حاضر شدم چون دروازه روضه شریفه گشادم دیدم که آنحضرت با این مزار خود میسری تکلیده نشسته چپت میخوانند چنانکه در آن
کتاب معقولات میخوانم خیال مکه و هم است باز خود کردم دیدم که حضرت ایشان جنبش کنان سوره واقعه میخوانند تا اینکه رکوع اول سوره شریفه
شنیدم آنوقت با خود گفتم که در همه نیست یکبار مشاهده است پس بنیایانه برای قدوس شایسته قریب رسیده بدستور مزار شریف را اندرون مسکن
یا فتم فتم خوانده بر یادری بخت و گرم مرشدی تا زان پس آدمم در دیانتم که این همه بقیاری برای حصول شرف زیارت بود سه
تا که نشد از وظایف طلب و کسی نشد به این همه جستجوی من هست ز جستجوی او + باز شیبی بخواب دیدم که بر درگاه فلک شنباه حضرت عارف
باشد شاه محمد کاظم قلندر قدس سره برای فاتحه خوانی حاضر شده ام چون اراده فاتحه خوانی کردم دستی از مزار شریف حضرت عارف با من بر آمد ساق پا
مستحکم گرفت هر چند رها نیدم گر رها نشد یکایک بیدار گشتم دین خواب بحضور حضرت مقتدای جهان قدس سره عرض کردم فرمودند که الحمد لله در جوار
حضرت صاحب بجانب شما متوجه است گاه گاه حاضر مزار شریف بوده باشی که مشرب کینه است شمیم ارشاد اکثر حاضر میشدم و قیصتهای آنحضرت
بعلاز ان یکبار خواب دیدم که در باغ واقع پشت خانقاه عالی که کافیه بسیار شاداب پر بار است موجودم و حضرت پیر و مشرب حق بر چارپای
خود تشریف فرما اند و حضرت مقتدای جهان نیز خود نفس نفس بر آبپاشی باغ مصروف حضرت صاحب بن فرمودند که بپایند در خان سرد
این باغ برابر که تا گشته یاد حسب ارشاد دیدم بر پیر و مشرب گشود خود یا فتم عرض کردم که سه چهار انگشت کم اند بعد حضرت صاحب سمت جنوب باغ
اشاره کرده من فرمودند که این طرف بروید حضرت شه ولی الله حدیث دهلوی تشریفی از ندا استقبال کرده بیارید بقی چند رفته بودم که دیدم
بزرگی تشریف محارند بزرگ صورت میان قدس اسم اللون قوی ایچنه عصاب است و کتابی در نعل سلام کردم خویش داده همراه من تشریف آورده نزد حضرت
صاحب بر چارپای نشسته و عثمان ^{کنند} آغاز کرده و کتاب بفقیر عنایت کرد دیدم که کتاب فیض الحریص معنی حضرت موصوف است که در آن مشاهدات
و اوقات خود که در حرمین شریفین را در هاله تشریف و تعظیماً معا ^{کنند} کرده تحریر فرموده اند بسیار گشته این خواب بحضور حضرت مقتدای جهان گذار
کردم ارشاد شد که این کتاب اکثر در مطالعه بار یکدیگر میفید است - تعلیم و ذکر و شفا و افکار و مرا قبات خاندانی در همان زمانه تحصیل علم از حضرت

همه رحمت جلالی خویش حضرت قطب المشرق مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند و بادای نیکو آسار و انجمنی بر حسب معمول خانه اتی نامشروع
 اکثر تذکرات میفرمودند که هرگاه زکوة اهم یا حیم یا باسطه حضرت مقدم بجهان قدس سوم مخلص و صوم وصال فرمودند چنانچه تا بست و دیگر در خلوت ماندم
 روز اول اشتهای طعام بسیار پدید آمد و روز دوم کیفیت سختگی اعضا شناسنی زاید معلوم شد و خواست طعام کم مگردید هر روز و هشت خاطر عدم الهیجان
 از بس لاج مانده و چونکه صوم بلا انفصال نه خوردن آب طعام و غیره تا یازده روز خواست و یک روز خواه چهل روز خواست و هشتاد روز از شر آب چاه شمر
 میشود بدین وجه نفس را غایت قلق و اضطراب نصیب می بود لیکن از روز سومی کیفیت سکون آرام نصیب گردید و چنان سگی در جسم پدید آمد که بیشتر بر آن
 و طیران معلوم میشد و با مویکس اسامی شریفه که در آن مجرده می باشد اکثر اوقات مکالمت میماند و فرحت و سرور بسیار درک شد و بغایت لطفت و
 ذوق و فرحت و شوق آن چله با انجام رسیدند - انتقادات خاطر عالی جانب درس تدریس طلبه چنان بود که از سن هفتمه یا هجده سالگی بر زنده گشت
 و الا نعمت گرفتند و تا یوم عرض مرض بوصول سلسله اش قائم داشتند در ابتدا نوبت بدرس چاه و شصت سبق می آمد مگر بعد چون تعداد طلبه
 کم گشت اسباق هم صرف هشت یا نه ماندند اکثر طلبه اطراف و جوار علاوه باشند مکن قصه کوری نیز از کاسه لیسان خوان بر نفس و نوازش بودند
 اکثر از آنها موجود اند و بجز علم فضل آراسته و چونکه بمجموعه آنها حضرت بود و عالی مرتبت کی حضرت ایشان اینهم بوده که شاگردان غمناکی بهر سخن
 مانند اند از آن ارشاد فیض بنیاد ظاهر آمد و در انما مطالب سبق طرز خاص بود تا وقتیکه مطالب موجوده ذهن و قادر خویش خوبی ذهن تشریح طلبه
 تیسر و نه خاموش نمیشدند و میفرمودند که چکنم تا وقتیکه نمود ذهنی خود از زبان طالب علم می شنوم کم قرار میگیرد و هرگاه که از فرقم مطالب زبانش ظاهر میگردد تحقیق
 و تحقیقش آن مگر گشته تحسینش میکردند و میفرمودند که این شخص فی استعداد و فهم است و آنچه طریقه اکثر در سن است که قبل تدریس کتاب خود بهم مطالب میکنند
 حضرت ایشان از نمود و با وصف ایمنه سلسله تصنیف و تالیف نیز جاری بود بسا اوقات چنان میشد که هنگام درس مضمون از کتابی بجا میماند گشت
 همو وقت آنرا ملاحظه نموده اگر کسی نقل کنایه شامل تصنیف مینمودند و خود بدستور توجه بتدریس میماندند و امکان نبود که از تلاذه در خواندن عبارت
 غلطی شده و آنرا متنبه نداشتند اکثر اوقات اینهم میشد که از درس طلبه فارغ شده متوجه تصنیف و تالیف شدند و در آن حال کسی اذیتش یا اعتراض
 متعلق سبق خود ظاهر شد عرض نمود فوراً جواباتی میدادند از چنین دخلت منزه نمیشدند در تناری و انشاء عبارت مقتضای مسجع و طولی دشمنند
 و آثار از خدمت ناظر با کمال نشی تکیه خصال جناب نشی احمد حسین صاحب ساکن لویه نزل کا کوری حاصل کرده بودند اکثر مکاتیب و رساله مکرر الاله
 فی تفسیر القلندر و کلمه نذ و تفسیر سوره یوسف که نامم ماند بران شاه عادل ندوین بخاری محدود و بغاری نمود بلکه آرد و هم بسیار صاف و عمدتوس
 خیر میفرمودند در رساله است موسوم به کلمه تنزیه برین معروف بار مغان شمسکه تشریحی آرد و فارسی نوشته تلامذه حضرت ایشان اصلاح داده
 خود اصل تصدیق است مگر عبارات مختلف تحقیق و تفریق علمی بسیار پسند میکردند و از طلبه میفرمودند که بعضی اوقات در بیان مطالب آب و از ما بلند میکردند
 از آن خیال ناگوری مانیاید که در این عادت من بچهارت حضرت ادستاد و الالاتی بود است ممکن است که اگر از یکبار ارفنام مطلب پس نشین نگردد پس مگر
 از من تحقیق نمایند و مرا عاجز ندانید تصانیف زنان ابتدای بغاری ندو باقی بار و مکاتیب زنان زکاة اکثر حضرت موجود اند عبارت از کس و
 تصنیف از هند و محتوی بر دقایق و غرائب هنگام تقریر معلوم میشد که گویا بجز موعظ از مضامین بعضی نوع بنوع از آن سر میزنند و از چنان جنبه و اتقان و
 و احاطه لطراف و جوانب بیب و کوی طلبه بجز سکوت و صمت و قبول و تسلیم چاره نمیدید یاد آورم که یکبار وقت درس که از صبح تا دوپه معمول بود و طالب
 اکثریزی خوان که میلان طبعش بجا نایب الحاد و دهریت بود حاضر خدمت فیض جرت گشت و بلا انتظار ختم سبق گفتگوه فصولی آغاز کرد و بجز حضرت ایشان
 گفت که از وی قاعده عقلی و اصول فلسفه مدرا ظاهر گشت که خدا چیزی نیست (نمود با شکر) اگر بودی ما حاضر و محسوس شمس حضرت ایشان

فرمودند که قول غاصح نیست و از پایه اعتبار ساقط محسوسات اکثر اشیا چنین موجودند که بطرفی آینه و بارانند خود آنها انکاره مثل این شجر سادنی
که قابل شمارش است میخوانند گفت که چرا قایلیم است و از آنکه نشود تا ایندم بر کمال اندوه نشود و نایافته وی عرض کرد که نشونمایش بوجودت تاملیه است که
نموده وجود دست حضرت ایشان فرمودند که بیشک این امر مسلم است اگر جای آن قوت معین سازید که در هیچ است یا شاخ وی عرض کرد که انحصارش بجای معین
نیست بلکه در تمامه شجر سلطنت و اندک که توقف نموده گفت خوب نشاد فرمودند و این جواب حضرت کافی است و تا در نوشته حضرت که در مورد امور شرعی
و جوابات مسائل احتیاطات تمام میفرمودند حتی که در مسائل جزئی هم با جمیع کتابت جواب میدادند و همین تقریباً الا احتیاطات میباشند اکثر مسائلین جواب تحریر
نموده است بجز این عبارت کتاب بلاد استخوان دست دیگر نویسانند و میفرستادند میفرمودند که چونکه اینقدر فعل حضرت مقتدای جهان قدس سره بود
پس بزبان عامل هستم و اگر کسی برود بطنه انرا میگوید میفرمودند که معمول خاندان بانیست ازین امر معصوم از بدو رجوع علمای زمانه کنند که چنین امور شایان حال
آنماست و گاهی این هم میفرمودند که ارشاد حضرت خواجه عبدالحق غجدوانی رحمة الله علیه که ای پسر قاضی مشو و مفتی مشو در تحلیله تضاوت میسازد
حضرت مقتدای جهان قدس سره انکاشته ازین امور خود را ختم میفرماید و دستخطی که نم معمول بود که از صبح تا دوپهر سلسله درس و تدریس میماند بعد از آن
و قریباً از تحریر کتابات خالی میبود در مطالعه کتب صرف میشد بعد در کتب کتاب از تصوف باز سلسله تصنیف و تالیف تا نماز عصری ماند اول ساله
که بار دو تالیف کردند حصول میلاد شریف موسوم به نفع الطیب فی ذکر موله الحیبت که در آن آیات قیام و استعسان میلاد شریف و صلوات و فضائل محبت
با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و انکار درو و بخریفت و کیفیت پیدایش محاللات معراج شریف بطرز خوب دروش خوش سلوک بیان فرموده و آنچه
و مشاهده غریبه که بزبان تحریرش واقع شده اینست میفرمودند که یکبار مرا اشتیاق حصول زیارت حضرت سرور انبیا صلی الله علیه و سلم پیدایشد باین خیال که
اولاً قد موسی کنم و جسم شریف را مس کرده خود را متبرک سازم شبی دیدم که میدنیت وسیع و در دو مکانیست رفیع و پاکیزه منظره هر چهار طرف در روز با دارد
و سانبان گرد آرد نیز و صرف دروازه اخیر سمت شمالی کشاده است و همو بجانب بیرون سانبان حضرت مقتدای جهان قدس سره تشریف فرما
نزدیک فرمودند که اگر زیارت حضور مرفد عالم صلی الله علیه و سلم میخواستید درین مکان بروید حجابش درین برهنه بنهونی حضرت مقتدای جهان قدس سره
اندرون داخل شدم دیدم که بزرگ گلیم سیاه پوشیده در استراحت انداز معانه این حال کیفیت بهیبت و رعب بر دل طاری شده در جهان حال فقرات دلی
بر زبان جاری شدند که با حضرت خاتمه انبیین رحمة للعالمین شیخ المذنبین ائیس العزیزین راحة العاشقین مراد انکاشتاقین سیه القلین نبی اکرمین
امام القبلتین و سیلتانی الدارین ازین عالم محو بله مقبول بارگاه و چنان ذوق دست داد که خود را با انجانب سایندم و قد موسی شده ساق
مبارک گرفته بحالت ذوق و شوق و افروزی عرض حال کرد همان کلمات که درین اثنا حضور در عالم صلی الله علیه و سلم روی مبارک گشوده بر خاستند دست
مبارک بر پشت من نهاد از غایت سرفرازی و کرم به بشارت فاکتور و امتیاز و افر بخشیدند در احتمال چنان ذوق و شوق از یاد بیزیرت که بار بار
قد موسی شده آن کلمات ادا میساختم درها حال سیدگشتم و آن کلمات را در زبان یافتم انقی بوجه جمله سائل بار دو تصنیف فرمودند مثل سهر سائل
خبر میسلا و شریف و کتاب شهادت نامه والد المنظم فی مناقب غوث الاعظم و رساله هدیه المقبول فی تحقیق مصادق بصفه الرسول کیفیت بجز این
جناب تاج گلارم تصانیف بی بهاد و شاه عادل ند باعلای زمانه مثل مولوی شاه سکندر رحلیخان خالصپوری تلمذ رشید حضرت والد ماجد ایشان
و مولوی علی حیدر خان خالصپوری و مولوی عبدغفور خالصپوری و مولوی عبدالحق مددسی لکنوی و مولوی ابوالحسنات عبدالحق لکنوی فرنگی محلی
و مولوی محمد اکرم لکنوی فرنگی محلی و مولوی شاه عبدلوهاب لکنوی فرنگی محلی و مولوی عبدالتقار لکنوی فرنگی محلی و مولوی محمد ابراهیم فرنگی محلی و مولوی عبدالمصطفی بنزلی
و مولوی عبدغفور بنجالی نزل کاپور و مولوی کمال الدین شیخ لکنوی و مولوی سراج الدین حسن المعروف بلووی فدا حسین شیخ لکنوی و مولوی طاهر الدین لکنوی

و غیر هم بیشتر و البوم اسم اخلاص اتحاد بود که کتب ازین حضرت است لافات بکاوری می آمدند و گاهی خود حضرت ایشان نیز گفته تشریف می بردند
 و بعضی حضرت در اسم غایب بود و در اصل مولی که کتب ازین حضرت است لافات بکاوری می آمدند و گاهی خود حضرت ایشان نیز گفته تشریف می بردند
 چو نزد مولی عبدالحق دهبوی صاحب تفسیر حقایق کلامی حضرت را التوبت بلاقات صوری که رسیده در شماره بار سال مسائل منصفه خود بطوریه بی حجاب و افرا
 و تحت تکارت علمای تخرید و آئین اتحاد و در ابدا در وقت میدادند و در تحریرات و کتابات با الفاظ تعظیمی یاد میکردند و عرض جلالهت فضل و کلمات و علامات
 علوم تربیت و سمو منزلت حضرت علی اربانی و عرفای معربین بازگاه یزدانی که بر سر رسیدند یاد و کتب محفوظات و سایر نظر گفته شده هم در ذات ملکی
 صفات بر وجهی تمجید بود که عالم خالص با عمل صالح و ورع و تقوی رعایت اینها در عالم احوال بطریق اولی و تجلیه شباهت و افتخار حق تعظیم کبر و
 ترجمه بر صیغه در حم و کمال جفاي اخوان و موساسه با او شان و زهد در امور دنیا و رفعت بسوی مولی و تقفد بر احوال مسکینان و ولات طرمان بر امور خیریه
 فیوض بر بالین و حل مشکلات فقهی و اصولی و کمال جمال خود از هر دو سمت اخلاق و بذل شفاق و اختیار طریق طاعت و استحکام امور طریقت با شریعت
 بر تعین لغایت و کسوف و باز آشتن آن از امور غیر مشروع و علمیه و صفای نیت در رعایت اخلاص بود چه حاصل از او صفات عالی بود چه در رعایت
 لغات مسرور است که مولی بدین معنی که عالم صوفی از مریان حضرت مولی شاه عبدالولی که مولی فوکی محلی بودند اکثر باره حضرت ایشان بخلی
 یا خلاص ایشان می گفتند که عقل ایشان مثل عقول پنهان در میان سال است هر که خدمت ایشان گزیند یا یکده هزاره بجان دل را ن ساعی ملای
 و آرام و آسایش بر خود راه ندهد هر محبت خواهد داشت کامیاب خواهد شد آهین که بیارن آشناسد بی فی الحال بصورت طلا شد و نیز بوجه
 لغایت احترام و تعظیم خود از مریان مستفیضین می پنداشتمند - از زمان شبانک شبانک لایت تو انگفت حافظه معارف حق و افاده حقایق
 نفسیه و ارباب سناکین بر روش حضرت عرفا کالین کشایش عقده باست مریان عن الدنیا و متوجهین الی الله با مطابقت شریعت مبین از
 خواص ذات قدسی صفات بود چنانچه متعلق جلالهت شان بکرامت فیضان و نور بقوام قطب الاقصابی حضرت ایشان مختلف و اتمان اند
 یکی اینکه منشی محمد عالم علی صاحب شوشی شد یکی که از مریان حضرت قطب الاقصابی مولانا شاه حمید علی قلندر قدس سرور دستر شدین خاص حضرت
 ایشان هستند بیان میکردند که بران ملازم در حیدرآباد در کن از حضرت شاه قدس آمد صوفی چشتی ملحق شدم چون او شان بر عالم نولد شهاب
 بسیار میفرمودند مریان بخدمت او شان خلوص میآید پدید آمد اکثر نزد شان میرفتم و تا در حاضری ماندم روزی وقت صبح چون حاضر شدم بچنان
 چند گفتند که من مرشد زاده شما حافظ شاه علی انور صاحب اگر چه بظاهر زنده ام مگر چنانکه خواب دیده ام بیان میکنم بعد در حلیم بارک بیان کرده بودم
 که چنین است یا قرتی دارد گفته که سر فوق نیست و تیز در پستان آمده شدم گفتند که شب عالم رویا از زیارت حضرت خواججه سید محمد محمود از زنده نوان
 رحمة الله علیه شرف گشتم دیدم که میدانست فرخ و وسیع بود و در نیمه سیاه نصب در آن بر سر با عظمت و توقیر حضرت خواججه صاحب تشریف میدادند
 و اینوه خلایق بسیار نگاه منظره لافرض رسانید که صاحب سجاده خاتمه کاوری می آیند حضرت خواججه صاحب نور آری است استقبال پر خاسته تا در محرم
 تشریف آوردند و من هم جلوس حضرت خواججه بودم دیدم که بزرگی بلا سب سوار آمدند از اسپ فرود آمد با حضرت خواججه معارف خود حضرت
 خواججه فرمودند که قدمت اند شاه شما ایشانانید ایند ایشان صاحب سجاده بزرگان کاوری اند و بر تبه قلب لاقطابی قایم و حال جلوس
 نسات آباد و اجداد و مرشدان علی منزلت خویش و علاوه بزرگان خود از بزرگان دیگر نیز نعمات و فیوض یافته نظیر شان درین زمانه کیاست
 صاحب حالات و مقامات عالیله دنیا ایشان معصوم کنیده حب رشاد حضرت خواججه معارف کردم بعد او شان همراه حضرت خواججه بزرگان
 تحت بر حضرت خواججه صاحب شستند چون میدار شتم لذت و فرحت بسیار نصیب حال خود یافتم و اتمی مرشد زاده شما جلوس صاحب

بغایت بزرگ عالی مرتبه هستند و قدس عالی عظیم المرتبت را در سلامت با کرامت دارد و آنچه دیگر نیست که حضرت شکر علی صاحب الجناح بشارت
 حبیب نور قلندر خیر آبادی قدس سره که سرگروه فرزندان زاده و خلیفه حضرت مقتدای جهان قدس سره بودند و مصل حضرت مقتدای جهان کیمیا رحمان
 آستانه عالی کانی میشدند حضرت ایقان در از زمان نوجوان بودند و بیشتر وقت خود بدین تدریس طلبه صرف می نمودند جناب شاه صاحب از راه شفقت
 و محبت که حضرت ایشان میدانستند بخوبی گذشت که شاید ایشان را بجانب امور غیر میلانی نیست که وقت ایشان بیشتر بدین تدریس میگذرد و وقتی
 خاص بر او احوال معلوم میشد درین خیال یک شنبه روز بیشتر روز دیگر وقت صبح هر گاه که حضرت ایشان در آورده که تشریف آورده و بدین طلبه
 مصروف گشتند شاه صاحب به دروازه کمره ایستاده توجیه گفتند که الله اکبر حال و غفلت بوده این فطرت را نشا ختم الحی که همین ذات تعین حضرت
 شاه عبدعزیز کی قلندر و حضرت سید خضر دینی قلندر و حضرت سید نجم الدین غوث الدین قلندر قدس سره است و جلای اسامی بزرگان سلسله قلندریه
 تا حضرت مقتدای جهان قدس سره بر زبان آورده گفتند که همه تعینات حضرت قلندریه درین یک ذات موجود و مشاهد می نموند و بر او شان حالت جوش
 و خروش و بی نظیری شد بحالت ذوق و شوق بسیار بار بار میگفتند که این یک ذات جلای جمیع تعینات است من مخلص بودم بنید انتم حضرت ایشان بیانی
 حالت مذکور همین موقوف نموده ارشاد کردند که جناب چه میفرمایند من در خود هیچ لیاقت نمی یابم بجز اینکه معلم طفلان ششم و بیشتر وقت خود در آن صرف میکنم
 بوسه من عاقلند تا از چنین امورهای یابیم که شاه صاحب بوجه و فور ذوق و شوق سخن بگردد بر زبان نیاروندند بعد فرود شدن آن حال ارشاد کردند که اگر گفتند
 شمار از خیال خود صد چیز یا فتم و جلوه نباشد که حامل نعمت آبی عالی مقدار خود هستید انهمی و آنچه دیگر که شرف بقوت تصرف دو وجه و خبر گیری متبیین است
 که مشغول می جایی تا مخلص صاحب کاکوروی مرید مخلص حضرت قطب از ایشا حیدر علی قلندر قدس سره از عزیز بیان میکنند که بزبانیکه در ریاست حیدرآباد و کن
 مانیم بودم ضلع گلبرگ تشریف مستقر من قرار یافت روزی وقت شام قریب عصر بر اسپ سوار جلای میر فتم در آن راه بیرون آبادی از اسپ فاده
 بی هوش گشتم قریب شایع عام در خان بودند متصل آن قبر بود سائیس مراد داشته بر چو تیره قبر غلط این اولین اثنا اول کرام الله صاحب الجناح
 به خواب یا جنگ بهادر هم همایان برگردیدم یک سپه سواران راه گذشتند و مراد بیخالی به هوش یافتند متوقف شده بر سواری خود هم راه گرفتند
 ای مقدر یاد دارم که آنوقت هم راه جناب موصوف شمس میان متمم کو توالی نیز بودند بعد آن باز به هوش گشتم غرض از آنجا در قیام گاهم که متصل کجبری بود
 آورده اند بخوانند رسانیدند و در آنکه یک کارها نافرمانی بود و دیگر شهری طلبیده معاینه کنانیدند او شان بعد معاینه جو اصحاب دادند که این وقت ملا
 مکن نیست تا صبح اگر ایشان ندانند البته تدبیر کرده خواهد شد و هر دو دست و پا سه من به چهار پای بسته و پس رفتند وقت یازده نواخت شب هوش
 آنم و از الهیه خود بر سیم کله چه حالم و چرا ملا بستانند و بیان کرد که شما از اسپ افتاده به هوش گشته بودید و اکثر صاحبان آمده معاینه کرده باین
 ترکیب بندش کردند تیمم کرده نماز قائمه بهر حال با شارت ادا کردم و بر حالت خود نظر کرده میاوس شدم چند آنکه رقت طاری گشت در آن حال
 رخ بجانب تکیه تشریف کرده هلال من حضرت مرشدین فاتحه خوانده متوجه شدم که شسته بود که بخواب فتم و حضرت پیرم شد خود و نیز حضرت
 مولانا شاه قلی علی قلندر قدس سره را بر بالین خود نشسته یا فتم ادلا بحضرت پیرم شد بر حق آداب نیاز مندی بجا آوردم
 آن حضرت از جانب من اعراض نموده جوابی ندادند بعد بحضرت مولانا صاحب متوجه گشته آداب
 نیاز مندی عرض کردم آن حضرت نیز اعراض نمود و جوابی ندادند زانجا یوس گشته زانرا اگر نسیم چند آنکه بسیار گشتم باز از نسیم
 تیمم کرده بجانب حضرت حافظ صاحب متوجه شدم عرصه نگذشته بود که باز بنوع دوم دیدم شما میانه ماشی بر پاست و چهار جانب
 قنات ندیده حافظ صاحب گوشه قنات میدیده از نصف جسم در آمده بسوسه من دیدند من نیز نظر خود مقابل کردم اما بر قلب خود

ایش یا فتم و آواز شیندم که کسی بگوید که اینجی گیسو درازی محیط است زور فقیه کار میکند بجز این آواز میدار گشته اولاً تخریب شده بعد معلوم کردم که غالباً
 از حضرت بیرون شد بر حق اشاره این امر است که در عکس انی بزرگ که هستی برون شان متوجه شوید با تخریب کرده بطرف حضرت بنده نواز قدس سره
 متوجه شدم و بجا اینم که از شریف آنحضرت کشته گشت و از آن اولاً جلوس شاهانه سوار و پیاده و نقیث غیره برآمده بجایای خود صاف زده
 قایم شدند پس از آن جماعتی معتقدین برآمد باز تخته بردوش کهاران برود شد تخت را دیدم مگر صاحب تخت معلوم نشد حال آنکه کعبین مقامی است و
 بودم که از آنها نظرت جمله سامان جلوس گذرشته بود و وقتیکه جماعت معتقدین قریب رسیدند آن میان شخصی الامن پرسید که حضرت بنده نواز را چه تکلیف
 داده اید بجز این شعر خواندم سه دور کن در دو توب از شما با ای وجودت باعث صدر جمها + در جوابش شنیدم که کسی میگویی که پس فردا تندرست
 خواهید شد بعد آن سوار می از نظم غائب شد معاینه شد و کمال ندامت بر خود یافتم که آنسوس چه چیز طلب کردم کاش حق خانت طلبیده با تخریب کرده
 متوجه شدم مگر هیچ معلوم نشد چون در خود نظر کردم چیس در دنیا فتم گویا با کل تندرست شدم با الهی خود گفتم که کبشاید وی ای کار کرد آخر من خود بنده بلسیده
 و کل اقبه خواب باها نام که وقت جانو افت شب بود خود تحریر کرده از اولی فرغتی کرده تا زمین خواندم در زنها کیفیت اذیت ضرر بود و در
 نبود تا پنج منب برینگ نشسته نامزم که مولوی عبدلکریم فنجوری که از اجاب خاص من بودند از تجویز شخصه دکتر صاحبان بجنوبی واقف بسیار متوحشانه
 آواز دادند بجا بگفتم که الحمد لله تندرست ام الطینان در آمد خود در فته دروازه مکان کشادم و دست گرفته بجان آوردم او شان حال جواب دادن دکتر صاحبان
 بیان کرده گفتند که من سخت متوحش گشته خود را بر زودی رسانیده ام چونکه مولوی صاحب عالم و متقی و محض من بودند که خواب بیان نموده تخریب خواستم
 گفتند که غالباً در حضرت بود جاد دست اندازی مناسب ندیدند و حضرت حافظ صاحب بسبب شباب سن و نیز شباب لایت زور مودند چنانکه
 از شکافتن قنات و در آمدن در زمین معلوم میشود و از آواز همین امر اشاره بود که بجانب حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز بجمع بیاورد که صاحب لایت
 این پارانه چنانچه رجوع کرده کامیاب گشتید بعد ساعتی نواب یار جنگ مرحوم تشریف آوردند حسب معمول استقبال کرده اندرون مکان بیاردم چونکه
 مولوی صاحب منع کرده بودند که کسی اظهار این اقبه نماید کرد مبادا که وجه بد اعتقادی و از زبان رسد بجز حال مختصر هیچ نگفتم درین شاندا دکتر صاحبان هم آمدند
 و مرادید متحیرانه گفتند که فی الحال از معلوم نمیشود مگر در پیرینه سالی ضرر معلوم خواهد شد بعد نسخه نوشتند مولوی صاحب گفتند که نسخه بگیرد باز اختیار است
 چنانچه نسخه بگیرم و موافق معاینه خواب بروز سیومین همه جراحتهامند گشتند همانروز بر از حضرت خواجه بنده نواز حاضر گشته فاتحه خواندم و شکره رحمت بیجا
 اداسا ختم و اقبه بگیرم مولوی اکبر علی عباسی که کوردی ناقل اندک و شان زمانه طالبعلمی خود در ناز بلای تحصیل علم حضور حضرت ایشان حاضر میشدند روزی
 بخاطر برادر بزرگ شان مولوی فدا علی صاحب مفسر گذشت که ایشان را میباید که نمایند مگر متفکر بودند که میباید که ای بزرگ باید نمایند چه که بر آستانه تشریف
 علاوه حضرت حافظ صاحب گیر بزرگان هم موجود اند با وجود غرر اسے قرار نیافت آخر روز سه دیوان حضرت لسان العیب خواجه حافظ
 شیرازی چون برای تقاول گشتند این شعر منظر آمد سه ظهور نور تجلی است روی اورشاه چه چو قرب و طلبی در صفای نیت کوش + مولوی صاحب
 این ارشاد صحیح و قال صحیح چنگ رادت پد امین ولت حضرت ایشان زدند و بشرف بیعت در سلسله عالیه قادر مشرف گشتند در آفاض فیوض
 ظاهری و باطنی و عنقریب و توجه روحانی همت عالی میداشتند نقل است که بزبان تسویه تکلمه تشریفه وزی بعد فراغت از تدریس محالبت عشقیه تحریر
 میفرمودند که در فقار طلبه از کیفیت عشقیه پیدا گشت بعضی را گریه و رقت در گرفت و بعضی را خنده و قهقهه و بعضی اسکوت و چنان هنگامه شد که همه را
 باو شرا از سر برقت هر یک مثل باهی بی آب می طپید و نمره هایمیر چون میقاری از حد گذشت برهنه حضرت عوث ملت شاه تراب علی قلندر قدس سره
 فرستاده شدند آنجا قدری سکون و الطینان یافتند مگر منشی محمد علی الدین رحمت الله علیه اکثر بیان نمودند که در ابتدا عطفی در روزانه از حضرت ایشان

طلب حق میکردم و آنچه بدین میگذاشت عرض می نمودم و در حضرت ایشان بجانب من متوجه شده بودند که چه میخواهید عرض کردم که آنچه عرض
 کرده ام همان چیزی است که خدا میخواست است و با هر جا حاضر و ناظر اند از آن وقت حالتم این شد که چیزی را غیر حق نپذیریدم و در هر مقام و هر صورت
 و هر حالت بجز حق چیزی را نپذیریدم و در این حالت روزی گذشت باز دوباره حال خود عرض کردم از آن وقت در احوال عمده در یاد و لذت و سرور
 بسیار حاصل شده است آنچه یافتیم بدلت آنحضرت یافتیم انتهی با اینهمه علو حال و رفاه با این طریق اخلاص و کتمان بسیار پسند خاطر ما بود گاهی کسی چنین اشتباه
 نموده که از آن چیزی متعلق کمال نفوذ و روشی ظاهر شده است نیز از اهل دنیا بجز امور دنیا امر دیگری فرمودند و در منطوق حدیث صحیح کلمه الناس علی قدر
 عقولهم عمل میکردند که اکثر مردمان طبقات مختلف بر مسائل شستی بارها نوبت سخن بر آورده در هر دو یکسان کمال داشتند و بجهان طریقه واضح جواب میدادند
 که مخاطب را بجز سکوت و خاموشی چاره نظری نبود در اشاعت طریقه حق سستی بسیار نمودند اکثر مساجد و دین از توجه ایشان آباد گشته و بسیار استغفار آن
 هوا و هوس زدگان نفسانی و شیطانی خلاصی یافته بر شاهراه فضائل کمالات انسانی قدم زدند اکثر اهل قریات و دیهات که از هم دور و صلوة و دیگر فرائض ایمانی
 نمانده وقت محض بودند و بجز امور شرکین هیچ نمیدانستند بدلت حضرت ایشان از طلبت جهالت اهلای یافته مینمودند و نور اسلام گردیدند و علاوه
 بر این اکثر اهل انهد نیز از سر شدن خدمت همه فیض و رحمت گردید از خیالات و رسوم شرکین باقی گشته بر چه موقنین و موحیدین فائز گشته است اصحاب
 دای و وجودت طبع جهان بود که در امور دنیوی هر آنچه میفرمودند همان میشدند و در حالات از صاحب علمه اکثر سخن متعریف کنایه اشاد میکردند و میفرمودند که حتی المقدور
 خود را از جبر و تقدیر بر کران درید مکن است که درین امر ازین نامی باشما امر تنگ نشده باشد که فرزند است که اگر وی را شباهت بدی پیش آید شما هم بدان طبعی و
 کمالت کنید این چنین امر از انسانیت بعید است سستی را بدی را بدی سهل باشد جزا با اگر مردی احسن الی من اس با طالع خاص بر کف دست
 و با عوام در جنگ عوامی مانند در امی از امور فو قیت خود نمی بستند و در برابر تعظیم و تکریم خود از کسی متمنی میشدند اگر آنکس ای خلاف طبیعت مزاج
 صادر میشد معاتب میفرمودند بلکه اشاد میکردند که دل از این امور سز چندین بود که اندازه استعدادش کرده سکوت می ورزم و نفس خود میگویم که از جسد خود تجاوز
 کن و سعی کن که بمقام مردان رسی در ادای حقوق العباد و عموماً و صلوات با اهل قرابت خصوصاً مشغول خاص بود اگر چه اکثر انبیا زمانه انبیا معمول پیشان
 امارت و دنیا داری میکردند و در جمیع خود با طوار ناشایسته نقل میکردند و بعضی این اخبار بسبب مبارک هم میسر آیند که در بوجده حکم حلی علوه است و حساست
 نظری خیال میفرمودند و میگفتند که ما از این امور سر و کاریست هر چه خواهد گوید ما از این امور بازنخواهیم ماند چه که میدانم که امر خیر به حال خیر است
 و حسن سلوک به حال نیک این شرمی خوانندند دل بدست آور که حج اکبر است از هر اران کعبه بکمال بهتر است در دلالت با مود
 خیر اجتناب از دواعی و خواهشات نفسانی اهتمام خاص بود و بطوری انظار آن منظور نمیدانستند و میفرمودند که تا تو اندک نگردد که در آن آمیزش شود
 نفسانی میگردد و خلوص نمی ماند و انسان با قطع نظر کردن از حق و عدم خود ضرورت و منظرین بودن دلیل بعد از اخلاص است و این برای همه
 کسان مضرب برای مشایخ بخصوص ضرور در ملاقات مشایخ حضرت ایشان از اروس خاص بویقنی وقت ملاقات خود را چنان شخص معمولی نموده که
 لاوتنازل الی طرفه نمود و روشی حضرت ایشان خیال نمی رفت یاد دارم که روزی بزرگ عالم و صوفی برای ملاقات حضرت ایشان حاضر شدند در اول ملاقات
 اکثر سخنان صوفیانه بیان کرده مختلف اشعار ثنوی شریف و دیوان حافظ و غیره خواندند و نمنا پند و نصیحت نیز کردند حضرت ایشان همه را شنیدند و استماع
 معاصی استقامت نمودند و بعد از روز دوم موبوی صاحب کفایت اسفار متعلقه خود و فواید جاضری بر مشاهد شریف حضرت او یار اکرام و استفاده
 از آنها بیان نمودند باز سخنان شنیده ساکت ماند پس اذنان در ملاقات سویمین باز تذکره همین قسم شروع کردند چون آنکس وقت درس تدبیر
 حضرت ایشان بود هر قدر وقت که بر آن مسبق با معین بود و بعد از ساعت آن نصیحت صرف کرد و بعد با ایشان ارشاد کردند که از ملاقات و

انصاف سامی بسیار مظلوم شد و اهل بیت که ازین قدر علم بجای سامی هم اثر است و خود هم برین نصلح عامل هستند یا نه
 چرا که صاحب را فرود است که هر چه بدیگران گوید خود هم بران عامل باشد و گرنه نصیحتش بدیگر چه فایده خواهد داد و منقول است که زینت حضرت جعفر علیه السلام
 امامی حنیفه آه شکایت پس خود کرد که شیری بسیار خورد و جناب بر این ازین افراماعت فرمایند من بسیار منع کردم لیکن کارگرفته حضرت امام فرمودند
 که من خود شیری بسیار خورم تا وقتیکه خود نگذردم و بعد از آن چنان منع کنم پس هرگاه که منقوله چنین شخص عظیم المرتبت است پس با همه در چه شماریم که چیزی گویم
 که بران خود عامل نباشم و دیگران را مجبور نکند ازین گذارش مقصودم این هرگز نیست که علما و اعیان از چنین امور خود را باز دارند بلکه مقصود آنست که
 هر چه گویند عاصی و جفا کنند باینست صاف و مقتضای وقت و حال مستمع گویند تا در قلبی اثر نیک بخشد چه که جناب زمره علی شمره میشوند و منقول
 در انصاف منصبی شان عطف و نصلح نیز است اندر عرض آدم اگر کار بند شوند میفرمودند و در وقت مصداق آنکه کرمه تعولون ما لفقون خواهد کرد و میفرمودند
 ساکت و دوم خود به تقریر شنیده گفته که وقتی ارشاد عالی نهایت صحیح و درست است در حق من عا فرمایند که الله تعالی مرا ذالقه عمل و خلوص چنانند
 و از نفسانیت خلاصی اذ به بر مقام عبودیت و اخلاص استقامت بخشد - در ریاضات و مجاهدات و تقبیل نفس بجا نمفتوی و توبع و احتساب بی هیچ
 در راه بر تعب می پیروند با عقاید محرمه و سطر کتر کسی از متاخرین چنین احتساب بوده باشد و اتمه متعلقه این امر که فقیر حقیر خود معاینه کرده است که بزمان
 طالب علی و فقیه کتاب خلاق محسنی مصنفه ملاحسین و اعطا کاشفی بخند حضرت ایشان میخواندم روزی بعد از سب دیم که حضرت ایشان قدری تفکر
 و منتظر اند بعد از آنکه وقت نماز علی ملازم را طلبیده ارشاد کردند که اگر فلوس نزد شما باشد گرفته بخورید بران از بازار بیارید و گفت که نزد من موجود نیست
 فرمودند که از کسی قرض گرفته بیارید حسب ارشاد تلاش کرد و گریه شد آمده عرض کرد فرمودند که خیر چه بویست بعد ساعتی ز من دیهاتی برد نگاه حضرت
 غوث ملت شاه تراب علی قلندر قدس سره حاضر گشته قدری شیری و چهار خلوس نیاز گذارینده و از آنحضرت تعویذات گرفته راه خود گرفت
 حضرت ایشان بطالع فرمودند که شیری منذوره و غیره از درگاه شریفه بیارند بیارند حضرت ایشان از آنها و فلوس نزد خود نگاه داشتند
 ساعتی نگذشته بود که ز من از قوم بنود گریان از طرف بانار آمد و نزد من در دوزخ از مردوران تکیه شریفه کیفیت خود بیان کرد و در ویرا تسلی میداد که
 همه از گریه باز می آید حضرت ایشان از آن مزدور استفسار حال نمودند و گفت که این زن دختر برادر نسبتی من است از خانه خود است
 فلوس بر آن خریدار آورده بود و از آنها و فلوس هم گشتند اکنون من پریشان است که پدرش زد و کوب خواهد کرد هر چند تسلی میدهم اما مطمئن نمیشود
 حضرت ایشان قسم شده فرمودند که این هر دو فلوس بیارند و بگو که غایب بخرد با زید دو ساعت سائله آمده سوال یک فلوس که حضرت ایشان فرمودند
 که موجود نیست طالب علی عرض کرد که فلوس دارم اگر ارشاد شود بدیم فرمودند بیده لیکن تعجب است که وقت ضرورت نداری و سه عرض کرد که آنوقت فراموش
 کرده بودم خیر آن فلوس بسائل جنبیده معصوم تحریر گشتند بعد از آن زن خادمه از خانه عم کرم نشی محمد حاج الدین صاحب بدو یک قطب پرازد خود بریان
 میوه آمیخته پیشکش ساخت و گفت که والدہ منشی صاحب فرستاده اند حضرت ایشان بهادر ملازم را طلبیده و حواله کرده فرمودند که بنگاهت دار
 مستحقش خیر سدرین اثنا بار با قسم شده زیر لب منحنی فرمودند ساعتی نگذشت که آدم فرستاده معظی منشی شکور احمد صاحب زریاست ملاپتور ضلع
 سیداپور رسیده و عریضه منشی صاحب معده بعض دیگر مخلصین و معتقدین که غالباً هشت یا نه خواهند پیش ساخت هر یک ملاحظه فرموده و چیزی
 جوابات مشغول خندند و بهادر ملازم را حکم دادند که آن خود بریان در آنسے کرده بآورد و بیارند و بیارند و جوابات خطوط معده آورند آدم مذکور سپرده
 ارشاد کردند که این ملاپتور صاحب دانه سلام برسان و از خیر و عنایت اینجا مطلع ساز و رخصت گشت بعد آن حضرت شیخ بزرگ الدار
 ایشان قدس سره از نسبتی و پس تشریف آوردند بجنورشان تذکره آمد ملازم منشی صاحب معده خطوط و جوابات آنها و ذکر دیگر حالات نموده از خط

فراغت کوه جب معمول از ترکیه بفرمانه تشریف آوردند در کوه بیرون باره استراحت نشسته بودند که بهادران از ترکیه رفیق کعبه رسیدند و گفتند
 کلین را مولوی حافظ علی بنیام صاحب سزاده اند و عرض کرده که من این نامهای خود را از ترکیب خاص یا تمام و انتظام بسیار است جناب طیار
 کرده ام اگر قدرتی از بینا تامل فرمایند بسیار باعث ذره نوازی و عنایت بیغایت باشد حضرت ایشان از نایب عنایت و کرم قدس خود نوش
 فرمودند قدس قدس بحقیق و دیگر حاضرین عنایت کرده بحقیق ارشاد فرمودند که الله تعالی انسان را در عجیب غریب حالات ابتلا داده است بعضی چنان
 میباشد که بظاهر غیر الخالص میباشد اما در شاد و فیض شاد حضرت جدی طلب لافرا مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سوان عزیز صادق آمد که شریف مومنان
 کسب لک در سلوک راه حق اگر قبول محققین جنرات صوفیه مانع سخت و در چیز اند نفس و شیطان با نرد و فقیر سواهی آن چیز سوهمین طبیعت نیز هست که
 بسبب بیخوابی بسیار پیش می آید لیکن سهرسی را بفهم نمی آید خلاصه آنکه نفس ما را امر و از اصرار خواهش خود بریان شد اولاد دفع کردم چنانچه بطور بهانه جوئی
 یک فلوس هم از محمد علی طلبیدم مگر نیافتم آنوقت با نفس گفتم که الحال فلوسه بیست نمی آید مجبور است بعهده آن زن دیهاتی آمد و دو عدد فلوس آورد
 آنوقت نفس بختید و گفت که الحال خدای تعالی از عیب برکت ما ز سزاده است ازین خود خریدار شونده گفتم که نخواهم خرید معلوم نیست که این زن است
 و چه حال دارد و این فلوس با جازت شوهر خود آورده است و برکت ما حاصل است یا نه گفت که بهتر بود که باشد حلال است که نزد ابوطور هدیه آمد و خوردن
 لک مشقت و لذت هدیه حدیث بریره معقه حضرت عائشه ز کافیت گفتم که خیر استناد با بخیریت در جواز استعمال ممکن است لیکن خلاف احتیاط و
 تقوی است و علاوه بر این هر دو فلوس از آن حضرت قبله گاه است و او شان تشریف نمیدارند پس من این هر دو فلوس هم و این را بلا اجازت
 مالک حق تصرف نمی باشد و باز گفتم که آنحضرت هیچ نخواهند گفت چه اگر اولاد این مقدار رفتی کثیر نیست ثانیاً با نفس اگر اعتبار هم دارد پس در حق
 حاصل است و ممکن است از کسی گرفته داده خواهد شد یا صرف کیفیت عرض کرده خواهد شد و میدهم است که آنحضرت هیچ نخواهند فرمود باز گفتم که
 خیر چه باشد فرضاً ما منت داشتن است نه تصرف در آن بعهده زنی گریان بنظر آمد و بر اهر دو فلوس بدادم باز نفس گفت که این تصرف ناچار جزایب
 داشتید گفتم که بیخاک صبح گفتم لیکن میان هر دو صورت فرق است که آن الله بود و این للنفس آنرا نه پسندیدیم و اگر ناچار از هم تسلیم کنم پس قبول تو که
 ادائیگی و حاصل محصول است از کسی گرفته داده خواهد شد با بخل او برین امر تلویحاً مباحه کرد که دلائل ویرا تسلیم نکردم و هر دلیل را حتی الامکان رد کردم که
 از آن درو آنکسار و اضطراب پیدا آمد بعد ساعتی خود بر بیان میوه آنجمله آمدند آنوقت نفس با وجود شوریدگی و سچیدگی بیخ گفت لیکن طبیعت بسیار
 مجبور کرده گفت که الحال این بل طبیعت حلال دلائق خوردن است و هدیه زینده آن نیز از نسا و صالحه زاده است تمیز فرمایند خود گفتم که این سزاوار
 تو نیست بلکه برکت لایکب آمده است درین اثنا آدم مسئله نشی تکلور احمد صاحب مدو او شان از سزاده دادم آنوقت عجیب حالت و کیفیت رود
 که چیزی نفهم نمی آمد بار باری اندیشیدم کلین صحبت و چرا است و سبب عرض این کیفیت که ملامت است که درین حال سناطه آمد و در سوال مبالغه
 کرد از و چون نظر کردم طایفه فلوس آورد و در آنوقت بجای آنکسار و اضطراب غیظ و غضب پیدا آمد که آن با وجود وجودی آنوقت چرا آنرا
 تا ثانیاً با قصد چنان کرد و بر این طوری فرمودم که خیر این امر چند آن قابل لحاظ نیست ویرا یافته آمد و بهتر شد که الله صرف بشدند و بعضی بعد از آن وقت
 تناول طعام پاره نان خود نیافتم آنوقت هم خواهم سلبه خود کردم که آنوقت هم خودم عرض که هر گاه بفرمای و اضطراب و غم و غصه با کله خود ندیدم
 این نامتاکا حال قدوسه زن خورده ام نصیب گشت چون که درین وقت بوجه سیری از آن استکراه بود و نفس جبر نماند خوردم و الحمد لله که مغلوب یک
 ازین هر سه گفتم کاتب حروف گوید که درین وقت علاوه بر آنکه با نفس طبیعت طایفه قلب مع الله هم ظاهر میشود که اصل مفاد لفظ قلندر است
 و بار اینهمه این امور را هر سه معتقد است و نه بر این اعتقاد میکردند و میفرمودند که این چنین امور از معقنات انسانی هستند قلندری

مقام بگیرست - و علاوه بر این گرد اوقات بسیار اندکتر دیده ام که هر چیزی در خواب میگذراشتند و تا وقتیکه از آن غیبت طبعی دروغ نیستند نیز جز در این وقت
 کیفیت جمال باطنی بود که تو ششم اکنون قدری حال حال حلیطی هر هم باید شنید پس طبع شریف اینست که بود حضرت خداوند نعمت متوسطه القامت
 توی الجیش طبع اللون فراخ پیشانی کشاده دست مگرین چشم بلند بینی بهمان مبارک لطیف و کم گوشت که از آنها بیشتر بجز سخنان حقایق و معانی
 چیزست سر نیز دو آواز پاکیزه و بلند که سماعین احضار سوزنی بخشد کف دست پر گوشت و نرم انگشتان صاف و راست گوشها متوسطه طویل که
 دلالت بر فرخنده و غنیمت کند و نه قصیر که دلالت بر کمی عقل و علم نماید لیس شریف متوسطه موافق شرح شریف غیر زنده و گنجان فی البدایع ذکی الطبع
 نفیس المزاج هر دو پای مبارک متوسطه سرج المیر عرض که جلوس پای آن محبوب و الجلال در رعایت اعتدال بود هر آنچه خوبی و عیب گویا که از علم قیام
 میتوانند شده همه صفات قدسی سمات جمع بود وقت تقریر مضامین علیه علم میشد که دریای مضامین جوش میزدند وقت قلب گدازگی طبع چنان بود
 که اکثر وقت مواضع از گویا آواز گلگور میشد و آنسکه جوش زد و حلاوت و شفقت و مکرمت بحدی بود که تا حال از خواطر از اموش نگشت
 معانه تماشال شریفین و مشا هره جمال لطیف دار کمال در دندان و مرم خسته دلان بود بار بار دیده شد که مردمان بجالت پریشانی سخت
 حاضر خدمت فی صدر جت گشته و از زیارت جمال شریف همه پریشانی فراموش کرده طماننت و طبع قلب مفت بدست آوردند خوش گفت
 آنکه گفت سه تریو یکروزه در این فکر که کیا چاره به خیال روی انور پس جواب با صواب و سکا با اکثر مردم ظاهر بنیان و پداندیشان بجا
 خود ها گمان میداشتند که نزد حضرت ایشان عمل خیر نهایت مجرب است کار بنین بر جیت عوام و خواص است حالا که این خیال اطل بود با کمال
 مقام تعجب لا رشادی بود که جوق جوق مردمان اطراف جوار دیار حاضر می گشتند و مقاصد خود کامیابی شدند که چه توان گفت ع فکر که
 بقدر همت اوست به حفظ اوقات و غالیف و او را در امور خاندانی چنان بود که گاهی ترک نشد اکثر وظایف حفظ بودند بیشتر کتب غالیف
 وقت قرات بدست نمی گرفتند درین امر نیز ظهور از گمان بود که کسی بر مقدار وظیفه هم مطلع نگردد یا در هم که حضرت ایشان وقت تلفین مرا قهر
 اسم ذات من فرموده بودند که علاوه بر این در اسم ذات هم هر قدر که توانی کن عرض کردم که بچه مقدار فرمودند که معمول روزانه من دو زده هزار
 مرتبه است لیکن شما حسب همت خود کنید تا نامور درس و تدریس غیر حرج نشود از وقتیکه خدمت سجادگی خانقاه شریفه کلامی حضرت ایشان
 متعلق شد سلسله ارشاد و هدایت بدرجه اتم ترقی پذیرفت اشخاص مجتربین و مخلصین صافین شاهدها که هر آنچه ترقیات ظاهری و باطنی از
 ذلت مبارک ایشان بنمور رسید در هیچ عهد و عصر ظاهر نشد اشاعت شرح متین اجای طری حضرت کاطین حل مشکلات سا لکین و تعلیم طایف
 ربابا زمانه تازه بر دست کار آمد افاضه علوم و معارف و افاده نومها سطر و حقایق بدر جا علی رسید و قدر توانی چنان قبولیت عظیم در قلوب خلایق
 نهاد که طوالت نام از اطراف دیار و امصار حاضر شده شاد کام و فایز المرامی گشته الحی کذات مجمع الصفات منبع فیوض برکات صوری و معنوی
 و حاوی اجناس فضل و کمال مرشدی آبابی بود در بخاندان عظمت و جلالت نشان احدی مثل ایشان بر نخاسته یا دارم که بعد سجاد نشینی حضرت
 ایشان در اول عرس شریف بتاریخ بست و دوم ماه ربیع الآخر سه بکنار و سصد و پانزده وقت صبح مجلس سماع گرم بود بسیار کلام بدین مخلصین
 اطراف و جوار نیز تعبیه نام موجود بودند حکیم شریف حسین خیر آبادی نیز شریک محفل فیض منزل بودند بعضی حاضرین را وقت خوش بود
 حکیم صاحب را خمال و فقیر خاسته از قول فرمایش غزل حضرت خواجه حسن دهلوی کردند که مطلع اش نیست که ترا زین شهنشاهی در اقلیم دل رای
 باین خوبی زیبایی باین شوخی و عنانی + همین که شروع کردنشی محمد تاج الدین صاحب حالتی پیدا شد که او شان این شعر فتوی شریفی
 این نفس جان دهنم بر یافته است با بوی پیرانان یوسف یافته است - گویان برخاستند و بحالت وجد و شوق تکرار این شعر میکردند

تا اینکه بم اهل محفل را چنان کیفیت دست داد که بجز گذشتند کم و بیش قریب یک ساعت این حالت ماند و بعد محفل ختم شد و حکیم صاحب زبیر از آن
 طریقت و دیگر حضار مشاهده خود بیان کردند که من بحالت سماع حضرت پیغمبر شرفی مقدماتی جهان قدس سر را بچشم ظاهر مردم که کتشف آن نمودند
 من فرموده که چون که این عین بعد سجاده نشینی میان آنور عرض و این است چنانچه از قول غزل مذکور بالا سرود کنایه شده و چنانچه در بعضی اشعار
 حضرت پرداخته و الحی لکنه که آن شمس بگذشت از جهان این شمس مدنا گمان بد آن عین این عین آن بد از جنون العاشقین بود و حتی اکثر
 نفرات صاحب خدمت نیز از حضرت ایشان فیضها اندوخته چنانچه یکبار حضرت ایشان به لکنه کتشف بر در روز سه روز از حضرت
 محرم شاه مینا قدس سره برای فاتحه خوانی رفته مراجعت می نمودند و عم کرم نشی محمد باج الدین صاحب نیز هم کاب بودند و ساری غصه چند فرست
 بود که شخصی سفید پوش تیز تر مایل آمده و بعد سلام عرض کرد که من از مدت استیاق ملاقات میداشتم الحمد للہ که یکسره چند اموری قابل استفسار از آن بود
 آمده است همه گفتگو کرده رفت حاضرین بگردیدند و نشی صاحب ازین واقعه حیرت بود که این که بود و چرا آمد و چه سخنها پرسید چنانچه نشی صاحب من کرد
 حضرت ایشان جواب دادند و روانه شدند در اثنای راه دیگر سخنان فرمودند که در باره آن واقعه هیچ فرمودند و در مکان رسیده باز نشی صاحب پرسید
 حضرت ایشان قسم نموده فرمودند که شمار آن شخص چرا است آن شخص صاحب خدمت این شهر است و برادر سلوک شهبات چند عارض بودند که از آن
 بمقتضای طلب خود بسیار بر ایشان بود هر آنچه میداشتم تعلیمش کردم الحمد للہ که شهباتش حل گشتند و هم هم ای کرده بود دیگر غیر ضروری دانسته
 رخصت کردم یکبار فقیر حقیر علی الصباح برای درس خود بر بالا خانه حاضر شد دید که حضرت ایشان کتابی ملاحظه می نمایند سلام عرض کرده
 بنشینید فرغ از ملاحظه فرمودند که دی شب بضرورت استیجاب وقت سه نواخت بیدار گشتم دیدم که شخصی زیر بام میخورد غور کردم معلوم شد که این
 همان صاحب خدمت است که در دیات قریب نهر بر راه موافق متعین است چون نظرش از من دوچار شد بعد سلام استفسار حالش کردم در
 جوابش بغایت ذوق این شعر خواند سه نازنین از عشق تو با الله بد عاقله تو بد کرد و مانده هنوز و از من نیز حال پرسید گفتم سه مستم از یاد
 شبانه هنوز با ساقی مانده رفت خانه هنوز گفت سبحان الله تیر نما از من علی است و بوی ساعتی رفت عرض کردم که قبل ازین نیز گاهی این
 شخص حاضر خدمت فیض جت شده است فرمودند که متعدد بار آمده عم کرم نشی محمد باج الدین صاحب که از معتقدین خاص و مستر شریفان
 و اخلاص بودند چند بار بیان کردند که من در وقت بحضور حضرت ایشان عرض کردم که در اکثر کتب تصوف حالات فقرای ابدال بیه ام و از
 نیان مباحک هم شنیده مگر گاهی زیارت نکردم ارشاد شد که چه ضرورت آنچه من میگویم همون ایشان نیز خوانند گفت عرض کردم که ارشاد
 و الا حق و درست است مگر محض برای طمانیت قلبی میخواهم که ارشاد عالی را از زبان دیگر شنوم فرمودند که خیر دیده خواهد شد در آن زمانه بوج
 هر وی بودم و وقت قصد کبری میداشتم که ملائمه آمده گفت که یک شاه صاحب مداند ملاقات میخواهند گفتیم که بیایند بعد خطه دیدم که شخصی
 دراز قد را اندام بکبر من بحالت مسافران و وضع بنجاب آمده قریب تربیت شدند پرسیدم کلینک از کجا میاید چه آمده آید گفتند که جلسه ما همین
 نیست هر جا حکم میشود میروم نزد شما فرستاده مرشدان شما آمده ام بعد سخنان دیگر کردند وقت رخصت دو رو سپیدند که دم آنگار زوده فرمودند که
 باین حاجت ندارم لباسی از قسم کوث بد مید یک موجود بود پیش کردم گفتند این خواهم گرفت بلکه آنچه در وقت شهباست آنرا قابل خود مید
 گفته که نزد من همین است دیگر ندارم گفتند هست و میداشتم هر چند یاد کردم که یاد نمیکند که با منی که بجز این کوث دیگر هم دارم گفتند که از لازم خود
 دریافت کنید اگر شود بد مید لازم خود را طلبیده پرسیدم آن هم لا علی خود بیان ساخت او نشان فرمودند که گفتند بر تو تلاش کرده بسیار و خوب است
 عرض که لازم برای تلاش رفت و بعد قدری توقف یک کوث شالی که در صندوقی پارچه نامده بود و بیاید و در شاه صاحب گفتند که همین است

و برای همین بار بار میگفتم آنرا نزد مردم بسیار عرض و خواستند و گفتند که الحال میوم و باز هر گاه تبدیلی شتابه بکنند خواهند آنگاه خواهد آمدنی الحال
 هر کارها بسیار در پیشان نبرد و دو سه ماه کم و بیش حکم تبدیلی من از فعل هر وی به بکنند آمد بعد رسیدن بکنند و گذشتن هفتیه عشره شاه صاحب بکنند
 آمده چند اشارات متعلقه بخلع ظاهری دادند و فکریه جایز نم آید تا اینکه تبدیلی من به بکنیم بزرگسری شد آنجا نیز بیاید و بکنند بکنند
 دراز و چه دیری پرسیدم گفتند که فی الحال کارها بسیار بپر شده اند که عملت نمیشود و وقت رخصت گفتیم که الحال که نوبت ملاقات خواهد بود
 گفتند که باید دید که چه واقع شود درین سال از من شکی نخواهد بود و خلیان بسیار ازین سخن بدلم آمد بعد دو سه روز تعطیل بولم آمد و حضور حضرت
 ایشان بیایان کردم و مستم نموده فرمودند که او شان خوانند و مانند کت عمده گشته در چون سال حضرت ایشان نیز رونق افزای علی برین گشتند
 و باز با ایشان هم ملاقات گشته اگر چه از دیگر نفر که زمان ملاقات کردید استی طرفه جمال حال آن سال کمال این بود که انهر بزرگ خاندانی نعمتی جبه
 یافتند و آنچه تعریف خلافت آنی که محققین حضرت موفیة رکتب خود تحریر نموده اند همه را مصداق صریح ذات و الا صفات حضرت ایشان آمد
 اولاً اجازت و خلافت مستحق کرامت از حضرت پیوسته بر حق غوث ملت شاه علی قلندر قدس سره الاظهر یافتند و ثانیاً از حضرت
 جدا می و الا انرا در طلب الامر مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره و ثالثاً از حضرت او ستاد زمان جدا می مقتدای جهان مولانا شاه قلی علی
 قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت و الدامید اکرم عرفای زمان مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره خامساً از حضرت سمو المنزله و المنقب شاه
 علی اکبر قلندر با سلی الدآبادی قدس سره علاوه اجازت و خلافت و عطای نعمت هر آنچه یافت و محبت و عطا و کرامت و شفقت و عطا
 و تعلیم موفیة و ولایت بلکه بر ذرات خود در ذات حضرت ایشان از حضرت مقتدای جهان ظهور میست صحاح بیان نیست بلکه از غایت ظهور
 حاجت اظهار اندازد و پیش ازین رفت و در محبت چه خواهد بود که براس نگارش نگار شریفه و تکلیف صحیفه لطیفه حضرت ایشانرا منتخب فرمودند که می
 منشی محمد عالم علی سندیه متخلص شوشی ناقل اند که روزی من همراه حال منظم خود مولوی حسان حسین صاحب منفور بحضور تجلیات ظهور حضرت
 مقتدای جهان قدس سره حاضر بودم و این صحیفه شریفه در فضل انهر فی ماثر القلندر زیر تالیف بود و حال موصوف نسبت کتابت مطالب برین
 تا بجا رسید و که ختم خواهد شد فرمودند که همه مضامین تحریر گشته صرف بیان عشق و ماست آن تا حال بجزیر بر نیاید چنان معلوم میشود که وقت
 معین من قریب رسیده حال موصوف منومانه عرض کرد که حضرت به طوریکه شود تحریر فرمایند ارشاد شد که ازین عشق چه توان شد و چه توان کرد
 الحال کیس این کار سپردگی نوجوانی میدهم و اشاره بسوی حضرت ایشان نموده فرمودند ایشانرا باید که بر مر ازین آمده بنویسند چنانچه عمری
 منشی حسن رضا صاحب بیان میکنند که بعد وصال حضرت مقتدای جهان حضرت ایشان در زمانه وقت صبح جزو کاند و قلم دوات گرفته بر سر
 قالیض الا نور حاضر می شدند و کتابچه همراه نمی بردند تقریباً یک ساعت اندرون مر از شریف مانده و پس می آمدند و هم گفتم و ایسی آن جزو تمامتر
 نوشتاری آوردند و آن کتاب نیز در آن جا بجا میبود بدینطور این کتابچه تحریر شد چنانچه خود حضرت ایشان نیز در دیباچه تکلمه شریفه اظهار این
 معنی بدین عبارت فرمودند که سترگ بخشایشی بجز رفت علی آخره فیقر حقیقگی که این اقدمه تاثل حال قدوه قلندر ان عظام حضرت شاه
 فتح قلندر چنانچه نسبت کرد کتابت طلب مولانا مقصود چنین مگر راست که حضرت قلندر صاحب موصوف را حضرت قطب العالم شاه علی اکبر
 قلندر چنانچه در سیره تسلیم و تربیت میکردند هر گاه زمانه وفات ایشان در رسیده حضرت قلندر صاحب عرض کرد که یا حضرت در بعد ازین
 کدام شخص تربیت و تعلیم خواهد کرد فرمودند که بعد وفات من در فلان مکان نزد شما آمده تربیت خواهم نمود و خاطر جمع دارید چنانچه بعد از وفات
 روح آنحضرت بجم شریف و کماست محمود علی بعد در تربیت میگردانید و الحال تا جمل در زمانه من بعد فرمودند که اکنون برد و نعمت خاندان خود

از شاه جهان پوری بگیرد حضرت قلندر صاحب حسب هدایت حضرت قطب العالم خیر مت حضرت شاه مجا قلندر قدس سرور گفته اند
 همواره آئیند بر موز غیبیه تربیت پذیرفتند با جازات و خلافت سلسله سیمه سر از گشتند انتی و بجز این واقعت بسیار است
 بهفت دریاگر شود کلی ندید به نیست مر یا بان شدن را هیچ امید به باغ و بیشه گریه بود یکسر قلم بد زین سخن هرگز نگردد و هیچ کم به آن هم
 چیزی قلم فانی شود ^{و اگر او میخواست} دین حدیث بی عدد باقی بود + الحال مناسب معلوم میشود که چیزی از کلمات طبعیات و معالجات فیض آیات که
 بطور تحریر یا تقریر به افاده طالبین افاضه مستر شدین از زبان مبارک یا خانم فیض خاتم برود تراویده و نیز این فقیر حقیر چا گرفته نیست
 نگارش یا بنده با بری ستیفین و منتسبین بر گاه عاجبه و تحفه زیبا و تبک بی بهار گردد میفرمودند که بزرگ زادگان را تقوی بر خود در حال
 لازم باید داشت و از ورزش شغال و آواز خاندانی غافل بناید ماند و در امور شرعیه چنان شغف باید که آنها بمنزله طبیعت و عادت گردند و از دنیا
 آنها رنجی و کلفتی نشود و هم برین اختیار و لطف و مغزور نگشت بفرمان کلین جمله از ازم مقام عبودیت است که بر آن مخلوق شده ایم امید است
 که حال شان بصلاح و فلاح انجامد میفرمودند و در ادراغ حق با شکی از اهل حق آن عین توکل و توحید است و اگر از غیر حق باشد و غیرت
 پس هم در نظر باشد آن منافی توکل و توحید است بلکه همین را دنیا و غفلت و جهالت باید فهمید و این مقام منتهیان است که در آن تیر
 و امداد مطلقاً خلافت توحید و توکل است بلکه خود خیال توحید و توکل حجاب است ارشاد حضرت ابراهیم علیه السلام از همین مقام است ان و حجت
 و حقی لذی قطره السموات و الارض الخ و علا و به برین این امر هم فهمیدنی است و یادداشتی که انسان هر چه که شروع میکند تا وقتیکه همین
 عین می بیند و او هم و خیالات و خاص می باشند و قلب را زیاد و پریشان میکنند و بوجه معمولی بودن آنها اهمیت شان را عقل تسلیم
 نمیکند و همین فریب غفلان و بیچاره میماند در بعضی اوقات می نماید که این خیالات مفیده اند حال آنکه چون در واقع هیچ نیند پس مفیده خواهد بود
 عمده درین کار آنست که خیال توحید و هر چه خلافش بخاطر گذرد همه را نفی سازد و آنرا چنین فهمد که بزرگترین اشیا را می باشد و اشیا را جزو غایب
 می افتند و زمین همه را می گیرد و مردم را بقدر استعداد و ضروریات فواید میسرساند و از آن بزرگتر همه پاک است و در نظر همه خاک میفرمودند
 طالب را باید که وسوسه و خصلت راحتی الوسخ از خود دور کرده ماند و بداند که این همه برای دفع کردن می آیند و اگر در فتنه نهاد شواری افتد از این
 یکسو می گیرد و بفهمد که اینها از اصل بیرون نیند که به نظر که ناخوب و بزرگ در جسم می باشند این چیزها بر دل سبکی نیند و نه خیال نفع
 و ضرر اینها کند بلکه بگرد و بطوریکه با دانه هر سمت می و زرد جسم با احسان آنها میگردد که معلوم نمیشود که چرا میسند میفرمودند طالب را
 صبر و تحمل باید در پریشانی و انتشار طبع که این کارش نیست کارش نیاز و عبودیت است و کار مطلوب ناز که مقتضای سلو بیت است
 عهد را زیبا نیاز است و معبود را بی نیازی و باین خیال جمله وسوسه و خصلت را دور سازد و بداند که این همه نیز نگینها از معشوق ظاهر گشته عاشق
 ازین چه واسطه معشوق داند و انفعال است که او خود فاعل است هر چه میخواهد میکند فرض منصبی باید و تصرف و زاریست میفرمودند اصل کار
 درین راه عبودیت است و قلباً و قولاً و فعلاً تابع و مطیع حق شود و از درستی و نادرستی چیزی سر کار ندارد و اخلاق مذمومه مثل عیظ و غصب
 و حقد و حسد و غیره را بر خود راه نند و در دفع آن سعی طبع کند و از خدا تعالی هم بخواه آن دفع آن ماند که دای حقیقی اوست و از کار خود کار
 دهد و قاعده کلیه است که شیطان نزد همان کسی آید که جان و قوی الباه میباشد و کسیکه چنین نمی باشد نزد وی نیز و پس اگر در بیخالت نسبت
 توحید می سے درست خواهد بود و مصلحت زدن خواهد شد و اگر خای است و مصلحت بد پر خواهد شد چرا که مقرر است که رسوم علم تعیین بعد تربیت
 علم باطن الله تعالی امر نفع میسازد که الهی منفی و الا تمام من الله میفرمودند طالب را باید که خود را تابع توحید کند و از خود جدا

بر قلب خوشی ز لید و نه بجز حق بر طبع دیگره دهد و درین خیال استغرق پیدا کند اشعار ذوقی را یاد آید بخواند که این هم سبب پیدا گشتن
 سوز و گداز در دل بی نیاز است چندانکه نیاز بدین معنی است حق بشیر حق و مودت طالب را با بد که در کار خود مانند اید بسوس ذوق شوق
 نگارید اگر بیاید قیما و اگر تنبلی مضائقه نداند که این خیال هم باری عظیم است کاهلی را تا تو اندر خصلت کند که در این غل غلبت مستی و چالاکانی البته خوب است
 و ضروری و ذوق و شوق را کی و میشی لازمی است حسب استعداد و موهبت و مودت طالب ضروریست که تا تو اندر کار خود شاغل ماند و درین کشاکش مشغول
 ماند که فلان امر واقع شد و فلان نشد چه که هر چه هست یا نخواهد بود انهم فی الحقیقت موجود است نه چیز بی پایه میزدند از جای می آید همین علم خودی است
 که در آن گرفتاری میدهد که سع بر نفس خود دست فتنه نداشت بر طبع خود میکند خرام و خود داز دست میزد و حضرت موشی و شایب شدی
 مولانا شایب تراب علی غلذ قدس سره میفرماید که تراب طبع غفلت بین به عالم منصفین کا بدیج به چسبی محکم کی تفری و در جالی بین
 تجاظر باید داشت که در امر وقت در کار خویش ضروریست نگاه این آن و اگر گاهی از نظرش آید از مثل خود با بدین است که درین صورت البته
 نجات از آن ممکن است و در هر امر مقصود منحصراست بعد انصرام امر متعلقه ضروریه یقین وقت در یاد حق بکشد که این البته بلست و نه هر چه هست
 بر سر خواهد بود و این شعر مندی بعد همچنین ارشادات اکثری خواندند که تلمسی من کی چوتی که کسبون نه لیتی چنین با آهسته بگر بکنان که
 این درین + یعنی خواهم شات طبیعت چنان اند که از آنها کله سکون نمیشود و بجز حصول پریشانی قلبی و درو شب هیچ فائده حاصل نمیشود
 همیشه در طلب ابتدا اکثر خوبات موحش و پریشان نظری آید و در پریشان میکنند پیش چنین میشود که آنچه نکبات و پریشانی که بر عالم نازل
 میشوند انعکاس آن بر مصلی او و یا همی افتد از نیو جبهه و شایب در حالات خود فتور بر مرکب بگردانند و در بعضی نسبت است که خیال او حیدر مشرق
 کرده بپندارند که وحدت حقیقی بکار خود است هر چه خواهد کند بار آورده محبت و قضا حاصل باید کرد نه خیال خود در این و آن کردن چرا که خود چه چیزم
 و خود را بشم چه اصل نیست که خود میکند خرام و خود داز دست میزد و چندانکه این مشغولی وسعت خواهد یافت امور یکی در الحال بود هم فهم می آید
 مفهیم و معلوم خواهد بود که بدین سبب البته باید که سع اندرین راه کار دارد کار بود و جمله منتشر و پریشانی هم دفع خواهد کرد و همیشه در طلب را
 باید که در امور گذشته و آئینده خیال خود متوجه نکند بلکه موجود را داند و فهمد که گذشته خواب آئینده خیال است با همین راه نسبت دانست که
 حال است و با و اگر در ذوق و شوق کی درک شود بداند که این تغییر و تبدل از لوازم نشاء اناسوتی انسانی است احراز از آن گویا خود را در خیال
 فصل عبث انداختن است در انسان خاصیت نماده اند که در هر طرف که متوجه میشود رنگ کن میگیرد از اینجا گفته اند که عاقل نیست که انگار
 لایعنی را بخورد راه ندید همیشه فکرها الملی ماند و نه در هر سبب که خواهد افتاد بنده آن خواهد دید در عالم زنده همانست که طالب گیر گیر نباشد و نه
 بسوی کار و بار عالم نظر کند بلکه همیشه در خود متفکرا باشد و نظر بصیرت بر قلب خود دارد در این عالم که این نظریاتی بکار خواهد آمد همیشه در خود و با بود
 عالم بین حرکت و سکون قلب است هر گاه که قلب متحرک میگردد عالم پیدا میشود و هر گاه ساکن میگردد ناپدید میشود چنانکه هر گاه چشم کشاده گردد عالم بقا
 این بطول و عرض دیده میشود هر گاه چشم بند کرده شود اینهم غالب میگردد و طرفه دیگر در هر چه صورت متعدده نظری آید و همون حجاب خود میشود
 قطعا ذات را بتفرنی آید که در آن عالم و این صورتها قائم اند چنانکه تسبیح که انسان در انهای دیده داشته که همه آنها با نظم انسانی بیند این
 طرفه بی عقلی نسبت خدا حق تعالی در همه موهبت و مودت طالب را با بد که هر چه از مرشد خود بشنود حتی الامکان بر آن عامل ماند و در تمسک نکاسل با متارک
 نکند و درین خیال فتنه که استعداد انا قص است ما را هیچ حاصل نخواهد شد که ازین خیال نفس شیطان را با وی انس بگیرد و بخود می کشد
 بلکه اندکند نقصان استعداد است و نقصان را هیچ دخل در داده قابلیت حتی است بلکه در قابلیت هم داد حق است و تا تو در دل ازین خیالات

تفصیل خالی داشته از خود کار هر دو تغییر و تبدل در حالات ذوق میشود و انسان بر یک حال میماند اگر چنین بودی پس میان انسان
و فرشته فرقی نماند این همچو بادهاست مختلف اند یا اینها هر کار داشتن چه ضرر و چه سود و غفلت تو حیدر اینهاست تو خد خیال با بد کرد
که ازین بار غفلت نمی آید اصل نیست که دوست چنانکه عزیز میباشد غم و نیز عزیزی باشد که هر چه آید در دم غیر تو نیست یا تا توئی یا خواهی تو
یا بوی تو نیست تو خد خیال تو حیدر جان در دل سخام ده که خیال تو حیدر در تو حیدر که در تو که تفرید اهل وحدت در اصل همین است
و در دم شو که تو حیدر این بود تو که شدن مکن که تفرید این بود هر دو از یک شکل است ای استفاده از علم القیاس کم شدن خود است محقق علم
و بعد آن باز آن علم را عین معلوم کردن یعنی این دومی خیالی مرتفع شود پس این امر وقت اگر بطور حفظ مراتب است بسیار عود و اگر چنین نیست بلکه
در مراتب خلط است پس هیچ نیست و از پس جز کشاکش و پریشانی تھیب نمیشد مثلش اینک خداوند عالم در انسان نظر نهاده است که با وصف و ذوقی
یا همه در همان یک گوشه خاص است پس اگر انسان با وجود باطنی همه باشد بسیار اعلی است و چنین میشود و در این مثال در انسان چراغ آید
که کیف از فضل در کم خداوندی همین نوع باید داشت که آنجا در این نیست و نه امید در این اگر رسوم علم تعیین مرتفع شوند سبحان الله که عارفی نام
حضرت مولانا بر روی همین طرف اشاره کرده اند که سه مرگ بعدی که در نوع شوی با مرگ که در گذشته شوی با مرگ که در گذشته شوی با مرگ که در گذشته شوی
در ویشی چیز که برتر از آن است از آنکه حرام نیست و این فعل بسیار ویش با مخصوص بمنزله مرض جنام است باید که ازین حیوان ترسد
از موت خودی نیز میفرمودند طالب را باید که همیشه خیال خود موافق این شعر دارد مقصود از آنکه بعد و تخیل تو باشی با مقصود توئی که تخیل تو باشی
بیکدیگر در عالم میشود مقصود از او انتباه غافلین است پس هر که متنبه شد سبحان الله و هر که تشکر گشت باقی تشکر کسی سوره است که از حرکات و سکونات
و کسی نداند که وی مست گشته میفرمودند که عشق چینه لطیف دامنه شریف است و تقصانانیکه در حالت تو حیدر معلوم میشوند همه بدو عشق
دفع میگردد چه خوش گفته است نظری است چند از موزن بشنوم تو حیدر که میزبان کو عشق تا کی سونند شرح خلاف انگیز را پنهان است هم خوب گفته
در دست گش دو انوا کچین آچھا ہوا لہو اچھا و عشق امر و جدانی است که در بیان نمی آید و در تعریفش هم بسیار شکل که عشق
بیربطی شیرازہ اجزای او پس هر گاه که او اس بجا نماند تعریفش که بیان نماید میفرمودند تو حیدر کج پریشانی و انتظار بر بی طالب تو حیدر
که نتیجه یعنی چنانکه حصول مقصودی باشد یا بد که بدگمانی را بخورد راه نهد اگر چه در شریعت مواخذہ بر خطا بدنی باشد تا وقتیکه واقع نشود و اگر
فی الخیال مرتب نگردد و اگر ازین بدگمانی التبت نیست که گمان نیک دارد و تا تواند عوارض جسمانی را که عبارت از تعلقات و مقصیات جسمانی اند با تعلق
روحانی خلط نکند و بکار خود مشغول ماند این ذوق و ذوق بن دینوی را هیچ نیندیشد و سعی کند تا موافق این مصرع حال خود دارد
اوس بت سے لوری دم آخر تکلی میفرمودند طالب را باید که دل بیار و دست بکار دارد و معانی این مقوله چنین فند که گرفتاری انسان
در تعلقات بتعلقش و لیت بعضی آنرا سبب قوت و نمود خود میداند پس هر که چنین میداند در عقبی است و بعضی خود را مجبور میدانند
و میگوند که ما را آلودگی باینها لایبی است چنانکه مخدومیم این کس مغرور است و بخت خیال میکند که طعم در اویم هر قدر که در روز خرم کرد وقت
شام مزدش خواهیم یافت و بعد خوردنوش خواهیم کففت و آسائش خواهیم یافت این کس خودی پرور است مگر فقیه و کسی خیال میکند که
این تعلقات بر جا بیدار داشت گردان آنهاک بناید و روزی آنهاک با نجا بهتر است که در آن است موافق آن لعل نیز اگر در آن مرد فهمد و عمر
است معارف آنست که بدانند که این تعلقات شور شمل حزن ازنی اند ما با دشان همونقدر تعلق زیباست که چند آنکه عاشق را با ناز و کوشش
معتوق خودی باشد که از آنهاوی مخطا ضرور میباشد و لطف می آید بگر یا اینهمه عاشق چیزیکه میباشد طالبش بماند این تعلقات و حرکات

حرکات معشوق میدانند خود معشوق که وی بوجود فتنه اینهاست و خود ذات شریف دیگرست فعل تحقیقی همین فتنه را باید دانست و فعل هم
 همین است و تحیالات و خطرات دیگر همه تحت اینست آنها را تا این فتنه رسایی نیست و اگر باشد پس فتنه با ایشان است معنی
 اصل میگرد یعنی خیالات و خطرات هم باطل است آنچه شریک فتنه میگردد در اینها همان فتنه است که در خیالات دنیوی و اوقی بسیار میفرمودند
 طالب باید که در التزم صلوة مستعد باشد از وقت قلب زد و خشت کند بزور خود را متوجه بوسه ساخته ادا کند اگر فتوسه واقع شود و فغیاض کرده
 طبیعت را بان خود سازد و کمالی را تسلیم کند و اگر کمالی آید پس همین قدر که چندارش بدل بنیاد دارد کانش بخوبی لا اسله و علامه آن در دیگر امور دینی
 هم مستعدی کند که این منافی توحید نیست و اشیا مذکوره مقتضیات نفس اند بر اوقات خود خواهند بود و خلقت انسانی بیکار نیافریده شدت
 میفرمودند در این عبادت است از نیک ظاهر خود در امور دنیا معرفت دارد و باطناً خلقت از آنجا که بان باز دارد و تا تواند در کیفیت حقی خود
 ترقی جوید که همین مال کار است میفرمودند طالب را چند اندک دلای خالص با مرشد خود خواهد بود و بقدر زودتر انش ظاهر خواهند شد که
 باین نسبت باخاصه سریع التاثر است میفرمودند طالب عبادت را اکثر این خطره می آید که من تا کاره منضم و از من بیخ خواهد شد معلوم نیست
 که انجام من چه خواهد بود و این خیال چندان محتمل میشود که محتمل از وظایف طلب هم عاجز میشود بلکه اکثر ترک میکنند پس باید که بر این طرز
 کند که من بهر طور که بودم یا با هم هم از حق مستعد بودم و محتمل از قاعده نیست که هر که خراب حال میباشد همان قابل تربیت و تعلیم میشود و در
 تربیت یافته وصال میسر و در حاجت تعلیم و تربیت بی باشد اگر چه خراب استیم اما خود را بدامن مقبله است ایم که کارش نیست هر که قبول میکند
 در وی بهر طور که میخواهد تصرف میکند و مردی عبادت از همین است که خود را بدست مرشد سپارد و باطناً با ادب ماند سرحدی در فرائض و عمل
 بشود و در تعلیم احکام متوجه ماند و پس مرشد او مرید مشوره گم شود و در هر چه متعلق خود باشد رای دهد که چنین میخان باید کرد و اگر چنین کرد دلیل
 پذیر هستی و دست سع کاین دلیل هستی وستی خطاست یا سه روز اگر رفت گورما باک نیست با تو همان است که چون تو پاک نیست با
 کارهاست متعلقه ظاهری هم کند نظر الباطنی نگاه دارد که بجز محقق جانب گیری زود خطرات فاسده اگر آیند آنها را باین خیال دفع سازد
 که این همه فارق از مقصود اند و موصل بوسه پس چند اندک این علم خواهد ماند تا بقدر خطرات مرتفع خواهد شد تا تواند خیال آید که در هر چه
 اینهاست هم وارد که بسیار نافع است میفرمودند طالب را از طلبگانه سلون اختیار نماید که در وقت مجلس و ملاشی باید ماند اگر چه
 نادرستی معنی بیخیزد نشد و در مطلب جاری داشتن چه کم که در همین ذکر و در توجیه عشقی و حالتش نیز حاصل خواهد شد و نیک
 اگر خیال کم استعدادی آید در چنین دفع کند که این نقل استعداد بلا توجه مرشد دفع شدنی نیست بر عفتش موقوف است هر چه چون همانا سر
 مصلحت خواهد دید و غرض که درین لطف باعی خود داخل ندهد بلکه فهم که من خود را بدست که داده ام دی هر چه خواهد گفت عییر با هر چه
 کند عین عنایت باشد با باطنی ادا فوس بر خود کردن نیز لازم بود و در ذل افتقار بشریت است منافی طلب نیست با لطف مستعد
 بر عنایت و گرم خدایانده در دین نیاز سرگرم مانند که میسر از کفر ایمان عرفانی و که هم کفر و هم ایمانش تو باشی میفرمودند
 طالب اگر عزمی با جویسته عین آید از آیه توه خواش مطلوب داند و وی را از زبان بردارد که سنگ و در کسوت بلیه زودش بگفته بر صورت
 مجنون آید با و اگر در ذوق و شوق تصفیه خیال کند از کار خود کار دارد و بداند که این عشوه نایه معشوق اند که گاهی چنین و گاهی چنان بیانشند
 میفرمودند طالب را اگر محال سلوک کلمات و تقریرها واقع شود خیال کند که طبیعت از آنها بر دارد و بگفته این همه مفقعات غیریت
 اند و تعینات و حالاتش اگر بغیر دیده شود پس حالت طالب صادق همین می باشد دفع شده نشد چندان دشوار نیست بشرطیکه در همه

افزون نباشد اگر طالب بر مشیت است و در همان بهتر است بلن قایم ماند که سه کوبین را چه غلبین این بهتر و رفیقتر بود و اگر طالب غلبه
 کند بر مذهب یا نیمی در طریقت هر چه پیش آمد گذشتن از نیتیم با کعبه دیدم نقش با سینه و آن نامیدش میفرمودند طالب اگر وقتی صورتی
 بد نظر آید لا حول چند بار خوانده بزم خمر نشد قایم کند که بگوش هم دفع خواهد گردید بجانانه صبر تمام بد پریشان با شفته خاطر نشود بلکه خیال کند
 که سه بهره گوید که خواهی جامی پوش با من اندازت شد می شناسم نظر بقدر قامت معشوق توان داشت ز بر حرکتش اگر چه آنهم در وقت
 میشود هر چه میفرمودند طالب را باید که گاهی از یاد غافل ماند که اصل لاصول همین است اگر دوران خطرات آید از آنها نیز سر گذارند در روزی که خوب
 دیدم که بحضور حضرت خداوند نعمت مرشدی و مولای شیخ اکبر مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره حاضر ام عرض کردم که از خطرات و خطرات
 بسیار آسید میفری و پریشانی میشود آنحضرت متبسم شده فرمودند که دل خانه خداست نه خانه شما در آن نیک بد بزمی آید بیایند شمارا با دشمنان
 چه کار شما نیست که در از خرف خاشاک پاک از بد چنانکه حکم است باز اگر بیایند در آن شمارا چه اختیار باید که شما جا رو ب ذکر بدست گرفته
 فرغ کرده باشید پس ذوق این ارشاد بی اختیار را از خواب بیدار کرد و تا چند روز ذوق آن قایم ماند همیشه **موسیقی و در طلب باید که هر آنچه از مرشد**
 خود شنود بر آن کار بندد و طالب نتیجه آن نماند که نتواند پندیده حق است نه آن عمل دوران عمل مصروفیت هم کند که این سبب است بجهت اسباب
 و در عالم اسباب بر آن هر فعل خواه آن فعل قلیل باشد سبب بودن ضرورتی که آفرینش سبب بکار نشد بر همین طوری یاد را هم سبب یاد معشوق
 مرعاشق را دادند حضرت مرشد مرشد شاه محمد کاظم قلندر قدس سره میفرمایند که که دیا او مته بولا کاظم با جان که هوت انانای بود
 هم گمن سده تیر کینه چو پتین سده کینه پهاڑی بود یعنی این خیال کن که ناخبر توئی گیریم یا ترا یادی کنیم بلکه اولاً ما ترا یاد کردیم
 زان بعد ترا یاد کردیم یا در کون حاصل شد که قول حق تعالی است فا ذکر و الی ذک و کور این فراموشی یاد اگر بغور دیده شود یاد گماننده است
 چرا که ازین هر گاه پریشان خاطر میشود نگاه شکوه و شکایت از ما میکنی پس اینهمه گویا بنوعی یاد دانه تست که فراموش کننده یاد او این معجزان
 وجدانی است که باندک تامل مدک میگرد **موسیقی و در طلب را باید که در هر حال بجز از حق از چیزی خوف و خطر نیارود تا خدا در شستی**
 ماگر نباشد که مباحث با ما خدا در کیم ما را ناخدا در کار نیست و او هر کار که دلچسپی شود انگار و تدابیر اجبی که ضروری یاد کرد که فرض منصفی خود همین
 قدر است باقی فاعل حقیقی حق تعالی است هر چه خواهد کرد همان خواهد شد **موسیقی و در طلب را طلب شرط است چندانکه در طلب صدق خواهد**
 بود همانقدر اثرش زود ظاهر خواهد شد باید که تکرار کرده باشد جمله عنایات الهی و مرشدی بروقت خود ظهور خواهد کرد که الله تعالی محنت کسی ضایع نمیکند
 ان الله لا یضیع اجرا لمحسین در کارخانه الهی بماند طلب کافی است که رحمت حق بهانه **موسیقی و در طلب را اگر سجالت سلوک بد مزگی**
 طبع و از حالت اولی اتزل منهوم شود آنرا سبب تکیفات خارجی دانند از وجه دیگر در خیال هم از یاد غفلت نکند و از نیک بد مزگی کار نماند
 که کار طالب خود در یاد مطلوب توجه داشته است و از کار یافت و رضای جوی و سه ازینجا گفته اند که السعی منی فالانصار من الله کار عیودیت
 سوالی است و شکر که دهنده کرم دریم است حضرت قطب الارشاد عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر قدس سره میفرمایند در سن کا موهنه
 کمان چو ناگون بودی جن او زمین همه نیارے ذبی عرض رکعت کاظم با پری زمین دیو اپنی دوار سے زمین افتادگی چیر نیست
 که روزی از روز و ازه تا اندر و سخا نخواهد رسانید در این گناه و گستاخیت بلکه اینهمه از فور محبت است عقل راه و مدخل نیست
 بروای عقل نا محرم که اشب با خیال و چنان خوش خلوت دارم که من هم مستم محرم **موسیقی و در خیالات و لو هات فاسد اکثر الضیف**
 قلبی آید برای دفع آن باس نفاس مفید است مگر التزام شرط است که هر گاه عمل بالترام میشود نتیجه آنهم توقع میگردد و اگر با اینهمه

نتیجه بلا عمل و در این عنایت بی سبب محض است کاسب نمی پذیری چنانکه انسان هست بهمان طور ابتدا در نتایج هم بلی بریت میفرمودند
 دفع خطرات فاسده این خیال بسیار خوب است بمیندیشد که اینها فانی اند چنانکه باد مخالف هر گاه کمی وزد از او کیفیت ذری بوقت مسیبا
 میشود و باز جو میگردد بهمان طور همین باد با قلب مس میشود و بعد از خود بخود دفع میکند و در همه خطرات دفع خواهد کرد و انتشار الله تعالی اما عمل شرط
 است نه اینکه یکبار خیال کرده بگذارد **میفرمودند** و تم تقید بصلوة پنجگانه که پیشین و مسلم فرض است نیز برای حفاظت از خطرات بد اثری تمام دارد
میفرمودند طالب رایا بد که اشتغال به پاس انفس بر خود لازم دارد و نماز هم بیایندی اداناید که حکمت و فوائد بسیار در آن مضمر است
میفرمودند که تعلقات دنیوی از جو ششهای ظهور ازنی اند که همچو اجاب صفات را با نیرطف و آن نطف میگردد اند اگر بر خیال صبر و شکر
 کرده شود بهتر است که دست دارم گری را که بکارم زده اند تا کین همانست که پیوسته در پی تو بود **میفرمودند** هر چیز
 تا وقتیکه کمال نمیرسد سبب آن انتشار لاحق میماند و چون بتامی میرسد انتشار هم دفع میگردد و همین حال جمله از زود بود است و در همین نادانی انسان
 گرفتار است همین با خلاصه دنیا داری و غمخواری و وفا شعاری میماند حال آنکه این پنج نیست در این همه معنی بودن تمام کائنات انسانی نمیشد
 شده است این هم سرسرا نغمی است و این کار و او ایها با لکمی بکار و همین نام است که درین مصرعه مراد گرفته شده است رع من بدم من
 اسیرم و اس من با خدا محفوظ دارد **میفرمودند** توجه بعبادت از آمدن جوش و خیالست بدل که خود بخودی آید و بسببش معلوم نمیشود و آن بمنزله
 مفهوم است که تا متر شو میماند و هرگز بفرمی آید که بصیت دل را صرف از دست تعلقی میباشد آنجا تعلق چه شود رسائی عقل جز وی همین قدرت
 که در نفس سرگردان و حیران ماند و لذت یابد مگر حقیقت لذت نفهمد چرا که فهم در امور محدوده کار میکند و اینجا به حدست نه غایت که فهمد و کند
 و گوید و اگر بالفرض گوید پس چه گوید و تا کجا گوید این مسئله صرف وجدانی است و عرفانی از اینجا گفته اند من عرف الله کل لسانه جوش تفسیل این خیال
 دارد اگر تمام باشد پس اختیار از کجا آرد **میفرمودند** کاهلی بد چیز است تا نواند ویران بخورد راه نهد بلکه همیشه خود را یکایک شغول دارد در آن فایده است
 یکیکه تا تمام جوارح و قلب در همان کار مصروف میمانند و خطره بد و نیک می آید و بعد فراغت بر کار انجمن کمال میشود از آن فایده اینست که هر گاه
 کار درستی جوارح و مصالح ذاتی خود کرده آسایش یافت در انحال کچه از نفس شیطان کار میماند زیاد تر خطرات در تنهایی بیکاری پیدا میشوند
میفرمودند که راضی رضامان خوب است و همین خیال رضاست و رضایش جمله امور را کانیست اصل نیست که در یا با وجود خوشی در
 خوش نپردازد که این کشاکش با اوست **میفرمودند** که یکبار در خواب شخصی از من این سوالات کرد اول نیک با بصیت دوم عافیت بصیت
 سوم عارف که میگویند چهارم اخلاص بصیت گفتم که بلا در اصل غفلت است از طرف بیالی و عافیت عبارت است از سکون دل با حق و عارف
 کسی است که دل و پرا سرخه تیره نسازد و هر چیز از دست روشن گردد و اخلاص عبارتست از نیک کالی را کرده خود نه بیند و نغمه باز بوسه گفتم که
 بزرگ خوب گفته که پدر طبع شک کردن است در امر مفرد و در زمان بر قسم اندیکه امر دوم علما سوم فقر هر گاه که امر تباها میشوند معاش و در کتاب
 رعایا تباها میگردد و هر گاه علما تباها میشوند طاعت و روش شریعت تباها میگردد و هر گاه که فقر تباها میشود عادات خلایق خراب میگردد و تباهی امر
 از ظلم میشود و تباهی علما از طمع و تباهی فقر از ریاضت **میفرمودند** که آزادی آنست که مقید علی نگردد که انقباض انبساط هر دو حالت فانی و
 آنی میشوند تقیید به ایشان چه ضرر **میفرمودند** که میان کثرت و وحدت همان نسبت است که در وقوع چند امور در خوش در یک جای شود که
 امور متعدده می باشند کثرت یک میشود پس وحدت بر حال خود است و کثرت بر حال خود از کثرت وحدت باین طور شده و از وحدت کثرت
 باین طور پس آن مسرت توحید است که از هر دو بیرونست و وحدت را وحدت و کثرت را کثرت دانستن تفرقه مراتب است پس معلوم شد که

اندازه و هم خیال خویش صحیح و تاقیام تعیین ناسوتی همین رقم که وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است و تقدره مراتب نگاه داشتن ضرورت است
 به همین وجه سلوک سهل است و در نه راه سخت که بجانب الحاد و زندقه میکشد جای میفرماید هر مرتبه از وجودی که دلمه د با گرفتاری مراتب یکی از مرتب
 میفرمودند طالب با پای که محاسب نفس خود باشد در هر چیز دیدنی باشد یا نوشیدنی یا خوردنی یا پوشیدنی اگر قدر است تعلیق بیان باشد فی الفور
 بدیگری بعد و خود را از دیدن یا ذوق بسیار بر کران دارد که ما شتک عن الحق فهو صمدک میفرمودند که قلمی که باعث آن قناعت و
 تقوی باشد از قلمت و تفرقه برای خیرسان حاصل است ممتاز است اول صدق الفقیر مخفی است دوم فشا کاد الفقیران یکون گفته است
 حضرت مولانا رومی میفرماید سه قلمی که آن از قناعت و زلفا است با آن فقر و غلت دهان جداست میفرمودند که موت کامل
 و اصل مرگ صوری جسمی نیست بلکه مرگ باطنی است که نفس را در تریغ مجاهده کشته شهید معتبر در آن جهاد کشته جهاد اکبر کشتن نفس است پس آن کشته و شهید
 الهی کشته شد نفوس را از آنده است او را شهید اکبر خوانگفت که مرگ جسم در کان غیر مرگ نفس و جان است میفرمودند که فقره بزبان هست
 آوست آنکه که بجای پیرا با این عبارات از عرفان و وصول راه حق است که چیزی در این جهان لذیذ تر از معرفت نیست پیرا در هندی چوب را گویند
 که از آن انبوی فشانند مراد از این جسم است که اگر این جسم را بقوت ریاضت و مجاهده فنا کرد انداز صورت پرستی خلاص نیاید و نه بله قناعت
 رسد حضرت مولانا رومی میفرماید سه صورت سرکش گدازان کن برنج با تاپه پستی بر آن وحدت چون گنج با گرز صورت بگذریدانی در دنیا
 جنت است و گلستان و گلستان با صورت خود را شکستی سوختی با صورت کن را شکستی آموختی با بعد از آن هر صورتی را شکستی با
 هم چو حیدر باب خیر بر کنی میفرمودند که طالب را در افزونی طلب و ارادت بسیار باید کوشید و حتی المقدور در قیسه از دقایق مشربیت فردگذاشت
 نباید ساخت و در معنی آیه که میگویند عن اقرب الیه من جبل اوردید میفرمودند که من قریب تر ام بسوی انسان که همان هویت من ممد اعتبار
 تعیین است از برگ کردن که مایه امتزاج تعیین با آن هویت حقه گردانیده شده است زیرا که این برگ تعیین آخر تعیین کننده آن هویت نیست
 پس این برگ نباید تر و بسوق تر بر آن هویت آمده و این ظاهر است و پاک از گرد و زنگار فیه میفرمودند که در معاملات خلافت عجلت نباید
 نباید بلکه هرگز مجاز کردن منظور باشد و در کتب تصوف اولاً سابقاً سابقاً تعلیم باید کرد و تلقین از کار و اشغال سلسله نیز باید نمود و بعد هر چه خواهد
 چرا که این امور چند آنکه تعلیمای خلافت درست و استوار میشوند آنچنان بودی نمیشوند بلکه بعد عطا خلافت بوجوه رشد و ارشاد لازم منصب
 عدیم الغرضی میشود و بعضی مجاز مجبور و معذور میمانند چرا که وقتی از مشاغل خانی نمی یا میفرمودند که تا تو اندر معاملات خود را صادق و اذ
 خواه با حق باشی با باطلی که این را در سلوک دخل تمام است چرا که از اختلاف معاملات بدل خطیان و وسواس بسیار پیدا میشود میفرمودند
 صفای ظاهر چنانکه تو اندر کلامین شعر صفای باطن است حضرت مرشد شاه باسط علی قلندر قدس سره بحضرت جد جده شاه محمد کاظم قلندر
 قدس سره وقت لوطی اجازت و خلافت فرموده بودند که در صفای ظاهری نیز باید کوشید که این دلیل صفای باطنی میباشد فقیر حقیر میگاید که
 خود حضرت ایشان درین امر اهتمام تام میفرمودند و حتی المقدور چنانچه حرکت او دو گنده را بجای دیدن پسندیدند بلکه اکثر اوقات برین زجر و
 تو بنوعی نموده میفرمودند از خواص نفس است که انسان را در یک خیال و خیال میگرداند بلکه از خیال بجای میکشد بجز دو مقام که در آن
 البته قائم میشود یک در نظاره صاحب جمال خواه زن باشد یا مرد دیگر جایگاه طهر لذتیه میباشند آنوقت نفس ازین هر دو بیرون نمیرود پس
 ساکن است باید که بجز یاد حق نفس را بجای دیگر راه نهد و چندان کند که همین بلکه نفس گردد تا انا با رنگی و لواگی بدر آمده به مطمئنی در آید میفرمودند

که سی باید کرد تا حق از حقوق العباد فوت نشود و تا تو اندر راه اکران مس عجلت کن و انتظار فرج نکند که وقت سیف قاطع بجزایات مجمع است
مستحق از تعریف و توصیف بود شرح اوصاف کمالش امری و شوا و غیبه شکران و نادره کار است هر آنچه نوشته شد بمقدار رسای فهم و ادراک
خود است نه موافق بدلیج و در تنگ آن کثیر المناقب هر که دیده است خوب میداند آنقدر خوب که نمود آن ذات جامع الکملات ابتدا بصورت لاله
گشته نه موافق آن سه دور واقع شدند کیفیت دور اول و او وسط با اندازه معلوم دید خود نوشته چون همان دور اخیر رسید اکثر اوقات این شعر بر زبان
قرص نر جان میگذاشت سه تکبیر صرف رضا جوئی و لها باشم و فرصتم یاد کردی پس هر چه در ایا شتم و میفرمودند که الحال بوجه بچشم آیند در وقت
مهلک رخسار بدین هم نمی باهم معلوم نیست که مرده آن مراد می نموده و چنانچه در مای آیند بعضی اوقات از حاضرین با اختصاص لمبج خوش طبعی لطافت
میزبان میفرمودند که نگاه کنی جانی به جسکو لینا بود لیل بعد میفرمودند لاجل لاقوه الا با ما که گفتن میخواستیم و چه گفتیم شما ازین قول ما دیگر نفهمید
من موجودم و خواهم ماند با اینهمه سرج و کسل طبیعت اکثر اوقات لاجل میماند و آنرا بر حرج اوقات و غیر انحراف معمول کرده میفرمودند که این سخن
جایزات حق آنکه سبیل مستعد و میرسد و چون که ندان ما اکثر افتاده اند بنیوج در غذا مضغ کم میشود و از صفت مضغ کامل میگذرد و این چنین حالت
کسل مغیره اکثر بوجه قوت معده پیدا میشود اگر کسی درباره علاج میگفت بچشم میفرمودند که این امور بسبب انحراف چندان علاج پذیر نیستند
اینها شدنی اند ضرورتیست که باینقدر کسل طبیعت علاج هم کرده شود در راه رمضان المبارک سه نیکه از سه صد رست و سه سحری بتلخیص روز
ماه وقت شب دفعه در در قونج غرض گردید و بنیابت اشتداد پذیرفت حکیم عبد الحفیظ صاحب کاکوری علاج نمودند که در سبب پیش زفت با آن
قریب صبح در کیفیت شدت گونه نخت پیدا شد چنانکه کجواب رفتند بعد بیاری اگر چه ضعف بسیار معلوم میشد لیکن کیفیت در بسیار که گردید و اهمیت
آهسته به نفع گردید لیکن اکثر وقت مزاج پس میفرمودند که تا حال طبیعت خوب جاق نیست و طعام نیز بخوبی هضم نمیکرد و پیش هضم معلوم میشود و کولت
تسکته اند طعام چنانکه باید مضغ نمی یاید حکیم صاحب نهنجوزارش تجویز کردند از نهنج لفع معتدیه حاصل گشت تا آنیکه از سبت و هفت ماه شوال اکثر
سه روز کور سلسله عکالت مستقل گردید اولاً تب لرزه آمد و بد مزگی ذالته قدم رغبت طعام و غیره هم لاجل شده سه چهار روز استعمال ده شش
شد مگر لفع نداد مجبوراً حکیم صاحب مسلمات تجویز کردند از آن خراج مواد صفراوی شد و تب هم مفارقت کرد و خیال آنکه الحال صحت است
و بجز ضعف امری دیگر باقی نگردید و گونی بخت شومی قسمت راجع علاج که بعد یک هفته از مسلمات باز تب شدید آمد و چنان کرب شد که
گویا مصداق النکاح شد من الموضع صادق شد این بار صرف تب بود و علاج سه چهار روز کرده شد مگر بسبب عدم ظهور نفع رجوع
بجکیم عبدالله با سبط خان صاحب تصویری تلید حضرت ایشان که پیشتر یکبار معالج هم مانده بودند نموده شد و نشان نیز بعد انفکاک سه چهار
روز و عدم حصول نفع تجویز کردند که اخراج مواد سبز مسلمات سابق بخوبی نگردیده ازینوجه تب مفارقت نمیکند درین اثنا ماه دیگر آغاز
گردید و حکیم عبد الرحیم خان صاحب که از مریدین سخن خادین خلعین بودند از ضلع سستی خبر عکالت شنیده حاضر گشته و بعد معاینه
بنفس مفارقه در نشان نیز در اکثر امور از لای حکیم صاحب مسبق الذکر اتفاق نموده تجویز کردند که مسلمات شربت در داده شوند حضرت
ایشان فرمودند که خبر هر چه مناسب شود بکنید اختیار است لیکن تا عیله منعی اگر لوقف کشیده بهتر باشد که درین مدت نفع ناده هم بخوبی خواهد
گردید و از عین هم فرودخت خواهد شد یوم عید اضعی واقعه عجیب پیش آمد که وقت صبح معمول و نوانه حکیم صاحبان برای معالنه بنفص حاضر
شدند حضرت ایشان چارپای شریف تراب بودند و از حقایق و معارف چیزه میفرمودند هر اجمال حکیم صاحب خواستند که بعضی معالنه کنند
حضرت ایشان اولاً دست است دادند بعد دست چپ و نشان بر معالنه بنفص دست چپ متعیر دم بخورد گشتند بعد اندک توقف

حضرت ایشان تبسم فرمودند که فی الواقع با زبانه نینیز چون که در قلب من ضعیف است بدینچه اکثر اوقات حرکتش در کف میگردد و حکم صاحب
عرض کردید که من اینوقت سخت پریشان گشتم که اینچنین حال است و چرا حرکت نبض محسوس میشود باز او گفتان بعضی دیدند در حرکت یافتند که بطلان شده
متعجبانه گفتند که من تا حال نبض کسی را چنین اختیاری نیاورم اینرا که امارات ولایت و کرامت آنحضرت چه انکارم روز دومی مسهل
شد دوران اخراج ماده صفراوی گردید و طبیعت هم قدرت چنان گردید چنانکه خود فرمودند که ضعف اگر چه به نسبت روزها سه گذشته زاید گشته
و طبیعت چنان است تبارج نیز دهم باز مسهل شد آنروز هم طبیعت نسکفته ماند که در اختلاج شد مگر بعد اجابت دفع گردید حکم صاحب گفته که این
کیفیت بوجه بیان ماده صفراوی محسوس شد در مسهل آئینه تدارکش نیز کرده خواهد شد مگر سبب یادی ضعف در مسهل و قهقهه یکروز داده شد
تبارج شانزدهم مسهل سوئی شد آنروز هم مزاج پشاش ماند مگر بوجه زیادتی اجابت ضعف زائد گردید حکم صاحب گفته که بودید حال ضرورت
مسهل چارم نیز معلوم میشود لیکن بجز ضعف تا مل است نسبت نیست که یک مسهل دیگر نیز گرفته شود تبسم شده فرمودند که خیر چه بنام الله عزوجل تبارج
بیچهارم مسهل چارمی داده شد آنروز با وجودیکه اجابت کم شد مگر شکایت ضعف زیاده فرمودند و دیگران را نیز از اشتد دیدن حاجت ضعف
زاید محسوس میکردید درین اثنا وقت نماز ظهر آمد بحقیق فرمودند که پرید و از نماز فراغت کنید بجهاد ای نماز پس آمده دیدم که حضرت ایشان
برای قضای حاجت رفته اند برگشته مکان دیگر آمده بتدریس پرداختم هنوز نوبت ختم یک سبقت نیامده بود که دین محمد قائم خاص آمده گفت
که حضرت ایشان شما را یاد میفرمایند پرسیدم که خیر است گفت که کیفیت مزاج بدستور است اما بعد و اسپسی از بیت الخلاء گریه بسیار لاحق
شده و ضعف نیز زائد گردیده چنانکه تا چارابی بمشکل رسیدند با سماع اینحال مضطرب شده بیتابانه حاضر گشته مزاج هر سری فرودم گریه ضبط کرده
فرمودند که الحمد لله خیریت است شما را باین وجه طلبیدم که هر چه گویم از اینتوید اول آنیکه او صدیکم بملازمة التقوی فی السراء و الخوی دو مگر
انچه مرا اجازت و خلافت سلاسل عالیه قادرید و قلندریه و خستیه و سهروردیه و فردوسی و طیفوریه در آریه و نقشبندیه بانواعها و آنها تمامه
و کار و شغال و اوراد حضرت مرشدین رحمهم الله تعالی رسیده اجازت و خلافت آنهمه بشما میدهم و بیخ نعمت که از این بسیار محنت و مشقت حاصل
گشته بشما صفت میدهم و لبس و لباس خرقه و معیت گرفتن در هر یک ازین سلاسل مذکوره نیز اجازت میدهم نسبت قلندریه راحتی الامکان
مخفی باید داشت و سر ریست هر دو برادران خود که هنوز صغیر السنند باید ملذ و تعلیم علوم شریعت و طریقت معاد کار و اشغال او را در معمول
خاندا نی باهوشان بخونی نموده و عقد کرده خرقه خلافت نیز باید پوشانید و آن هر دو را نیز اجازت و خلافت میدهم و با هم شفقت و محبت
و اتفاق بنسب باید کرد سوم آنیکه چنانکه بخت جنس در فواج شریفه مقرر کرده ام همان باید داشت و در درسی و زیاتی دقتنا خواهند شد
علاوه ازین در امور دیگر نیز آنچه طریقیه نماده ام بهمانطور باید داشت و فاتحه شریفه حضرت جد امجد قطب الافواج اکبر مولانا شاه حیدر علی
قلندرقدرس علیا که قتل ازین بسیار مخفی و غیر مشهور بود از ذات خود شهرت و ترقی داده ام و بر این موافق من باید کرد بلکه چندان که در
افزونی و شهرت وی جمد خواهد کرد باعث مسرت و خوشنودی من خواهد گردید و اگر فاتحه دیگر علاوه این فواج موجوده واقع شود در بیان
وی اختیار است اگر نپذیریم بهتر و نپذیریم بهتر من بهر صورت از شاخوش هستم و خواهم ماندس طبع فاتحه از خلق ندایم نیاز و عشق من در پس من فاستحه
خو نیز باقیست و فقط با سماع چنین کلمات کیفیتی که در علم طاری شد چه نوسیم که عالم در نظریه و تار و اشکال بسختی از هر طرف بیاید از نظری آن
سببتم که خدایا اینچنین میثونم و ایشان چه میفرمایند و چه شدنی است و بخت ناسازگارم چرا چه چنین ناسازگاری مگر به حکم صاحبان

نیز حاضر بودند بعل این ارشادات الهاماتش و طهارت عرض کرده بتناول آنها انار که اکثر بر آب تفریح قلب میبندد اناس نمودند
 ارشاد شد که غیر چه میشود مگر هر چه گفتی بود بگفتم و چند آنها می انار تناول فرمودند از آن قدس سکون تفریح شد و در ضعف کمی نگردد دیده
 اینکه روز سوئی از سهیل جابرین باز تپ شد به آمدن یک روز و نصف شب سخت تکلیف و کربانند چنانکه حاطن و تبار در آن را از معالجه آن
 وحشت و اضطراب سخت گردید باستماع طول عیالات و ضعف طبیعت معتدین با اخلاص و مسترشین با اختصاص مثل منشی محمد و هاج الدین صاحب
 و منشی آج الدین صاحب از سلطان پور و لکیم پور و شیخ سعید الدین صاحب از شاه آباد و دیگر حضرات برای عیادت حاضر شدند باین حضرات
 نیز بعد بیان حال مزاج فرمودند که چونکه وصیت امر مشر و عمت و هم معمول خاص حضرت مرشد مرشد شاه محمد کاظم قلندر قدس سره العزیز که هرگز
 اجازت و خلافت طریقه خود عطا میفرمودند صرف بر اجازت زبانی الکفای نمودند و اجازت نامرعی مثل ان نشسته تیراوندیکه در مجالس مقده
 انمار میکردند من فلان اجازت و خلافت طریقه خود داده ام و این معمول آنحضرت رامشدی حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب
 اسناد المشیخت نیز نوشته اند من نیز بمال مردم بنابرین ما هم از معتدین مخصوصین خود که برای عیادت مای آیند انهار این امر بسیار کم
 پس کمال خود را اجازت و خلافت داده مجاز و ما ذون به ارشاد و هدایت و تربیت طالبان حوج ساخته ام و بر ایایه که بطوریکه از تعلیم و تربیت یافت
 بهمانطور در و برادران خود خود را نیز تعلیم و تربیت علوم ظاهری و باطنی نماید که آن بهر روز نیز مجاز و نازدن من انذباتی موفی حقیقی حوج است
 چند آنکه تسک بطریقه خاندانی خواهند داشت خوش کامیاب خواهند ماند و امید است که چنانکه حق تعالی را بجز خود محتاج دیگری نگردد اینهارا
 نیز محتاج کسی نخواهد کرد منشی مهاجران برین ارشادات اشک بیزان شدند و عرض کردند که آیا حضور ما همه را تنها خواهند گذاشت فرمودند که پیش
 نه شویید محبت خواهم یافت لیکن چونکه این امور بعد موجودگی شما گفته بودم لهذا مناسب است که اماده آن بر شما هم کرده و هم بعد هر کس که از
 معتدین و مریدین نصیبی آمد از اوشان هم میفرمودند درین اثنا ثواب صاحب شاه آباد نیز مع حکم محمد علی صاحب شاه آبادی و منشی
 شکو احمد صاحب مع مولوی حکیم محمد علی صاحب ندوی که در سر کار ثواب فیاض علیخان کسیر پیا سونصل بلذ شمر لازم بود و در برای عیادت
 حاضر آمدند و شر یک تیمارداری علاء گردیدند و از گونی تقدیر و کم نصیبی با چنان که با وجود تغییر و تبدل نسخه جات همچو نمکی در مرض نشد
 بلکه هر روز بکلیت افزون میگشت روز سه وقت صبح البها حاضر خدمت بودند بعد معالجه بعضی جگه محمد علی صاحب استفسار حالات خوبی نسب
 و تفصیل علم شان نمودند حکیم صاحب عرض کردند که کاسا از اولاد حضرت مفتی اکبر بخش صاحب خانم فتوی شریف است از دست استماع کتاب
 علی و علی حضرت تناس حاضری بخاطر دیشتم برگزیدت تیار داخل کبری منشی شکو احمد صاحب حضور بهم گشته مرا تا این دربار در بار رسانیدند
 حضرت ایشان مسرور گشته خاستند و در شاه فرمودند که این عنایت بیغایت و من ساری است که چنین میفرمایند و نه من خود هر چه مستم خوب
 میدانم ما را نیز خصوصیت از خاندان جناب حاصل است یا این طور که در زمانیکه اختتام مشوئی شریفی در طهران نمودم از حضرت مفتی صاحب
 نیز مستفیض گشتم و نسبت اولی و باوشان دارم و اجازت روایت نیز اگر چه با انهار چنین امور شایان حال من نبوده لیکن چونکه جناب حضرت از عنایت
 و محبت خود آمدند لذا با تفصیل خصوصیت خاصه ما عرض کردم امید که برای دادهای خیر کنند درین اثنا تاوه در کجه ختم گشته ماه محرم الحرام اینها
 گردیدند عیالات بجز زبانی حضرت و ندا و تالیج و هم ماه دگر در یوم عاشورا اشکایت جدیدیه حرقة البول پیداشد و از او به جان تکلیف شد و در شهر
 که معالجه اندر هر تیر که برای دفعیه کرده می شد باعث تکلیف و عیال میشد آنرا بعد از پریشانی سکون خود عرض که هر روز کیفیت جدید و تکلیف
 توفی افزود و در تعطیل محرم جناب منشی و هاج الدین صاحب باز برای عیادت حاضر آمدند در آن زمانه بوجه شدت ضعف اکثر سکوت طاری

میماند و بجز عن الاستفسار از خود نمیفرمودند و وقت رخصت منشی صاحب فرمایند ترزد و انتشار عرض کردند که حضور این چه حال است آنگاه
 سخت مضطرب پریشان مستقیم الحال حضور صحت اختیار فرمایند طاقت معاینه این تکالیف شاقه بخود نمی یابیم فی الفور چشم حق بین شاه ارشاد
 کردند که متفکر مشوید زود تر صحت می یابید درین روزها عنایت و کرم حضرت جد امجد قطب الافراد شیخ اکبر مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره
 بر من پیش از من است و انان در جمعی مشهوری چنان مستقرم که از خود خبر ندادم منشی صاحب باستماع این ارشاد چشم پر آب گشوده رخصت گردید
 و درین روزها هر چه تکالیف شاقه که در وقت ضعف که واقع شده بود چه نوشته شودند هر تکلیف جانگسل و روح فرسا بود گویا مصداق این شعراء
 آمده اند و اگر در مرضهای فرود پا روغن یادام خشکی می نمود با بد رجه مجبوری عزم تبدیل علاج کرده شد و برای اکثر اصحاب پنجاب
 علاج حکیم عبدالعزیز لکهنوی منعطف گردید و الا حضرت ایشان اجازت تبدیل علاج ندادند و نگریه بسیار و اضطراب و انتشار حصار ارشاد
 نمودند که خیر اگر مرضی همه در نیست چه مضایقه چنانچه از شانزدهم ماه مذکور علاج حکیم صاحب مدوح آغاز گردید تا دو روز از استعمال نسخ مجوزه شاد
 قدس سکون گردید و حکیم صاحب نیز توجه خاص مبذول نمودند و نگریه قسمتی و حرمان نصیبی راجع علاج که نتیجه جمله تداوی بر عکس پیشدینا کجاست
 ماه مذکور در وجه از صبح نظام من تغییر شد برادر عزیز مولوی تقی حیدر رطبه قدر توانی آنوقت حاضر خدمت بودند و دیگر خدام هم موجود بودند و از
 او شان دریافت فرمودند که نام روز کدام تاریخ است او شان عرض کردند که بستم دیگری گفت نه امروز نوزدهم است برادر عزیز گفتند که نوزدهم
 دیروز بود امروز بستم است از چنین استفسار ارشاد و اضطراب نماند افزون گردید که چرا استفسار تاریخ نمودند در همین خیال غلطان و بیجان بودم
 که در وقت شیخ الطاف حسین صاحب بدند و در آن جری نمودند ساعتی نگذشته بود که جناب جد محترم مولوی امجد علی صاحب قبله تشریف آوردند
 و مران جری نموده فرمودند که من این وقت برای عیادت حسب حکم حضرت استاد و الامتنت مقتدای جهان مولانا شاه تقی علی قلندر
 قدس سره العزیز اکرم یعنی بعد از صبح بود خاص مشغول بودم که قدری غفلتم بیاوردیدم که حضرت استاد و الامتنت نزد من تشریف
 آورده ارشاد کردند که امروز روز جمعه است رفقه عیادت میان انور (یا حافظ علی نور) بکنید اگر چه بعد از وقت خود او امید رفت حضرت
 ایشان باستماع این واقعه چشم پر آب شده فرمودند که بنده نوازی و نوازش آنجناب تا کجا شکر سازم هر چه هست توجیه و کرم آنحضرت
 است حال من هر چه هست ظاهر است الحال بار تعلق از جانب و لادخود بسیار است که نوع و ناخبره کارانند از اذیت و تکلیف ایشان چنانکه
 متاثر میشوم از اذیت خودی شوم زیاده چگونه حواله بخدا میکنم بوجه سخنان دیگر ازین قبیل فرمودند که آنها بوجه خشکی زبان کمتر نفهم آمدند مولوی صاحب
 موصوف زبان بعد تشریف بردند درین اثنا مولوی محمد هاشم صاحب تلمیذ خاص حاضر شده مزاج جری نمودند و دیگر کسان نیز مگر بجز دو یک
 سخن هیچ نفر نمودند چو آنکه همانوز حکیم عبدالعزیز صاحب دعای حاضری کرده بودند و نماند و یکبار ارشاد فرمودند که کسی برای طلب حکیم صاحب
 فرستاده شد یا نه حکیم عبدالرحیم خان صاحب عرض کردند که قاضی انتظام علیان صاحب علی الصباح رفته اند غالباً بعد از صبح حکیم صاحب
 بیایند وقت کیو اخت ضرورت استجا شد در آن قدری بول غلیظ دفع شده در کیفیت ضعف زیادتی گردید آنوقت چند بار فرمودند
 که از من از همه فراغت باید کرد تمیل ارشاد کردم بعد از آن از فقیر حقیر فرمودند که این وقت در قلب فسادگی بسیار معلوم میشود اگر قدری
 خورده شود شاید سکون شود که امروز غذا هم بوجه عدم رغبت نخورده ام از حکیم عبدالرحیم خان صاحب پرسیده بیارند اگر موجود شود در نزد
 طیار کنایند چنانچه حسب توجیه حکیم صاحب بخوبی چو زه مرغ آمیزش کشیده شد و یک جرعه نوش کرده اعراض نمودند و فرمودند که خوبا هم
 خورد و فوراً کیفیت تنفس پیدا گردید درین اثنا حکیم عبدالعزیز صاحب از لکهنوا آمد بعضی ملاحظه کردند که گریه افتد با لآخر تا مفصل دست دیده گشتند

در آن حالت کرب و تکلیف چه کیفیت مزاج از نوم سه شنبه تا آنوقت خود حضرت ایشان بکرم صاحب بیان فرمودند حکیم صاحب خیره مرور در این
 بیدار شده و زعفران تجویز نمودند در این اثنا وقت عصر میاید بر روی نماز مسجی رفتم بعد از آن دیدم که کبابی بوی موفست و در حین حرکت
 اعضا نیز غایت کمی لاجرم بمجاوزه این حال فقیر حقیر را بر و از گوی بخت و حرمان نصیبی خود دل بدو داد چنانکه کباب بمبتطانیافته و این شده قد
 چند دقیقه بود که درین محضام خاص گفت که بیایند حضرت یادی کنند حاضر شده دیدم که آن شاه با از اوچ لامکانی ششوار عرصه خدا دانی اکل التین
 و الموصین افضل المحققین و اکاملین شمس المعارفین نور الله علی الارضین اعلم الشریعت و الطریقت و الحقیقت و ایقین خلیفه الله علی العالمین
 بقصصه مجدی المشهدی رفاقت رفیق اعلی بر پندیر و خطایه قدس برابر مجالس انس برگزید بسنی روح مبارک از تعین عاشقی به تعین معشوق
 در آمد از جنب جو دقارغ گردید و خود را میقام ^{مطله} المتقین فی مقام امین فی جنات و عیون یلبسون عن سندن استیون مقالیین رسانید الله
 دان الیه و اجعون ه افسوس صد هزار افسوس که قتل افت در رحمت خداوندی و چه فضل و موهبت مرشدی که فی الحقیقت نمون رحمت
 ایزدی بگویند سرعت از فرق ما برخواست و مرا بر خاک حسرت و حرمان و تنهایی و بیمان بنشاندا که بار از سوز فراق بر بیان اصغر بر کم نصیبی
 خود مالان بیکر عالم تیره و تاریک نمایان سینرنگا کس در خود نماند دهر که مانده بخیر از خود گذشته ع و اے بر او ب نصیبی ما سه

<p>مرتباً و غوث ابنا السبیل ای چو رزق عالم احسان و برت در حسرت جاد و خرج و در ایفای دین داده تحفه سوسه دوران مطر رونق هر قصر و گنج هر حشراب اے چو میکائیل زاد و رزق ده اے بقاف مکرمت عنقاع غیب سقف قصر همتت هرگز نه کیفیت مرا ترا چون نسل تو گشته عیال نام ماد غنچه ماد بخت ما در میان ما و حق تو را بطر عیش ما و رزق مستوفی بمر اے فلک سجده کنان کوسه ترا چون کلیم ابند شبان مهربان</p>	<p>آه اے پشت و پناه هر مبیله اے عنم از راق ما بر خاطر اے فقیران راعش پیر و والدین اے چو بگر از بهر نزد یکمان گهر پشت ما گرم از تو بود اے آفتاب اے در ابرویت ندیده کس گره اے دلت پیوسته با دریا غیب یاد ناوردی که از عالم چه رفت اے من و صد همچون در ماه و سال نشت ما و جنس ما و رخت ما این همه از حق بد تو و اسطر تو نه مردی ناز و بخت ما بگرد و در ثنی بنا بوده یک خوسه ترا خلق مرا از گرگ غم لطف شبان</p>
---	--

با کجوا زین احوال صحت خیر و ساکت حضرت انگیز هر یک بناله و بیون رده داشت و بر فو ت چنین نعمت عظمی و دولت کبری بجز آه و بکا
 چاره نمی انکاشت الحی که چنین ذات عالی و موصوف بصفات معالی از نظر نگذشته فلک دفا اگر صد دور کند چنین ذات عالی بوجود آید

از حیالات است - هفت سال تقریباً بحضوری حضرت پیرم شد خود نمایی حضرت غوث ملت فرشته در شاه تراب علی قلندر قدس سره
 الا نه و پانزده سال تقریباً بحضوری حضرتین جلبلین حضرت مولانا شمس الدین علی قلندر و حضرت مولانا شاه قلی علی قلندر در اشدت فقر کجا
 الما طرد بست و چهار سال تقریباً بحضوری حضرت والد ماجد خورشید علی اکبر قلندر بودم که گذارده دوازده سال تقریباً خدمت سجادگی خانقاه
 عالی پایه کاتبیه بود که احسن بجا آورده بقبولیت ازنی و بموجبیت لم بزنی خود را بکلمه نام مشاهیر گنایند - بعد وصال که بوی نماز عصر گردیده در شب
 تجویز نماز مبارک شد از فقیر تقیر گری درین باب هیچ نفرمودند البتة دو یکبار تذکره فرموده بودند که جسم بالائی خاک درگاه شریف حضرت پیر شریف
 روح غوث ملت نیست بگشایان نیست که در پارس بسته به خرابه واقع جانب مشرق درگاه شریف انداخته شود برین کلمه هم بدین خیال که هر کس
 آبادی و رونق خانقاه عالی ازین ذات ملک صفات بحالت حیات بطور پیوسته با نظور غالباً متعوی در رونق این وادی غیر ذی ذریع نیز از
 همین ذات ابراهیمی الصفات بعد وفات شود مرقدها بجا قرار یافت بزرگان موجودین از اعزّه و معتقدین نیز نوری فقیر اتفاق نمودند و صلح بست
 و یکم روز شنبه تهنیت و تکفین بحمل آبر پارچه کفن مفعول آب زمزم بود که با اتهام خاص از که معتقدند اها الله شرف و تقویا پذیرد مقتدی خاص الطیب بودند
 هجوم خلایق بسیار بود جمله من سیرینی خانقاه شریفه از انبوه مردم برگشته بود در جاعت ادلی ناز خازه تعدا کثیر مردمانی چنان بودند که گاهی
 دیده نشدند و بعد نماز با نظر آمدند خلا دادند که از کجا بودند و کجا رفتند بعد نماز ظهر آن جسد لطیف و پیکر شریف که گویید انقود علوم و معارف
 و خزینه نبینه فوم و مکاشف بود و کجاک پیر تقیر شوی قسمت اشک ریزان و نوحه کنان و این شده میهات سے

ای ز بهر امت زمین و آسمان بگر بسته
 چون بی عالم نیست یک کس مرگانت راعوض
 جبرئیل و قدسیان را بال و پر از رزق شده
 اند برین باقم در یغا آب گفت بر ممانند
 در حقیقت صد جهان بود بود یک کس
 چون ز دیده دور گشتی رفت دیده در میت
 اشکها اید چه جاس اشکها در حجب تو
 در چنین حالت چه جاس جوی و ابر و بحر نا
 ما بیان در بحر و وحشی در میان زار زار
 ای در یغای در یغای در یغای در یغ

در میان خود نشسته عقل و جان بگر بسته
 در عوای تو مسکن و لامکان بگر بسته
 اینسا و او بسیار دیدگان بگر بسته
 تا ماشای و انما یم کانتچشان بگر بسته
 دوش و دم این جهان بر آن جهان بگر بسته
 جان بی دیده بانه خون چکان بگر بسته
 هر نفس خوننا بگشته هر زمان بگر بسته
 شلخ و برگ و ذره بارش جهان بگر بسته
 ماه و مهر و آسمان جمله جهان بگر بسته
 بر چنان چشم نهان چشم عیان بگر بسته

عم اگرم جناب شیخ محمد علی بن صاحب گماز خانای خاص و عرفای صاحب نسبت و در آن زمانه و بی کلک سلطه بنمود و بیخه دین و ایم
 بفقیر حقیر بیان نمودند که بروند وصال حضرت بر دوره بودم در روز از کار متعلقه فارغ گشته برای سکون استراحت کردم که در وقت غایت شرم دیدم
 که بر آستانه شریف حاضرم حضرت ایشان در کوه نشسته نگاه مقابل هم دانه و سلی بر جای یک کلمات طالوت تشریف میدهند بحالت
 تنوع استراحت میفرمایند و دین هم طالع خاص چیزی از قلم شریفی نوشتند غرضاً حضرت جسم عسری را گنایند بکیم شد با بر خاستند و از چای
 برکت و از آن بر زمین قدم نهادند بر دروزه کندا غری که رسیدند و آنجا از حضرت والد ماجد خود شاه علی اکبر قلندر قدس سره ملاقات نمودند

مصافحه کرده بود و حضرات روان شدند غیر که در مہر دو حضرت نسبت بالان تکبیر شریفند آن دریم جان سمت شش قدم قدمی چند قدم بودم دیدم که
صحرایست عظیم ایشان دوران مکانیت مثل ابلان تکبیر لطف جانوران سردایه ایست که از آن حضرت ایشان بصورت نوجوان حسین بی
ریش و برت بلباس نفیس بزرگ گلانی که از غایت تابش نور نظیر آن قائم نمیشد بر آمدند و بسته نهایت تیز گام روان شدند من هم از فرط
شوق عقب آنحضرت شش قدم رسد مبارک جانب من کرده بنایت جلالت فرمودند که برودید بیدار بجات زردی مطلبین ارشاد نفیسم باز گویا
فرمودند که باز نفیسم لیکن فی الفور بر قلب رنج و الم فراق طاری گشت چون بیدار گشتم بخاطر آمد که حضرت این جهان فانی را گذارسته
بالم باقی رحلت نمودند بدل بریان و چشم گردان سلطانی بر آمد بر فرد گاه رسیده دو تاریخه واقعه وصال از وطن یا فتم حسرتی در اندوهی
نصیب قلب ندو گمین شد چو دیدم اگر چه واقعه ازین قبیل قبل ازین نیز دیده بودم عکس افسوس صد افسوس که خود آنحضرت بمصدق مع
خود یار رودار حجاب ست بر بنید چنان حجاب نداشتند که را آگاهی ندادند و آن ایگه من بزبان علالت چند روز قبل از وصال بر لب عیونت
از سلیمان پور روانه شدم در کتو بر مکان نشی شکو احمد صاحب رسیده سواری تابش کردم چون که تا وقت گشته بود دستیاب نشد مجبوراً قیام کردم
بحالت بیداری از زیارت آنحضرت مشرف گشتم دیدم که حضرت ایشان رو بسویم کرده لفظ تو فرموده غایب گشته اند وقت نفیسم که چه بود بعد
وصال بخاطر آمد که این فعل مشعر بر قرب زمان وفات بود محلی گرمی نشی شکو احمد صاحب کارم دیدان با شرف و افتخار خاص و شیدا میان حاصل آنحضرت
اند میان میکنند که من بزمانه علالت آنحضرت در ریاست پها سوس صلیع بلن شمر کار تمام از اول لواب فیاض غلیظی انصاحب منبر ریاست بودم در
تحریرات و لمن حالات علالت معلوم میکردم و زنی تحریر مشرا شده احوالات رسید سر سیمه شده رخصت گرفته و حکیم محمد مجیب صاحب طبیب ریاست
را همراه گرفته حاضر آستانه شدم از معالجه کیفیت مزاج دور یافت علالت از حکیم صاحب غیره بسیار پریشان گشتم خیال فراق بر دم طاری شد
مضطرب بکنش عالی نشسته بودم و حضرت با حاضرین دیگر مشغول نگارند و در این ایام و کتب مبارک را گرفته مانده و نگذاشتند و خبر دست جاستم سوس
کرم که با یکدیگر گشته ام نسبت بر آن که با آنحضرت میداشتم و او را وسیله ایات میدانستم و من باقی نیست آنوقت در قلب فراق وصال
مانند خوف فراق بدل گشتم که این هم ضایع مرشدی است رع پر از چه کند من عنایت باشد با همو خیال نور در حاضر ماندم بعد از قبول
شده مع حکیم صاحب پها سوس و پس شدم بعد سه چهار روز شب بعد از صبح قصد استراحت کرده رفقا معلوم شد که تکلم نفع کرده نفس صعود و چنان
اشتهاد شد که مجیب مضطرب گشتم بهین حال علم آمد که حضرت میفرمایند که من ازین ارفاقی انتقال میکنم به کیفیت تنفس و نفع تکلم دفع گردد و صبح آن
تاریقی مع خط مجیب حکیم عبدالرحیم خان صاحب خبری اقبالی میبودم شد با سئل این خبر آمده از شرح و الم لاحق و گریه ام طلدی گشت لیکن بخندم که
از حالت سابقه حی خیال بود و از آن حال قوی بلاکت خود داشتم و خیال بیفت اجاب نیز همین بود تا بر خود را ظهور احمد سلمه احتیاط از گفتن
به پها سوس روانه کرد و لیکن عجیب اتفاق که قبل رسیدنش از پها سوس بنفرض تعزیت رد سوی آستانه شریفه کرده بودم و تا استیشن کاکوری تنها با سخاات
رسیدم از بی حاصل زینوا تصبر خود نداشتم و قیام قابل سفیض و بیس بد گنج سوا کاکوری رسیدم از گریه بی تاب بیدار گشتم بهما خیال حاضر آستانه
شدم آندم اضطرار بیکه بدل داشتم حکیم معلوم میشد که از غایت صدمه دل شوق خواهر گردید که صفا تخم خوانی برم از فاضل الماوار سکون چنان یافتم
که تا حال زندم و بشکر از عنایت و رحمت مرشدی تر زبان نطق علاوه ازین حالات بسیار اندکجا کارم دفتر با یاد چو کمال لطافت و نظافت نیز
و نفاست در طینت عالی بر تبه ام بود پس تا هو را وینش بعد وصال چنین شد که روز هفتم از رحلت مریدم بود و مجلس سح الا اتفاقاً و محب الفقا
مقبول قلوب و لیا ایدر با قول تو مگر فقیر بال سوده سیر نواب محمد عبدالکریم خان بهادر تعلق دار با سطر مگر طرح لوده شریفه و دریم انداخته ذخیره

سهل و دارین فطرت نشاتین اند و غنچه و بزمه مجتبیان خود را سر طبع ساخته بصرف از نظیر بر همه مفتت سال کسب رسانیده الحال آن کرامت
 علی نظر افروز نظارین و فرست بخش قلوب حسین عا و قین است اللهم اده ضیاء روحه الشریف منشرقة علی ساحة قلوبنا طریقین المخلصین
 و ائمن انوار کرامه و برکات ذات علی لغویں المصوبین و المتقید و اکوه نزل و وضع مدخله و اعط فرادیه البیان مسکنه و منزله و نور
 سرفه و عظم منجده بفضاک و لطفک یا مولا سائلین و یا صاحب کرم الاکرمین امین -

صوبت چهارم در بیان کیفیت تصحیح کتاب و تکمیل کمال النصاب

الحمد لله الذی من علی فاضل و اعطانی و جنول که سعادت تصحیح و تدبیب و توییلین کتاب تطاب به این بنده اعتراف ازاد
 اشرف روزی نمود و حسین کابریزگ و امر بزرگ از دستش با نام رسانید اگر چه پیوسته و نا کارگی وی از سر پایه علم و فضل جبارت این امر نمیدارد که
 جز وی نویسد و خود بر زمره علماء و فضلا شمار کند که مقتضای آیه وانی بدایه لئن شکوتمه کاذبید لکم مناسب ینماید که هر آنچه عنایت
 بیغایت و توجیه و روح طیبه حضرتین در شهرین جلیلیں یعنی حضرت مؤلف کتاب و الامرتت و حضرت صاحب تکلیف الیمیر ملت بر زبان مطالع اولی
 حال فقیر حقیر مانده و محنت و جان نشانی ظهور پیوسته درین مقام بگذار تا علاوه ذخیره اندوزی سعادت دارین سبب تر از این بساط و
 انشراح دانیان کار و واقفان با خبرند و بصاریزگر و دو فقیر راه سیله جلیله حصول فر و مباحات باشد آید و است که این کتاب تطاب
 در یک بجای خاصه و بانه در ماه رجب الاول سنه یکم و سده صدوسی هجری و در نیمه فلور زاده و بطنه فقیر در آمد بر زبان مطالع چند امور ضروری
 در محسوس کردم اول آنیکه حضرت مصنف و الامرتت را بوجه قرب زبان وصال نوبت به ترتیب باریک لطایف و حصول نیامده و دوم آنیکه
 اتفاق تخریر عبارات عربیه هم نشه معلوم آنیکه کجا باشد مختلف بود اختلاف کتابت است اغلاط نسبت را راه یافته و تطبیق آنها از اصل
 ماخذ ضروری معلوم شده تا هر آنچه محو اثبات از سهو قلم ناخین واقع شده دروغ گردد و مطلب عبارت واضح شود چنانچه اینک در بعضی عبارات
 تشریح اکثر الفاظ بعمل نیامده و نظیر حالات زمانه موجود ضروری است پیچیم در اکثر مقام مصطلحات فن حدیث آمده اند و بوجه عدم موجود
 تعریفات تشریح آنها ضروری است پس اول کتاب را در نخطصاف کنانیده مقابل عبارات از اخذات نمودم محنت و مشقت امکان
 عبارت را با مقابل از اخذ گنداشتم بجه ترجمه عبارات عربیه بفارسی نوشته داخل کتاب ساختم و بر مقامیکه مصطلحات فن حدیث آمده بودند آنرا
 از مقدمه مشکوه شریف مصنفه حضرت شیخ عبدالولی محدث دهلوی و مجاز نامه مصنفه حضرت شاه جلاله عزیز محدث دهلوی بر آورده بطور فایده
 در قوس طالی درج نمودم و ترتیب لطائف و حصول نیز که اتفاق نگفت بود ساختم در اینجا نیز احتیاط اسامی جمله اخذات کتاب مستطاب که
 بویان تصحیح پیش نظر فرموده مندرج بسیارم تا ناظرین با تمکین باشد شک شبهه رونده اگر چه همین اسم را در خطبه مقدمه هذا بطور صنعت بر اعانت الاستیصال
 درج کرده ام - اسماک جمله ماخذ است -

علم تفسیر تفسیر بیفادی شریف از قاضی ناصر الدین بیفادی - تفسیر معالم التنزیل از امام علی السبزوچی محمد حسین فرار البغوی - تفسیر
 فتح الکرم از شاه جلاله عزیز محدث دهلوی - تفسیر حسینی قلبی از صاحبین اعطا کاشفی -
 علم حدیث و اصول صحیح مسلم از امام نوادی - جانب صغیر للسیوطی - فتح المبین شرح الفقیه الحدیث للشمس الدین محمد بن سنی

کتابها را به این روشنی صح مسلک انداخته و بیست و پنج مرتبه در این مکتب به زبان فارسی و کلمات ذرات او را بر نفس مجربین دست قلم بزرگ کمال فزود و مسیح کوان کلان دیاد عیان منتبت احدی
 مسکن منزلت را در مکتب کماله و در مکتب خود ای کتبته و سایرین که در مکتب بزرگان است پس خیار کلامی که در مکتب بزرگان است که در مکتب بزرگان است

جامع الاصول شرح نسخة الفقه للشيخ شهاب الدين احمد بن محمد بن علي عماد الدين شريف قلمي از كبتخانه مولوي عبدالحق فرغلي علي - مقدمه
 ابن الصلاح قلمي - مجمع البحار للشيخ عمر طاهر فتني - خير جاري شرح صحيح بخاري شريف قلمي از كبتخانه مولوي فريد الدين خان صاحب
 كاكوروي مصنف ملا يعقوب بناني - اشعة اللغات شرح مشكوة شريف جلال دول پورم از شيخ عبدالحق محدث دهلوي - بحارنا في دراهم
 حديث از شاه عبدالعزیز مکتب دهلوي قلمي شرح مشكوة شريف - عيني شرح بخاري شريف از شيخ به الدين محمود عيني - درجاة مرقاة
 معهودها في الوجود شريفه شهاب الدين شريف از شيخ ابو عيسى زبدي شرح شمائل از ملا علي قاري معقاة شرح مشكوة شريف ايضا من
 مختصر الطبسي المير سيد شريف جرجاني -

علم فقه و اصول در آفتاب از علامه علامه الدين جملني - رد المحتار شرح در المآثر از علامه ابن مابدين شامي فوآج الرموت شرح
 مسلم الثبوت از مولانا عبد علي محمد بحر العلوم كهنوي - فتاوى عزيزي از شاه عبدالعزیز محدث - شرح فقه اكبر از ملا علي قاري -

علم سير و اسمااء الرجال و غير مرآة استقيم شرح سفر السعادة از شيخ عبدالحق محدث دهلوي سداب النبوة از شيخ عبدالحق محدث دهلوي
 نسيم الياض شرح شفا و قاضي عياض از شيخ شهاب الدين خفائي - مواهب لدينه قلمي از علامه قسطلاني محمود الهادي حضرت شاه
 ولي الله محدث دهلوي - از آية الخفا عن خلافة الخلفاء ايضا من قرة العيون في تفصيل الشيخين ايضا من عقيدة الطيب النعماني شرح
 سيد العرب العجم ايضا من روضة الاجاب ز مير جمال الدين محدث - بجه المحافل از شيخ شرف الدين يحيى بن ابى بكر بن يحيى عاصري كهنوي
 اصحابي في تميز الصحابة از علامه ابن حجر - صواعق مرقوم ابن حجر - مفتاح النها قلمي از كبتخانه مولوي ناصر حسين كهنوي - تنزيل الابرار عمدة كتاب
 في النساب ابى طالب مولف سيد جمال الدين احمد بن علي داود حسيني - خزائن النبوة - تنزيل لاسماء و اللغات از امام علي الدين قاري
 زاد الخاد في سيرة خير العباد از علامه ابن قيم حلي فصل الخطا في صل الاجاب ز محمد بن محمود حافظي بخاري -

علم تصوف و اخلاق و غيره احب الالهام جلال الغفراني بمقتضى تصحيح اسمااء الله الحسنی للغزالي - المنتقى من الضلال
 للغزالي - منهل العابدین للغزالي مشكوة الانوار للغزالي كيميا اسمااء الله للغزالي - اليواقيت و الجواهر للامام شعراني - ارشاد
 الطلبة و المریدین للغزالي شرح عين العلم ملا علي قاري - شرح آداب الصلوة من ملا علي قاري شرح امير الخلفاء از شيخ عبد الكريم حلي
 عوارف للشيخ شهاب الدين مهر دوي ذوالشحن في شرح فخر الحسن - رساله قشيرة از ابو القاسم قشيري فتوحات كيه و بلاد دم از حضرت
 شيخ محي الدين ابن عربي حجة الله الباقية از شاه ولي الله محدث دهلوي اتباه في سلاسل و ليلار الله ايضا من قول الجليل ايضا من تقييات
 اليا ايضا من وحيات نام ايضا من قوس اخرين ايضا من جمعات ايضا من حسن العقيدة ايضا من شرح ابن عربين از حضرت شيخ عبد الله
 محدث دهلوي زاد المتقين ايضا من سار در آداب لباس ايضا من تكميل المراد ايضا من تكميل الايمان ايضا من قرع
 الالهام ايضا من طالين الالهام تحفة البره از شيخ محمد الدين فيروز آبادي مستطرف العمل في تطور الولى للسيوطي القول الفصل
 بأرجاع الفروع الى الاصل للشيخ شرف الدين دهلوي مصلح الهدايت از علامه قاسماني شرح ربايعات از ملا جلال الدين
 دواني و تلخ الباطن مقبب فيض الحى از مولانا رفيع الدين دهلوي رساله سبعيت از مولانا رفيع الدين دهلوي فوآج قلمي شرح مقدمه
 ديوان حضرت امير كرم الله وجهه مصنف حسين بن معين الدين ميبدي جواسر السلوك ز سيد شاه عبداللطيف عرف شيخ محي الدين دهلوي
 حضرت خواجہ احرار كليات مولف شاه خوب الله آبادي لواح جاي عقاد نام جاي شرح گلشن راز قلمي از شيخ محمد يحيى لاجبي درخشني

منابع السالکین از شیخ محمد اکرم حسینی شرح رباعیات جای سیح متابل از میر عبد الواحد ملکی ای فوائد الفوائد از شیخ
 حسن علی سجزی سیر الاولیا از سید مبارک علوی کرمانی سیف المسلمون از حضرت قاضی ثنائی پانی پتی
 رساله سماع و وحدت و بود ایضاً رساله سماع از عیسی بن عبد الرحیم قیسری شرح فصوص الحکم از شیخ ذوالقدیر
 اکتوبات حضرت شاه کلیم اللہ جان آبادی - مکتوبات حضرت مجدد الف ثانی سرہندی - مکتوبات حضرت شیخ
 عبد القدوس گنگوہی شرح مقاصد الماسد الدین تغارانی - شرح عقاید عضدی از ملا جلال الدین دوانی
 توابع الاشراف مشہور باخلاق جلالی از ملا جلال الدین دوانی - تبحر السلوک ز محمدوم شیخ سعد خیر آبادی -
 موقوفات قوارخ و غیرہ - مرآة الجنان امام پانی - اخبار الاخبار شیخ عبدالحق محدث - جذب القلوب لی دیار المحبوب
 ایضاً زبده الاسرار منتخب بجهة الاسرار ایضاً منہ رحمت از ملا حسین واعظ - نجات الالسن از مولانا جامی -
 آفتاب العارفین از شاہ ولی اللہ محدث دہلوی معانی منظری از شاہ غلام علی دہلوی - معمولات منظری از مولانا
 نعیم اللہ بھراکچی اقتباس لاناوار از شیخ محمد اکرم حسینی لطائف اشرفی از شیخ نظام حاجی غریب بینی مراد میرین
 از شاہ مراد علی جوہوری فصول مسعودیہ از حضرت شاہ مسعود علی نندراہ آبادی اصول المقصود از حضرت غوث ملت
 کشف المتوارخ از حضرت غوث ملت

دیوان شتویات - شتوی شریف حضرت مولانا روی سبوت الاحرار مولانا جامی سلسلہ الذهب ایضاً منہ
 دیوان جامی دیوان ابن فارض دیوان مولانا مغربی دیوان خواجہ حافظ شیرازی دیوان فارسی حضرت غوث
 ملت قدس سرہ -

در زمان تطابق عبارات کتب عنایتی خاص در حق فقیر حقیر مہذول گردید اگر چه در تحسین و تفصیل عبارات اکثر تاخیر نماید
 میگشت و دو سه روز و گاہی چهار پنج روز میگذشتند کہ عبارت مطلوبہ میرنی آمد پس بطور سہو و عجز یا کسل
 یا ہرب پیرایمون خاطر فقیر حقیرنی گردید بلکہ ہر قدر توقف کہ در دستیابی میشد ہا نقد ثبات و قوت عزم زاید از سابق
 رد میداد و بہانہ مخالفت در حق گردانی عبارت مطلوبہ بری آمد و اکثر چنین نیز شد کہ نسبت عبارتی بخاطر گذشت کہ در
 فلان کتب خواہد بود چون کتاب در کثادم عبارت مطلوبہ پیش نظر یافتہ یکبار در تحسین عبارتی بودم یک شبانہ روز صرف
 شد مگر نشانی معلوم نگردید روز دیگر بعد فراغ از درس باز تبادلمش مصروف شدم قدری طبیعت مکر بود معاً بخیاں گذشت
 کہ از افہام معانی و مطالب کتاب بزرگ کہ در بشرہ مرقومہ بالا احوالہ خامہ کردہ ام مراد ہمین است و اینحال لایق مسرت
 و اہتمام است نہ شایان تکرار ازین المام فرح انجام بغایت سرور و فرحت شد باز تلاش عبارت بشغول شدم فوراً
 دستیاب گردید با تجاہد ازین تحریر اظہار فضل و کمال خود ملحوظ نیست بلکہ بیان کیفیت توجہ خاص حضرات اولیاء اکامین
 و عرفای مقربین کہ متصرف فی الوجود اند و ناقص کامل انانقص و عالم را جاہل و جاہل را عالم ساختن ادنی تصرف
 از تصرفات شان بودہ است چرا کہ ہمین تصحیح و مقابله عبارات کتاب مطاب را عالمی و وسیع النظر قوی الحافظ
 جیہ الفکر شایان بود نہ ہمو منی قلیل العلم و مشوش الحال کہ از علمی بجز علی نشنیدہ الحق سعادتیکہ از خدمت این

این کتاب مستطاب یا این سنده ناکار بر وزی که گردید اصدق و ج روح پر فتوح حضرت مقدس ای جهان است بعد از آن
از جمله امور متعلقه کتاب که در ماه ذی القعدة سنه یک هزار و هشتصد و سی و یک هجری حاصل گشت فرض وقت افتاد که بمطالعه
نگارنده شریفه و بتمه لطیفه نیز سعادت دادین اندوخته شود که آراش و زیباش رض از هر بفرجی که صورت
نه بند در الوقت یاد آمد که حضرت خداوند نعمت قدس سره بر وقت حصول کتاب مستطاب محترم آن فرموده
بودند که افسوس تکلمه که نه بسیار محنت و مشقت تحریر نموده شامل کتاب مستطاب کرده بودم با کلیه تلف کرده شد و در
حجز سطور چند که بر صفحه اخیر کتاب مستطاب نوشته بودم باقی نه گذاشته شد الحال بچندان فرجه و نه همت که
که باز نگارم خیر همین را نگاه دارید اگر حیات مستعار یا قیامت خواهم نوشت فقیر حقیر نقلی از کتاب مستطاب و تکلمه
شریفه که در مسودات مصنفات حضرت ایشان بود بملاحظه می کرد و بعد از آنکه مشاهده نمودم که این نسخه نقل آنست
و چون کتابت بی نقطه نوشته است بدین سبب خوانش خالی از وقت نیست بهر کیف نگاه دارید ازین نسخه نیز مدد گرفته
خواهد شد باز نویسی ملاحظه نماید و آن گنجینه نفوذ معانی همچنان تلفوت هر دو دان ماند غرض آنکه آن مسودات را در مطالعه خود
در آوردم در آن علاوه غلطی انداخته عبارات اینم وقت خاص یا فتم که جمله با نقطه نوشته بود یا کلیه مثل مشهوره
نقل را چه عقل ثابت و هیچ عبارات عربی خواه فارسی نظم یا نثر درست نبود خیر حتی الامکان روزانه مطالعه میکردم
و حسب استعداد و فم خود و هم از مانند آن فصیح عبارات می نمودم مگر اکثر اوقات با قنای کیفیت دست و وقت فرصت
خود همت باین میگشت روزی حسب معمول معاینه میکردم و یک دو صفحه را درست کرده بودم که بضرورت خاص چند
اوراق منتشره که در یک وقتی بنامه بودند دیدن آغاز کردم اتفاقاً یک کتوب حضرت خداوند نعمت قدس سره العزیز
موسوم با اسم سامی عالم نامی فاضل گرامی جناب مولوی محمد حبیب علی صاحب قبل بنظر آمد در آن تذکره فراغت از
تحریر تکلمه شریفه و تهیه طبع و باز درجه توین نوشته تحریر نموده بودند ناچار رضینا بقضای الله بیدم که آینه چه برمی آید غرض سردست
توقف افتاد فقط این فقره لطیفه چنان بدل فقیر حقیر موز گشت که بستمی رخ گردیده همتی تازه بخشید باز از شما دست
دیگر که روزی بزمان حیات بجهت مخاطب کرده فرموده بودند که اگر غم شما وقت بکسوس گناهندن تصنیف از مصنفات
گردید ویرا بغیر مقابل از ما خذات براس طبع نباید داد که احتیاط در همین است و اکثر رسایل چنین موجود اند که بعد تبیض نویسی
نظر تانی شان نیامده است فقط بیاد آمده نایزه ذوق خدمت تصحیح تکلمه شریفه و یا لا اگر خیال سپهری و پست و صلی
خود بر طرف کردم و در کماله کم همت بسته فاقتم بر روح پر فتوح خواننده سه

خواستم از روح پاک او مدد	خود و فاسد و عده زبان هم معتقد
و عده اهل کرم گنجی بود	و عده تا اهل چون رسنجه بود
تاگاه تو چه مخصوص روح پر فتوح آن شهر بار مملکت تقریب این طرز ظهور کرد روزی در دوران مطالعه کتاب بجناب شفقت و کرم انتساب عم محترم و طاع مخم جناب مولوی محمد ششم صاحب تلمیذ رشید حضرت مرشد کلمه و مولای ملازم است سنه تاریخ وفات ایشان بمبت و چهارم ماه ذی القعدة روز سه شنبه سنه یک هزار و هشتصد و سی و یک هجری و قمر مقام امانه بیخ بادشاه علی ۱۲	

است و او چونکه جناب موصوف بزبان تصنیف این عجاایه تفسیر روزانه برای درسی گذرقت علوم عربیه بجناب حضرت
ایشان حاضر میشدند تا که مطالعه این تکرار لطیف و مشکاتیکه در معانی وی پیش آمدند مردم جناب موصوف فرمودند
اگر یک مسوده قلمی تکرار شریفه نزد ما نیز موجود است حضرت خداوند نعمت قدس سزاگتر مسودات تصانیف خود اذیراند
صاحب قبله مولوی محمد قاسم صاحب مغفور صاحب می کنایند و بعد بمیضه شدن مسوده را از غایت عطف و کرم
یادشان محبت میفرمودند چنانچه اکثر مسودات نزد موجود اند انشاء الله تعالی کرده حاضر خواهم کرد چه جای متفرق در آن
الیه بسیار اند و نشانت بعضی از آن نیز مندرس گشته می تواند که بعد غور و خوض در آنها را به عبارات و موزونیت معلوم گردد
فقیر حقیر باستماع این خبر فرحت از سر پای محبت و مسرت و افزاینده و دانست که توجیه و تصرف خاص حضرت ایشان بکتاب
پیرایه خاص منعطف گشت و با منظور اضطراب انتشار دفع کرده بحیثیت خاص مودت نموده شد المنقصر روز دیگر آن مسوده
موعوده جناب عم موصوف تلاش نموده فرستادند آن دولت دلخواه را که هم دلخواه آمد و هم نگاه یا فته بر خود با لیدم
در اوقات فرصت مطالعه می نمودم پرچاپ مختلف و کثیر بودند و نشانت بعضی از آن مندرس گشته و بعضی مضامین مبحث
عشق نیز نسبتاً نسخاً موجوده کتباً که بودند آن مسوده دوم را بتامر مطالعه نموده پنج امور ضروری الوجود در آن فمیدم اول
مقابله عبارات هر دو نسخه دوم مقابله عبارات از ماخذات سوم ترجمه عبارات عربیه چهارم اندراج اصطلاحات حضرت
صوفیه فیما فیهم الیک تعالی که کثرت در این صحیفه شریفه دارد گشته پنجم حل لغات عبارات کتاب مذکور که بیشتر عبارات و سبزه
دقیق است و خود از حضرت مصنف قدس سره چند بار در تذکره امور مختلفه شنیده بودم که میفرمودند که در زمان تالیف
کتاب به مشغول شرفیوم لغایت تازه بود و در تحریر نیز بوجه مهارت دقت نمیشد بی محکف می نگاشتم پس اولاً مقابله عبارات
هر دو نسخه کردم و مضامین پرچاپ متفرق را نیز حسب فم ناقص خود بهر مقامات مناسب ثبت کردم ثانیاً مقابله عبارت
از اصل ماخذات ساختم اساسی کتب ماخذات درج ذیل اند-

تفسیر و حدیث و سیر و غیره - تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز محدث دهلوی اشقة اللغات شرح مشکوٰۃ از
شیخ عبدالحق محدث دهلوی - مرآة شرح مشکوٰۃ شریف از ملا علی قاری از اراج النبوة از شیخ عبدالحق محدث دهلوی
تصوف و اخلاق و عقاید - رساله قشیری از حضرت ابوالقاسم قشیری - تمدن المعانی مصنف شیخ زین بدر عربی
بحر المعانی از سید محمد ابن جعفر کی - لغات شیخ فرید الدین عراقی - زبدة الحقایق قلبی از خواججه عبداللہ انصاری جلال
لرد شهبات این بحر مناظر انصاف خواص از حضرت شیخ محب الله آبادی - فوارح از شیخ حسین بن معین الدین بیبه
جو آهل سلوک توابع جایی عارف از شیخ شهاب الدین قسوس الحکام از شیخ محی الدین ابن عربی تصوف مخصوص ترجمه
فصوص لغات الرازی - نزبه الارواح از شیخ محمود چلیتری - بحرات شاه ولی الله محدث قیوم الحرمین ایضاً منبه
قول الجلیل ایضاً منبه مجمع السلوک از محمود شیخ سعد خیر آبادی اخلاق جلالی از جلال الدین دوانی - کلمات مؤلفه از شاه
خوب الله که آبادی - منابع السالکین از شیخ محاکرم حسینی - سیح سنابل از میر عبدالواحد بکرامی - کشف المحجوب
از شیخ علی بن جویری شرح مقاصد از ملا سعد الدین تفتازانی شرح فتوح الغیب از شیخ عبدالحق محدث - تنبیه الغافلین

ترغیة ابو الیث سمرقندی - شرایط الوسایط از حضرت غوث ملت - مطالب رشیدی از حضرت غوث ملت -
ملفوظات - اخبار الاخیار از شیخ عبدالرحمن محدث دهلوی - لغات الانس از مولانا عبد الرحمن جامی - رشحات از ملا
حسین واعظ کاشفی مناقب اعرافین از مولانا شمس الدین اظہارکی - مقامات منہری از شاہ غلام علی دہلوی کشف
المتواری از حضرت غوث ملت ام

مثنویات و دیوان - یوسف زینجا جامی - سلسلہ الذہب لقیامتہ منہ منوی حضرت شیخ فرید الدین عطار را کہ مشہود
القیامتہ دیوان خواجہ حافظ شیرازی کلیات حضرت شمس تبریزی - دیوان عراقی - لغات الاسرار از حضرت عارف
باندہ بزبان بہاگما دیوان حضرت غوث ملت فارسی و اردو -

تا لغات ترجمہ عبارات عربیہ نوشتہ درج نمودم اگرچہ بہ نسبت صحیفہ شریفہ و فضل الذہب عبارات عربیہ درین ذخیرہ مجیدہ کم بودند
را بعد از اندراج اصطلاحات صوفیہ بسیار صعوبات سد راہ شدند و محار و ترددات نیز کہ سبحانی فرصت التفات
نمیدادند کہ بہر طور کہ میسر آمد آنہا نیز از کتب معتبرہ بر آورده درج کردم و در اکثر مقامات معانی لغوی نیز با معانی اصطلاحی
مضاف کردم و در بعضی مواقع مفہوم اصطلاحی محض از فہم و استعداد خود نوشتہ تاکہ ناظرین را مشکلی پیش نیاید و نہ ضرورت
جوع بکتاب ازین لغت افتد - خامساً حلال لغات و مطالب عبارات نیز بقایمیکہ بنا بہ معلوم شد نوشتہ شد الحاصل
ما بین دو سال در خدمت تصحیح و تصانیفی اجزا و ادراک صرف شدند و آنچه عواین دموالغ کہ پیش آمدند چہ نویسم اکنون
ز ناظرین بالاصاف دور از اعتداف التماس اینکه وقت مطالعہ این کتاب مستطاب رعایت چند امور بنحویہ ضروری بنظر
اول اینکہ در اصل کتاب مستطاب یعنی در فضل المانہر جا یککہ لفظ حضرت ایشان صاحب الکلیات و المقامات الجریدہ یا فضل
حضرت ایشان باشد مراد از ان حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ هستند کہ مقتود اصلی از ترویج این کتاب
بیان حالات تبرکہ حضرت شان بوده است و جا یککہ لفظ حضرت شیخ بزرگ آید مراد از ان حضرت عارف با شکر
شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ بوده اند و در تکلمہ شریفہ از حضرت غوث ملت یا حضرت پیر و مرشد برجی یا حضرت شیخ
و مقتدای ولی نعمتہ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ مراد اند و از لفظ حضرت قطب الافراد
مراد حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر قدس سرہ اند و از لفظ حضرت خداوندگار مراد حضرت مصنف
عالی منزلت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ اند و دوم اینکہ در تصحیح این صحیفہ عالیہ حتی الوسع جہد بالغ و
سی وافر بکار برده ام یعنی کاپی و پروت را از اشخاص ذی استعداد و لائق صحیح گنایندہ زان بعد خود دیدہ
سختی و نقد و در غلطی نگذاشته ام اما باین ہمہ اگر غلط نظر آیند بذیل عفو و کرم بپوشند نسوم اینکہ از گذارش
جسد حالات اظہار علم و فضل لمحوظہ نقیر حقیر نموده است بلکہ بکارشش حال و اقیحی مگر با این ہمہ معترف
قلت بیساعت خود ام چہتارم اینکہ حالات مرقومہ این جزو و مختصر ہا اند کہ از حضرت جد محترم مولانا
محمد امجد علی علوی کاظمی تلمیذ رشید حضرت مصنف شنیدم یا از عالم اصل فاضل بی مثل اوستادی مولانا

ایشان بعد از ختم فرمودہ مذاہب اربعہ ہتم ہارح الاخر روز یکشنبہ کبک از ہوسہ صدوسی ہما بجزی رہگرای عالم جلوجل شدہ تہجد کا کوری ہما

محمد فرید الدین خا نصاحب میث کا گوروی یا قدوہ دودمان اہبت و ایالت عمرہ خاندان ثروت و امارت جناب
 مولوی محمد صد الدین خا نصاحب کا گوروی کہ این ہر دو حضرات علاوہ نسبت کم از حضرات خاص و شرف اندر ان
 فضل فیت منزل بودہ و بحفظ خصائل و شمائل عالیہ میان ہمسران خویش فوقیت تمام میداشتند بیکہ جناب مولوی صاحب
 مؤخر الذکر متعدد بار خود از فقیر حقیر حالات باریکت بیان نموده کہ اکثر ان در تکلمہ شریفہ مرقوم اند و دو یک درین جزو
 مختصر فقیر حقیر مندرج ساخته و در اثنا مکالمات بازاظهار نموده کہ این صحیفہ شریفہ روض الازہر را مدتی در مصالحہ
 خود شتہ ام چنانچہ عبارات اکثر مقامات عموا و زاید عبارت متعلقہ بمبحث وحدت الوجود و وحدت الشہود و الاوشان
 مکرر شنیدہ ام ازین وجہ بعد تصحیح و ترتیب صحیفہ شریفہ را بخدمت اوشان پیش کردہ ملتس شدم کہ این را بار دیگر نیز ملاحظہ
 نمایند تا ہر آنچه سقیم یا نقص کہ باشد رفع گردد چنانچہ ملاحظہ نمودہ بر آن تقریظی نیز ہم نوشتہ دادند بعدہ کاپی و پروت
 او اہل کتاب ہم ملاحظہ کردہ بغایت پسند نمودند ^{تصحیح} اینکہ ترجمہ آیات و احادیث مکررہ غیر ضروری دانستہ حذف نمود
 ششم اینکہ در ترجمہ عبارات عربیہ بیشتر لحاظ با جاوہر بودن ترجمہ داشتہ ام اگرچہ اسرار عاقلان شمس فرود گذشت شدہ باشد
 معاف نمودہ زبان را ازطن بجا باز دارند متفقہم اینکہ حل بعضی اقوال حضرات بزرگان دین کہ بر حاشیہ وغیرہ نوشتہ یا بنہاد
 نتیجہ فکر یا قصہ اند کہ با نقصان مقام مناسب بہین معلوم شدہ ششم اینکہ اگر مطالب حدیث کتاب باریکت انتساب فرج
 و مسرتہ اند و ندر ہر گاہ دست دعا بر اس حضرتین مولین جلیلین قدس سرہما بردارند این فقیر حقیر انبیا فراموش نسا ز کہ
 غالباً اثر تمام دارد چنانکہ بفضل اول کتاب الدعوات شکوہ المصابیح بردایت حضرت ابی الدرداء مرقوم است کہ قال قال رسول اللہ

عليه وسلم دعوة المؤمن الى الله بالحق اجابة عند الله و كل كلما دعا لاخيه بخير قال الملك الموكل به امين و ذلك
 بمثل رواه مسلم ثم انك دعوات صحيفه ما تجب از انسان و تخلق بالقصاف شعار خود سازند و بچشم قبول نگردند و ادب علماء فخران زند
 و استغفر الله مستعینا ب من حدیث باب الدعوات و دعوی جمیل الاوصاف الحمد انفع فی الملکی و فی انفسی و زدی و لما و اهدانی الی سبیل الحق و التوفیق العطا
 و الغنی علی این محنت شبانہ روزی و مشتقت و عقر قری بجنود حضرت مرشدی و مولای شرف قبولیت یا بدو فقیر حقیر را
 در بعضی خلاصی از خودی و خود پرستی و خود داری و خود بینی شدہ و سیکہ تو زیم را تب عالی حق پرستی حق گوئی کردہ الحاصل اینست کہ

روح تو پرورده روحی فداک	اسے تو پاک ترا جان پاک
شرط بود گنج سپردن سجاک	تا تو سجاک کنی دل جان پاک
شیخ ترا ظل تو پر وانه بس	گنج ترا فقر تو ویرانه بس
قیل نمایندہ ہر مقبلہ	عقد کشا بندہ ہر مشکلی
دست تو ان قوت کار از تو یافت	پاس طالب را گذار از تو یافت

سلسلہ اشعار و نظم تحریر شدہ ہذا بتاریخ یازدہم ماہ محرم الحرام ۱۰۷۲ ہجری شمسی مکتوبہ شدہ بیکہ از دست مددوسی و پنج ہجری زینت افزاست خلک بختند ^{۱۱} اینان مرد در آن
 سخن بر مقدمہ ہذا بتاریخ ۱۰۷۲ ہجری شمسی مکتوبہ شدہ بیکہ از دست مددوسی و پنج ہجری جادو بیست عدہ نوشتند فقیر در کاکوری ^{۱۲} فرمود روسی را علی اند علی سلام
 دعا فرمود سلطان را سے برادر خود و غائبانہ مقبول است و نزد سرور و سرور نشدہ موکل باشد ہر گاہ کہ دوست دعا بیکہ برادر خود بخیر میا بد فرستہ موکل است ^{۱۳} او ہمچنین در بیت
 این ماسہ ۱۱ کلمہ و طلب از شمس مکتوبہ است از دست کہ بنو کند راہ انصاف را و باز دارد از آنکو ترین صفتها بار خدا یا نشدہ ^{۱۴} در ایام حق با او میا بر آرا بچہ فرستادہ کن با علم در آنہ تا با بس بخت
 و تقوی و صفت تو گری ۱۱

<p>دست همه دست ترا آستین جز تو کسی کا یاد و هیچ کار چشم عنایت تو در ایمن و بس خانه ما را طرب افروز کن ماهیم خفتیم تو بیدار شو ملک فریدون بگداے به بخش خاک تو ام کاب حیاتی مرا همسری این رشته بچاک کشد درد به بندگیت می ز نم</p>	<p>بلکه توئی کارگر آستین نیست درین کار که گیر و داز رفتن ارادت تو آریم و بس خیز و شب بستران روز کن خلوتی پرده اسرار شو کار نفس به ذقائے به بخش تازه تری صبح نجاتی مرا خدمتم آخر بوقائے کشد کار خلائق سگیت می ز نم چون فتم از پاسه مرادستگیر</p>
<p>انت نصیری والیک المصیر</p>	

ولقد استراح القلم من تسويد هذه المقدمات الشريفة والتبصرة اللطيفة ثمان سبعة
عشرون شهرا لرجب المرجب يوم السبت سنة الف وثلث مائة وثلث وثلثين من هجرة
النبي الامين صلوات الله وسلامه عليه ما دامت السموات والارضين في كل ان وحين
امين امين امين





الحمد لله الذي جعل ضياءه لا يصفى من عبادة معادن العرفان ومخازن الاسرار وسائرهم
 مواطن الاحسان ومجالى الانوار واعطاهم ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على
 قلب احد سوى هؤلاء الاحرار فهم اجسام روحانيون وفي الارض سماءيون ومع المخلق
 ربانيون سكوت نظار غيب حضار ملوك تحت الاطوار وشهدان لا اله في الشهود والوجود
 الا الله الواحد الصمد القهار وشهدان محمد المصطفى واحمد المجتنب عبده ورسوله
 وجيبه المختار صلى الله عليه وعلى آله الاتقياء الاطهار وصحابة الابرار والاخيار وعلى سائر
 ورثته الذين فازوا بالقدح الاوفى والسهم الاسنى من العلوم والمعارف والمولجيد والافوا
 بالتبقيت التام في جميع الاطوار والتجلي بالمنجات والتخلي عن الموقفات في هذه الدار
 والتأهب لدار القرار بادامة الاذكار والافكار وبعد فهذه لطائف اذكار وصورات
 اخبار من مآثر القطب الجميل والعارف الجليل لسان المحقق العجوبة - الخلاق حامل
 اسرار الشريعة والطريقة موضح دقائق السر والتحقيقه مجمع العلوم عقلاً ونقلًا وكشفًا ووجد
 عصره علمًا وعملاً وذوقًا وقدوة الانام عمدة الاعلام عين اعيان الشهود وانسان عين الوجود
 شمس العارفين نور السخيين صفة اصحاب الصحو والتمكين المحقق العلامة والمدقق الفهامة
 ذوالاخلاق السنية والاصاف الرضية والفضائل المرضية علم الهدى دافع الردى بحر الحقائق
 مبدع الدقائق مهبط الاسرار مطلع الانوار منظر الكرامات المحسنة والمعنوية والمشهور
 بالقلبية والغوثية حامى السنة البيضاء وماحى البدعة الظلماء شيفخ الاسلام والمسلمين

مرشد الطلبة والسالكين ورددت عليه الاحوال وحصلت له المراتب على الكمال فباق
 الاقران بجلوساته واعترف به اكابر اهل زمانه صنفت التصانيف المفيدة البديعة في الشريعة
 والطريقة والحقيقة الصادرة من القريحة البارعة الزكية ودون الوداوين اللطيفة المشتملة
 على اللطائف والعلوم الحقيقية والكمالات في السلوك والمحبة والمعارف والواصل والمشوق وغير
 ذلك من اصطلاحات اهل الوجد والذوق شيخه ومرشده سيدي وسيدى وسندى وذخيرة
 يرمي وندى ومن عليه بعد الله ورسوله معتمد الشريفة الحسينية صاحب الفقه
 السننى والعطاء الوفى والمثرب ليهى والكشف الجلى مولانا وقلبتنا شاه تراب علي بن الشيخ الوفاي الكبير
 والقطب الاعظم الاخر مظهر الصفات العلية وعجلى الكمالات العينية والحكمة لسان الحقيقة واستاذ
 الطريقة المتبوع التابع للشرعية محي الدين قدامة الاولياء المقربين لاجل الكامل المكمل المحل ذي القلب الانوار
 والسر الاظهر المآثر الباهرة والحقائق الزاهرة واللطائف الشريفة وهمس المنيفة مرجع الكابر في عصره زمانه محط
 رجال الامثال في دهره وآوانه منبع فيض الولاية والاسرار ومطلع شمس الهداية والانوار
 خرق الله على يده العوائد وقلب له الاعيان واطهر العجائب وانطقه بفنون الحكمة وكشف
 له الاسرار والغرائب ورزق له القبول التام وانتشر ذكره في بلاد الاسلام وانقذ اجماع اهل
 الحق على فضله وسبقه مورد العناية الالهية والبشارات النبوية بالغ الامد الاقصى في
 ارشاد الطالبين وله اليد الطولى في تربية المريدين قبلة العلماء الراغبين وكعبة العرفان
 الواصلين امام الموحدين وقرّة عيون المحققين وارتت الانبياء والمرسلين مجمع الغرائب
 من العلوم مظهر سر الله المكتوم حجة من حجج الله في البلاد وآية من آيات الله في العباد
 قطب الارشاد غوث الاوتاد الملقب من الغيب بصاحب السر شاه محمد كاظم
 العلوي نسباً القلندرى القادري الطريقة ومشرقا الكاكوري الكهنوي محتدا ومدقنا لله
 عنهما وارضاها وجعل جنة الفردوس مثواها ومقعد الصدق ما واهما وحظيرة القدس
 سكنها وافاض على الطالبين فيوضها وفتوحها -

<p>جاءت بطلوت مرزا بنو بجزر صولج جان تو سنے در زير زین داری بیابان بر جان پاس از بند گران چار زندان وار بان شادمان باشی اگر باشی زانده شادان دل که از دانش به پر سیزد همه اش بدین</p>	<p>ایکے نبوی ہم نباشد این طلبم خاکدان خاکبازینہا گریں لہ پیغول غولان ممکن ہے دست را از دامن این پنج فسوگر کیش ہم نغم مانی بعسم مانی چو دست نشاط دیدہ کردیدین اندیشد ہمہ نیش بہ بین</p>
---	--

۱۲ گونہ کہ بہ صحر اباد شد ۱۲۰۰ یعنی حرم ۱۱۲ - ۱۲۰۰ چار زندان یعنی خواص اور جمعہ ۱۲

سیل آفات است گیتی همچو موئی در گرز
 برگ از دنیا چو سوزن خار آید ترا
 آهوی قدسی چراگاهست بود باغ ارم^{ای سوره}
 جوهر سیاب مانگه جاش در آتشکده
 مرد میدانی و جنت این زین عشا شوی
 دفتر غفلت که از نفس لعین هستی بسوز
 گرچه پایت زیر سنگ امر ایبادی بود
 آرد بام آرزو با بر در دل احد زر
 قوم با جوج و بگفت امین اسکندی^{دل}
 خاتم جمشید و نام اهرمن نقش نگین
 نایب پر از قند و حلوا و سگان رامفت و
 بر سر سپندار این هستی نماز مردو کن
 گوشه نگزین و در انبوه تنهایی^{یعنی ترک کن}
 چشم سراز خود بدوز و دین دل باز کن
 هم بتاریکی بهانی گسود اسکندر شوی
 دل بدین گرگ آشتی گرگ افسون گر مند
 یاوه پیم که ره پیای تنهت کند
 با چور و مین تن عروس حاکم آری بگفت
 پایمال دهر گردانندت از گردن کشتی
 تخت کن از آن که خواهی شمی بر شه یا
 آرزوی دولت کون و مکان داری اگر
 آنکه باشد سفته راز محمد دروش^{هندوی}
 هفت گردون کاسه لعین خاک بیزان رش
 ذات اودانی که آدانش علی از چستی
 بر سر نیران عشق او سپندار شاسپند

آتش است این خاک ناری در دوا بر اهرم خون
 زو بجز دل بگیر از ساز و برگ ابرمان
 چون سگب پاسوخته بهرن نگره از بهران
 گوهر نیاب و آنکه در معنک ناودان
 نه جنیت زین زین داری نه خنجر میان
 حرف عبرت عقل را نقش نگین استی بخوان
 سر ز خط حکم ایجابی مگردان بان میان
 لشکر سیلان دروش سوکعبه الامان
 خیل ضحاک و تظل درفش کاویان
 چهره خورشید و مگلو نه ز نشک شیران
 خوان پراز من و سلوا و کس سالار جوان
 بر در و ارفنا چون حلقه او بنگان همان
 گرتوانی خویشتن را دور تر از خود بران
 لب به بند و ناله آسادم بسوی چشم ران
 خضر شو تا از تو که دو آب حیوان را بنگان
 که شود همدستان گرگ بدستان استان
 خرقه تشبیه را بفروشش در دست مغان
 بر گرز زین هفت خوان همچو تنگ سیتان
 سر چو زیر زانو آری پانسی بر آسمان
 تاج کن از خاک گرجوی سدی بر سروران
 سر بنه بر آستان مرشد کون و مکان
 نقد سرق شد آستش مفت فت یکدلان
 هفت مردان یا سببان در چاین هفتستان
 کرد خود از مهر و خورشید پس این مهر خوان
 بر در و الا شش جارس گرزمان در گرزمان

از سرور اکبر است این هفت خوان

سه مراد از آن سوزن حضرت عیسی علیه السلام است ۱۱ ازین مصرع تا شعر رابع مثلاً و مصرع بالا است ۱۲ درفش کاویان علیک قابل ضحاک
 بوده بود ۱۳ گرگ آشتی یعنی دور و بی درنگ ۱۴ هفت خوان عبارت از هفت بار که خواهران خود را زود و بین بطرف هفت خوان
 نه بانیده بود ۱۵ هفت مردان مراد از فرق اولیا یعنی ابدال و اولاد و صفیاء و اقبیاء اولیا و نقیاء و نجباء ۱۶ آه شش یعنی هفت
 شش و خورشید پس حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۷ هفت خوان نامیکه بجهت نهند و در هندی آنرا پاریکان نام گویند ۱۸

نام او چون گیرم و شرع هم نگر دو مهر لب
 زهر آتشانان بغضش راست دریاها سر آب
 گرد راه تو سناش غان رخسار چو بر
 نامے اردو زنی سراید نغمه توحید او
 مر حاشا شاه فلک ظل بو الحسن دل حق شریعت
 در غم آن کشتگان ز تن بودم سینه ریش
 همچو ز ارم چون پدر بگزاشت در کسار غم
 لیکن دانستم چون پور نریسان بقین
 خواب بختم زین دار شب معینم خوش نگر
 آنچه از من گم شد است از نزل زر گم شد
 اے دریا آفتاب دین رو وزیر زمین
 آنچه بر من رفت رفت آخر چه رفت استی تو
 تا که آتش باز کونه آن دو جام هم وزیر
 خاکساری چون زمین تیره تن کوی از که برو
 این تراب است آنکه در عرض شد آمد بر
 این تراب است آنکه هموان جبین سایش بد
 حالیا خورشید نام آن نقش سیامت چو شد
 اے سیه باد ارخت زین سرنگونیا چه سو
 جدا شاهی که روز عقیقت فقر او بد هر
 عشر باراد شمس ارفقت مردان مے نهند
 مرده ایدل فرختی فال سال او نگه
 مثل ختم نوحی هستی تو ختم او لیا
 آرزو دارم که طرح روضه والا نسبه
 هم برو داد و دین باشی چو هم شغل نبی

فانشن گویم راست ہی قول علی اللہ بیان
 کشتگان تیغ عشقش راست بزنج گلستان
 نقش پایے رہ نشینانش دل لاهوتیان
 نے شود داریکہ سر تا پا دہ منصو از ان
 از خط گل تا شیط گل خود یک اسپہ ملک ان
 رحلت این زن کشته زن بر بود جان
 کو د کے بودم نہ عقلم سپردے بختم جوان
 پرورد عقابے قافے قدس مارا بیجان
 حیث کان عنفت ابینو کرد طح آشیان
 گر یہ کردندے بزبال ز زمہر تو انیان
 من چه گویم خود بگو از خویش تن بے آسمان
 روے خورشید کہ قیرن گشت اندر قیران
 تا که از خاموش شد آن نفقت شمع بود خان
 سر فرازی چو نتو خوار آمد کلام اندر جهان
 نقشہاے پاش دادت روشنی در روشن
 بد فروغ جہہ ات از سخن آن آستان
 وانہمہ انجم نقب نقش پیش را کونشان
 گردے داری تو خود را ہم بروز من نشان
 خود آب سال ز اعداد انہ شد عیان
 پنجتن یک یک دہند آحاد سال انشان
 کز شمار خیل خاصان خدا شد پردہ ان
 من چو حسان آدمم بردر کہ تو مدح خوان
 کعبہ زار اہم از من روضہ ماند در جان
 صید کلام تو کرد و صد گروہ رشتگان

۱۲

۱۲

۱۲

برزبان ہمزبان شافع محشر رود
 تو ہم از من بودہ عرشی تہودا دم جنان

کشتگان زندہ مصنف از واقعہ شہادت بدر برد خود مراد گرفتہ کہ کشتگان زندہ شہدار کو بند ۱۲ سالہ زندہ تلی فانی را کو بند ۱۲ سالہ بجز نام
 نال خورد سال بود پدرش بیرون آبادی بہتسار افکنہ حکم خدا سے قدیر سیرغ آنا پرورش کرد ۱۲

معلوم خواطر باب الالباب ابصار و مسطور صحائف اولی انجرو والا اعتبار است که موثرترین حالات بلکه افضل عبادات مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان درگاه ذوالجلال است چه بمشابهت استقامت احوال ایشان سالک را میسر و بهر که محل انجمن عبادت و مشاق ریاضت که لازم سلوک این طریق است آسان شود بلکه بمنه جمال ایشان نور در دل آفت که ظلمت ریب و ارباب که علت بعد و حجاب است زائل گردد و اگر فرضاً این شخص نه استعداد استفاده این کار و قابلیت استفاضه انوار داشته باشد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائده حجاب رونماید لیکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از ایمان این طریق که

قسمی از ولایت است محروم مانند نظم	یکه از کشاکش قال مقال	نیمت حالت ارباب کمال
پس نیافت در خود اثر	نشیده ز کمان جز خنجر	یا خود از کوشش آن بس در می
باش کین را بگذرے و گرت	هر کس قابل کار می گرت	از جهان منکر اینکار مرد
بگر حالت درویشان را	کوشش و سوزش عشق ایشان را	و طلبها چه بقیما و از ند
زین طلب گرنه خدا یافته اند	این همه بهر چه بستانند	و طلب این همه جانبار میست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل گو در کجاست تو کجاست	مال و اسباب سازی حسیت
	بارے از نیست ترا وجد آن	معتقد باش و بیار ایمانے

و بعد از حرمان دولت صحبت کمالان و مشاهد جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در بهت فرامی و ظلمت زدانی همان تاثیر دارد که صحبت یا مجالست راست بلکه این نیز نوعی از صحبت است که جمال وقت درو از نخبه کرد و رت بشری و حجاب صورت عنصری مصفاست و صفای حسن عقیده از مشاهده عادیات و اطلاع بر زلات منزله و معر او کند قرن بعد قرن جمیع اخلاف حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان می فرمودند و در وفات و صحائف جمع آورده زیورے دیگر بر جمال آن افزوده و درای تسلی و تمییز و اتعاظ و اعتقاد آنرا فوائد و منافع بسیار است اولاً آنکه وجود اولیا امد رحمتی است شامل و نعتی همه کس و اصل پس محبوب است و اما تبعه سر تک فحذث ذکر مناقب و فضائل ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیة کبرے است و اما به نعمت پروردگار خوشتر پس خبر ده ۱۲ لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفا کیشان واجب و مستتم

هر کس که کمال اولیا را شناخت	و این نعمت خاص بے بهار شناخت
پس شکر گفت و حب ایشان نگزید	میدان یقین که او خدا را شناخت

و دیگر اینکه ذکر این محبوبان آله و محبان درگاه باعث نزول رحمت است و سبب وصول قربت - زیرا که هر محبوب را ذکر محب خود خوش آید و محب را وصف محبوب مرغوب و محبوب نماید و دیگر اینکه این عبادت است که بهر حال در جمیع محال بے کلفت و بے محنت از دست هر کس حاصل است و با وجود آن نخبین چیز است جزیل که قرب رب جلیل است بر آن وصل و دیگر اینکه چون نقل اخبار و حکایات ماضی و مستقبل و توضع اوقات در ذکر احوال او اول و او اخر بالوف عادت و مانوس طبیعت گشته است پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال

الفت کرده شده ۱۳

که مثر سعادت مبداء و مال است همه حال بهتر باشد تا نقصان خلقت و عادت متضمن طاعت و عبادت باشد
 دیگر اینکه لابد میان ذکر و تذکره و علاقه مناسبه و محبت باشد که باعث بزرگتر گردد پس حکایات صالحین بخت آنکه
 نبی از مناسبت باطنی است ذکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بپیری صلاح و حلیه فلاح بیاراید و دیگر اینکه هر کس
 که فضائل و مناقب اسلاف استماع نماید بصورت در یابد که بعد از منصفی قرون واد و از و تهادی دهور و عصا و منو
 ذکر فضائل پیشینیان بی گویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک نیست پس دانند که حیات ابدی و سعادت ازلی
 در حسن عمل است و شاید که تصور نمایی منجز و باعث بر کسب خیرات و مبرات گردد و دیگر اینکه تو اندک ذکر خیر این طایفه
 علیه سبب ترویج ارواح مقدسه ایشان گردد و همچنانکه در ایشان را در جهان بخیر ذکر می کنند ایشان نیز بحکم تخلیق باقی
 آتی او در آن عالم به نیکی یاد نمایند و دیگر اینکه چون در نشر مناقب و ذکر حائذ کثرت گمان می کنند بحکم کسانند
 تداوم امیدوار باید بود که بعد از او با او نیز همین معامله کنند

رب هب لی چکاو الحقی با بصالحین پروردگار عاقل مرا حکمت لاحق کن مرا به شایسته گان	واجعل لی لسان صدق فی الاخرین و پدید آر براس من ذکر نیک در پسینان ۱۲
چون بخیر گنم یاد رفت گان دارم چو شاد می گنم ارواح دیگران شاید	امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند گمان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

خلاصه سخن نیست که بر اهل بصیرت مخفی نیست که بحکم حکایات المشایخ چند من جنود الله اقوال احوال
 حکایات مشایخ لشکر از انوار نظر طے خدا ۱۲
 مشایخ صوفیه که حادی کرامت و استقامت اند و جامع علوم ظاهری و باطنی مبتدیان را تشویق و ترغیب میدهند
 و منتیان را دستور و میزان باشد و تخصیص اولاد و اجساد و مریدان و مسترشدان را در استماع آثار آبا و اجداد و پیران
 و مرشدان فائده هر چه تمامتر مترب است زیرا که بسا است که مستعدی را عرق غیرت بجنابند و این غیرت
 او را بجای برساند یا منصفی را بر تصورش متنبه سازد و این دید تصور در توبه و انابت بخشاید آمدن افضیتر حقیر سر پای
 غیر و تقصیر فواید و حالات حضرت ایشان صاحب الکرامات الجریله ذوال المقامات الجلیله انار الله برمانه در قید
 کتابت آورد - باشد که اهل زمان عموماً و منتبان این خاندان خصوصاً بان منتفع شوند و کاتب را بدو عواصم یاد
 هیات من از کجا این کار کجا در خوردن ضعیف این با کجا اوصاف بزرگان شمارند و در طاقت تقریرین زار کجا
 التماس از ارباب انصاف دور از اعتساف آنکه بعد از تقدیم مراسم تدقیق چون نظر بر مواضع زلل و مواقع
 خلل افتد آنرا رقمه خامه اصلاح سازند چه فقیر که در بضاعت علوم مایه اندک دارد خاصه تصوف که در وجود حیرت
 نمایافت در دست نیست مباحثات بان میکنند که خود را خاک راه همه می شمارد

من خود چه کنم که در شمارم باشم مقصود همین است که در شان کرام	یاد صفت اهل دل سوارم باشم گویم سخن چنند و بکارم باشم
---	---

و این مجموعه مرتب است بمقدمه و ده لطفه و خاتمه و به لطائف الاذکار فی مناقب عمده الاهدیا

وقال الله تعا وتلك الامثال نضرب بها للناس وما يعقلها الا العالمون وقال تع وكوروه الى الرسول
 طاب اولي الامر منهم لعليه الذين يستنبطونه منهم
 رد حكمه في الواقع الى استنباطهم والحق رتبتهم
 برتبة الانبياء في كشف حكم الله تعا وقال تع ولقد
 جئناهم بكتاب فضلنا على علمه وقال تع فلنقص
 عليهم بعلمه وقال تع بل هو ايات بينات في صدق
 الذين اوتوا العلم وقال تع خلق الانسان على
 البيان وانما ذكر ذلك في معرض الامتنان قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يرد الله
 به خيرا يفقهه في الدين متفق عليه وزاد الطبراني
 ويلاسه مرشده والعلماء ورثة الانبياء رواه
 ابوداؤد والترمذي وابن ماجه وابن حبان
 في صحيحه من حديث ابى الدرداء ان الحكمة
 نزيلا لشريف شرفا وترفع المملوك حتى يجلس
 مجلس المملوك رواه ابونعيم في المحليه عن
 انس وقد بنه بهذا على ثمرته في الدنيا ومعلوم
 ان الاخرة خير وانقى وخصلتان لا يجتمعان
 في المنافق حسن سمعت وفقه في الدين رواه
 الترمذي عن ابى هريرة والايمان عمر يان ولباسه
 التقوى وزينه الحياء وثمرته العلم والعمل وا
 الجاهك في تاريخ نيشابور عن ابى الدرداء واقرب
 الناس من درجة النبوة اهل العلم والجهاد
 اما اهل العلم فذلوا الناس على ما جات به
 الرسل واما اهل الجهاد فجاهدوا باسيا فهم على
 ما جات رواه ابونعيم عن ابن عباس وشيخ
 يوم القيامة ثلاثة الانبياء شه العلماء ثم

وغير نمند آنرا مگر و انما يان و فرمود حق تع اگر راجح ميگردانيدند
 آنرا بسوسه پيغامبر بسوسه فرمانروايان از اهل اسلام هر آينه
 دريافتند مصلحت آن خبر را آنرا مگر ان ايشان ميتوانند بر او دين
 مصلحت آن رود که حکم خود را در واقع جانب استنباط کردنشان
 و بحق ساخت رتبه آنها را بر رتبه انبيا در کشودن حکم حق تعالی
 و فرمود حق تع هر آينه آورديم براس ايشان کتابيکه افضل گرايم
 آنرا به دانش و فرمود حق تع پس البته بيان خوايم کرد بختور
 ايشان بدانش و فرمود حق تع بلکه قرآن آيات روشن است ملاحظ
 در سينه هاست آنرا مگر داده شد ايشان از اعلم و فرمود حق تع اني که پيدا کرد
 آدمي را و آموختش سخن گفتن و اين را ذکر کرد بطور نسبت نهادن
 و فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم کسي که اراده کند باو در خدا
 نيکوي روا نشمنند گرداند و بر او دين و اين حديث متفق عليه
 بخاري و سلم است و طبراني درين حديث لفظ ويلسد ر شده
 زياده کرد يعنى الهام ميکند و بر او دين و علما و اشرين انبيا هستند
 روايت کرد اين ابوداؤد و ترمذي و ابن ماجه و ابن حبان در صحيح خود
 از حديث ابوالدرداء صحيح عکة زائد ميکند شريف شرافت مملوک
 ميکند مملوک را بشابه که مژگانند و بر او نشسته ماه بادشاهان روايت
 اين را ابونعيم در صليه از انس و صحيح خبر دار کرد بر فو اند و نياوي و
 معلوم است انيکه آخره بهتر است باقی تر و در خصلت مخرج شوند
 در منافق حسن طريقه وفقه در دين روايت کرد اين را ترمذي از
 ابوجهريرة و ايمان عريان است و لباس و تقوى و زينه حيا و خرد
 و علم و عمل و روايت کرد اين را حاکم در تاريخ نيشابور از ابى الدرء
 و قريب ترين مردمان از درجه نبوت اهل علم و جهاد اند اما اهل علم
 پس دلالت کردند اوشان مردمان را بر آنچه که آوردم و ديوار
 رسولان و اهل جهاد پس جهاد کردند اوشان بشمشه باي خود بخرد
 که آمد روايت کرد اين را ابونعيم از ابن عباس در سه کسان
 روز قيامت شفاعت خواهند کرد انبيا و علما و شهدا

الشهداء رواه ابن ماجة وعن عثمان قيل يا الله
 اى الاعمال افضل قال العلم بالله عز وجل قيل
 عن العلى وتجب عن العلم فقال ان قليل العمل
 ينفع مع العلم بالله وان كثيرا من العمل لا ينفع
 مع الجهل بالله رواه ابن عبد البر عن انس قال
 على ياكميل العلم خير من المال العلم محسك
 وانت تحرس المال والعلم حاكم والمال محكوم عليه
 والمال ينقص بالنفقة والعلم ينكو على الاتفاق
 وقال ايضا العالم افضل من الصائم القائم المجاهد
 واذا مات العالم تلم في الاسلام تلمة لا يسد
 الا خلف منه وقال ايضا نظا لابنه الحسين
 رضى الله تعالى عنه -

روایت کرد این را ابن ماجه از عثمان گفته شد یا رسول الله
 کدام اعمال افضل اند منیر بود علم باشد باز گفته شد سوال
 میکنم از عمل و جواب میفرماید از علم پس فرمود که عمل قلیل نفع
 میدهد با علم بالله و تحقیق عمل کثیر نفع نمیدهد با جهل بالله -
 روایت کرد این را ابن عبد البر از انس و فرمود علی مرتضی
 رضی الله عنه که ای کمیل علم بهتر است از مال علم حفاظت تو
 میکند و تو حفاظت مال میکنی و علم حاکم است و مال محکوم علیه
 و مال از خرج کردن کم میشود و علم از خرج کردن زیاد میشود -
 و هم فرمود و عالم افضل است از روزه و ای که شب بیدار
 و مجاهد باشد و وقتیکه میمیرد عالم چنان رخنه می شود در اسلام
 که بند نمیکنند و اگر کسیکه عوض و می باشد و هم فرمود و نظم
 برای پسر خود حسین رضى الله عنه

ما الفخر الا لاهل العلم هم
 و وزن كل امرء ما كان يحسنه
 و الجاهلون لاهل العلم
 فالناس من و اهل العلم
 على الهدى لمن استهداه
 و الجاهلون لاهل العلم
 فالناس من و اهل العلم

از این
 نیست فخر برای اهل علم مگر اینکه ایشان بر هدایت اندازی که یکدیگر
 و وزن هر کس است که نیکو بیناید و بر او جا باین برای اهل علم اند
 پس فخر شو بر علم و نه جاهل و در بر و کسی را بر مردمان گمان
 و اهل علم زنده -

نظم

از باب علوم دین که درویشانند
 پیوسته بحق دلیل دلریشانند
 داناکه همیشه علم و حکمت دارد
 نادان که حد از دل او سر برزد
 هستند جماعتی بجانان زین
 چون آب حیات در ازل نوشیدند

یارب چه رسیع قدر و عالی شانند
 مقصود رستی جهان ایشانند
 در چشم کمان با نچه در زوار زد
 پیوسته بکین اهل دانش لرزد
 وز دیدن آن قوم شود جان زین
 مردم هم مرده اند و ایشان زین

بر مسافران مر اعل طریق و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن تر است از آسمان
 ماهیت انسان تا بد و نازک تر غیبه است که در چمن حقیقت او سمت شکفتن یا بد هر نفس ناطقه که بنویسد علم و حکمت
 آراسته گرد در سلاک فرشته است و ارقام سعادت ابدی بر بین استعداد او نوشته عملی که بکلیم
 حالی نشد چون بدنی باشد که او را جان نیست و دیکه بسکه دانش نرسیده از غایت قلبی و ان نیست در اوقات

الناس ممتن و اهل العلم	و اهل اس مرضی و هم فیه اطباء	مردمان مر و کمانند و اهل علم زنده و مردمان بسیار اند و ایشان
و الناس ارضی اهل العلم قضا	سما و نور و مافی النور خطبا	یعنی اهل علم در ایشان بمنزله طبیبان - و مردمان بمنزله زمین اند و اهل علم بالای ایشان بمنزله آسمانند که در نور طاعت نورانی
و ذمه العلم رأس الخلق کلهم	و سائر الناس فی امتثال اعضا	و گروه اهل علم سر جمیع خلق است بر همه کسان در مثال مثل اعضا

علم مفتاح کنوز حقائق و مصباح رموز و قایق و نظام سلسله وجود و قوام مرتب شهود است

علمت بکمال معرفت راه فنا | علمت کمال جان گاه و بهر | اگر جا طلب کنی ترا جاده دهد | و ریح طلبی بقایه با نند دهد

بدانکه مر از علم اینجا علم دین است که تعلق بتجرب و سنت دارد و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومیکه موقوف است معرفت کتاب و سنت بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد اینها همه علم معاملات است و علم مکاشفه نوریت که بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملات در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا بر چنانکه هست منکشف گردد و معرفت

ذوات و صفات و افعال حق سبحانه تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم در اشت خوانند بچشم حدیث صین عمل
 بما علم و سانه الله علمه عالم لبعلمه هر که عمل کند با آنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهری روزی گرداند
 و بخشد او را خدا تعالی آنچه ندانسته و خوانده و آیت کریمه و التقل الله یعلمکم الله نیز اشارت باین معنی است
 و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و مغز و پوست است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده است شامل این همه اقسام است بر تفاوت مراتب و درجات آن کذافی اشعه اللغات و نیز در شرح حدیث جبرئیل علیه السلام از همین کتاب مرقوم است که بنابه دین کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام ایشان بفقہ است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان اشاره با عقائد است که مسائل اصول کلام اند و احسان اشاره باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشایخ طریقه بان اشاره کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و کلام و تصوف لازم بیکدیگر اند که هیچ یک بے دیگری تمامی پذیرد و هر دو بے دیگری صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچ کدام بے دیگری وجود گیرد و کمال پذیرد و از اینجا فرمود

امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم يتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم يتصوف فقد تقست

و من جمع بينهما فقد تحقق کمال جامعیت نیست و باقی همه زین و ضلال و التوفیق من الله الکثیر المتعال انتهى ما للحص الشیخ المحدث الدهلوی عن قواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه للشیخ العارض الرزقی

الشاذلی و مولانا محمود قاشانی در مصباح الهدایت گویند که مراد از علم نور است مقتبس از مشکوٰۃ بنو ذریع
 مومن که بدان راه یابد بجزد یا بچشم خدا و این علم وصف خاص انسان است و ادراکات عقلی و حسی از ان خارج و فرق

بے هر که صورتی گشت و علم دین نیاموخت پس ز ندیق شد و هر که علم دین آموخت و صورتی نگشت فاسق شد و هر که جمع کرد هر دو را پس تحقیق نمود
 پس این خبر نیست که شیخ تحقیق اولوی از قواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه که اسم کتاب شیخ عارف احمد زروق مغربی شاذلی است

میان عقل و این علم آنتست که عقل نورسیت فطری که بدان صلاح و فساد و خیر و غیر متمیز کرد و در این مشترک است
 میان مومن و کافر و علم خاص است مومن را و عقلی که مشترک است میان مومن و کافر عقلی است که منیر است
 در صلاح و فساد امور دنیوی اما عقلی که تمیز کند میان صلاح و فساد امور اخروی خاصه مومن است و میان علم و
 عقل تلازم واقع و دیدن این عقل بنور هدایت روشن است و کجلی شریعت کحل و عقل در ذات خود یک چیز است
 لیکن دو وجه دارد یکی در خالق و عبارت از عقل هدایت است که خاصه مومن است و یکی در خلق و آن
 عقل مشترک است که از عقل معاش خوانند و اهل ایمان و طالبان حق و آخرت را عقل معاش تابع عقل هدایت
 است هر صورتی که عقل معاش را با عقل هدایت موافقت و مطابقت بود آرزو معتبر دارند و بر مقتضای آن
 عمل کنند و هر جا که مخالفت افتد آرزو درجه اعتبار ساقط کنند و بدان مبالغت نه نمایند از نسبت که اهل دنیا
 ایشان را بضعف عقل نسبت کنند و ندانند که ایشان را در این عقل عقلی دیگر است و علم سه نوع است یکی علم جمیع
 چنانکه فرمود **قال علمه ان لا اله الا الله** دوم علم معرفت کار خدا و عزوجل از اعدام و ایجاد و تقرب العباد
 و امانت و آجیار و حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن سیوم علم احکام شریعتی از اوامر و نواهی و هر یک از آن مسأله
 سالک است جدا گانه سالک مسلك اول را عالم ربانی خوانند و در علم او این دو علم دیگر داخل است من غیر عکس
 و سالک مسلك دوم را عالم اخروی گویند و در علم او علم شریعتی بمقدار فریضه داخل است من غیر عکس و سالک
 مسلك سوم را عالم دنیوی خوانند و او را از اول دو علم خبر نه یعامون ظاهر من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة
 هم غافلون چه اگر خبر داشته بعل آوردی از هر آنکه فتور در اعمال نتیجه قصور ایمان است اول بجز او کار آخرة ایان
 داشته از اعمال هیچ فرد نگذاشته و علماء ربانی با وجود ایقان بوحدهانیت حق سبحانه تعالی ایمان دارند بآخرة
 و کار خدا بنقاد و مستسلم اند مرا حکام اسلام را ایشان اند سابقان و اهل تصوف و علماء اخروی با وجود ایمان
 باحوال آخرة از علوم اسلامی آنچه محتاج الیه است بهره دارند و آرزو در عمل می آرند ایشان اند ابرار و صالحان
 و علماء دنیوی جز ظاهر علوم اسلام که آرزو بواسطه تعلم تلقی کرده اند هیچ نصیب ندارند و آنچه دانسته اند
 بعمل نه آرند بسبب ضعف ایمان و از دخول در مداخل محرمة و مکروهه محترز نباشند و شر ایشان بدیگران متعدی
 بود ایشان اند اصحاب اشمال و اشرار الناس و علماء السوء که در حق ایشان وعید و تحذیر وارد شده است
 در حدیث معراج آمد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود آن شب بر جاستی که شتم که بهمان
 ایشان بمقراض تشین می بریدند پرسیدم که شما چه قومید گفتند ما آن گروهیم که به نیکی می فرمودیم خود سب
 نمی آوردیم و از بدی نمی میکردیم و بر آن اقدام می نمودیم و همچنین در حدیث آمد است که اشهد البناس
 عدل با عالم لم ینفعه علمه و همچنین که هیچکس بهتر از علماء ربانی و اخروی نیست هیچکس بدتر از علمائے
 دنیوی نیست چنانکه در حدیث آمده **ان خیر الخیر حیار العلماء و ان شر الشر شرار العلماء** و سبب آنست
 بدانکه نسبت معبود می دیگر سواست خداست **۱۲** میدانند ظاهر حیات دنیا را و ایشان از آخرت چیزی هستند **۱۳**
 لایق عزرا عالمی است که علم او خود او را نفع ندهد **۱۲** بهترترین علماء خیر و بدترترین علماء شر هستند **۱۳**

که هیچ چیز از علم سودمند تر نیست و قسماً که از بهر خدا طلبند و هیچ چیز از وزیران کار تر نیست و قسماً که از برای دنیا
 جویند زیرا که هر چه نفع او پیش مضرت او پیش و علم مانند غذا است که در نفس خود صلاحیت پرورش دارد لیکن نسبت
 با صحیحان که مزاج ایشان مستقیم بود و معده و قشر آن شان از اخلاط فاسده پاک و اما نسبت با بیمار آن که
 مزاج ایشان منحرف بود و تن از اخلاط رده میثلی شود علت و سبب یادی مرض و موجب هلاک باشد همچنین علم در
 نفس خود غذا نافع است که سبب تربیت و تمیز اخلاق نفوس و احوال قلوب باشد لیکن بشرط آنکه معتدی که
 متعلم است معلول هوا و طبیعت و محبت دنیا نبود و مزاج دل او از استقامت توجه بحضرت الهی منحرف نه و هر گاه
 که مزاج دل بجهت وسایل دنیا منحرف گردد و اجزای وجودیه از اخلاط رده میثلی شود علم سبب زیانی مرض و هلاک
 و اخلاط و اخلاق رده از کبر و عجب و حقد و حسد و غیر آن قوت گیرد و نمودی شود و هلاک این عین عظیم مگر که علیک دلیل
 نجات است سبب هلاک شود و عالمیکه بدو گرفتاران باویه هوا از سحر طبیعت خلاص یابند پاسبند و اوست
 گردد و علم نافع را علامت است که نفس تقوی و تواضع نیستی زیادت کند و با شوق و طلب اشتغال
 گرداند و علامت علم ضار آنکه در نفس کبر و تفاخر و غرور و طلب دنیا زیادت گرداند و توفیق این سخن فتوی
 و نص حدیث نبوی است آنجا که فرمود علیه السلام -

<p>من طلب العلم لله لم یصب منه باطلا از دادته فی نفسه ذللا و فی الناس تواضعا و لله خوفا و فی الدین اجتهادا فذلک الذی یتففع بالعلم فلیتعلمه و من طلب العلم لل دنیا و المنزلة عند الناس و الخطة عند السلطان لم یصب منه باطلا از دادیه فی نفسه عظمة و علی الناس استطالة و با اغترار و فی الدین اجفاء فذلک الذی لا یتففع بالعلم فلیکف و لیمسک عن الحجة علی نفسه و الندامة و الخزی یوم القیامة</p>	<p>هر که طلب علم کرد برای خدا نرسید بر دره از علم مگر زیاده شد از علم در نفس او ذلت و در مردمان تواضع و برای خدا خوف و در دین جهاد پس این شخصی است که نفع میگیرد از علم پس لازم است که این علم را بیاورد و هر که طلب علم کرد برای دنیا و منزلت در نزد نزد سلطان نرسید بر دره از علم مگر زیاده کرده شد از علم در نفس او فخرو بر مردمان تکبر و از الله غفلت و زور دنیا جفا پس این شخصی است که از علم انتفاع خاص نکند پس باید که باز نماند و چنگ زند از حجت بر نفس خود و ندامت و غم بروز قیامت -</p>
--	--

<p>ان الله اختار من المخلوق قلوبا بشرها بنور هدی و اشرف فیها شعاع معرفته و نصب فیها سریر محبته ثم اسکنها و اداع علمه و حکمته فمن عمل بعزائمها علم فقد حفظ الود یعتد و من یتبع</p>	<p>تحتین خدا تعالی پسند نمود از مخلوق دله را که کشف او کرد از نور هدایت خود تا بان کرد درو شعاع معرفت خویش قائم کرد درو تحت محبت خود سپس جان خود داد و اما مثل علم و حکمت خود را پس هر که عمل کرد بر عسر ایم علم نکند هدایت آمار</p>
--	---

الخص فقد ضيعها وفرح في حفظها ولزمه ضمائها
 وعلم نافع مدوحيات دل است ونقط اعش از دل سبب مات ابو چنانکه فتح موصلي حمت الله عليه كفت

اليس الرجل اذا منع عنه الطعام والشراب يموت قالوا بلى قال كذلك القلوب اذا منع عنه الحكمة والعلم ثلثة ايام تموت
 و امير المؤمنين علي رضي الله عنه فرموده است -
 آيا نيست انسان كه از سه خور و نوش باز داشته شود پس مرد گفتند بلى فرمود همچنين دل است كه هر گاه از سه علم و حكمت منع داشته شود بسته است با نه روز مرده شود.

العلماء سرح الا زمنة فكل عالم مصبلح زمانه يستضيئ به اهل عصره
 علماء چراغ از منزه اند هر عالم چراغ زمانه خود است كه اهل عصر از او طلب نور مى كنند -

واينجا معلوم شود كه وجود علماء رباني در ميان مردم بهترين نعمت است از نعمتهاى الهى و نسبت شان عكالت نقيت حق و سبب ظلمت كفر و ضلالت و منبع علم دل است و ظهور آن بجا ظلمت آواب حضرت عزت متعلق چنانكه در بعضى كتب منزله حق سبحانه تعالى وحى كرده -

يا بنى اسرائيل لا تقولوا العلم فى السماء من ينزل به ولا فى نجوم الارض من يصعد به ولا من وراء البحار من يعبر ويأتى به العلم مجموع فى قلوبكم تادبوا بين يدي باء اب الروحانيين وتخلقوا باخلاق الصديقين اظلم لعلم من قلوبكم حتى يعطيكم ويغيركم انتمى
 و على قارى در مرقاة المفاتيح شرح مشكوة المصليان كويد -

العلم نور فى قلب المؤمن مقتبس من مصابيح مشكوة النبوة من الاقوال الحميدة والافعال الاحمدية والاحوال المحمودية هتدى به الى الله تعالى وصفاته وافعاله واحكامه فان حصل بواسطة البشر فهو كسبي والافعال العلم اللادنى المنقسم الى الوحي والالهام والقلبية فالوحي لغة اشارة بسرعة واصطلاحا كلام يصل الى القلب النبوى فما انزل صورته ومعناه ولا يكون الا بواسطة جبرئيل
 علم نورست در قلب مومن كه اخذ كرده شده است از چراغ نبوت از اقوال محمدية وافعال احمدية واحوال محمودية كه هدايت يافته باو جانب خداى تعالى وافعال او وصفاته او واحكام او پس اگر علم حاصل شود بواسطه بشر كسبه باشد ورنه علم لدنى كه منقسم مى شود جانب وحى و الهام و فرست است پس وحى در لغت اشارة باشد بعبادت و در شرع كلام الهى است كه فائز مى شود جانب قلب نبى پس تفكيكه منزل شد بيه صورت و معنى و نباشد مگر بواسطه جبرئيل

فهو الكلام الالهي وما نزل معناه على الشارع فغير
 عنه بكلامه فهو الحديث النبوي وهذا قد يكون
 بغير واسطة في محل الشهود كما قال الله تعالى
 فاوحى الى عبده ما اوحى وقد يكون بواسطة
 نزول الملك الى بنزوله من الصورة الملكية الى
 الهيئة البشرية وتحقيقه ان المتكلم الحقيقي هو
 فكلمه اوله محمد صلى الله عليه وآله وسلم بواسطة
 جبرئيل وثانيا اصحابه بواسطة محمد صلى الله
 عليه وآله وسلم وثالثا التابعين بواسطة
 الصحابة وهلم جرا وقد يكون بنفته في قلبه
 بان يلقي معناه من غير ان يمثّل بصورة ان روح القدس
 نقشه في روعي والالهام لغة الابلاغ وهو علم
 حق يقذفه الله تعالى من الغيب في قلوب عباده
 قال ان ربي يقذف بالحق والفراسة علم يتكشف
 من الغيب بسبب تفرس آثار الصور انفتوا
 فراسة المومن فانه ينظر بنور الله فالفرق
 بين الالهام والفراسة انها تكشف الامور
 الغيبية بواسطة تفرس آثار الصور والالهام
 كشفها بلا واسطة والفرق بين الالهام والوحي
 انه تابع للوحي من غير عكس ثم علم اليقين كما
 من طريق النظر والاستدلال وعين اليقين
 ما كان بطريق الكشف والنوال وحق اليقين
 ما كان يتحقق الا انفصال عن لوث الصلصال
 لورود راعده الوصال والله اعلم بحقيقة الحال

پس او کلام الهی است و آنچه که معنی او نازل شد بر شارع
 و تعبیر کرد و از او کلام خویش او حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم و این حدیث گاهی باشد که بغير واسطه در محل شهود
 واقع شود چنانکه فرمود خدا متعالی پس وحی کرد جانب بنده خود
 هر چه وحی کرد و گاهی باشد که بواسطه نزول فرشته یعنی
 نازل میکند او را از صورت ملکي جانب صورت بشری تخمق
 این امر نیست که مستحکم حقیقی خدا متعالی است که کلام کرد او را از مجرای
 صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه جبرئیل و ثانیاً باصحاب رسول خدا
 بواسطه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثالثاً با تابعین
 بواسطه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و باینطور تا این
 زمان و گاهی در قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در بطوریکه
 معنی او حاصل میشود بدون تمثّل بصورت چنانکه خود فرمود که
 روح القدس در قلب من و الهام در لغت ابلاغ
 باشد و او علم حق است که از غیب در قلوب مومنین می اندازد
 و فرمود که در دل من اندازد حق را و فرست علمیت که انکشاف
 از غیب میشود بسبب تفرس آثار صورت و خدا که نمیدانم فرست
 مومن که در می بیند بنور خدا پس فرق در میان فرست و الهام
 نیست که در فرست کشف امور غیبیه باشد بواسطه او که آثار
 صورت و در الهام کشف صورت است بدون واسطه و فرق
 در الهام و وحی نیست که الهام تابع وحی است و وحی تابع الهام
 نیست بعد ازین علم المومنین چیز نیست که بطریق نظر و استدلال
 حاصل باشد و عین المومنین چیز نیست که صورت او را کشف نماید
 و عنایات ایزدی و حق المومنین است که بی شائبه لوث اقیان
 تام دارد و بر پایه آمدن غایت وصال و الهام است

و امام حجة الاسلام زين الدين ابو حامد محمد الطوسي الغزالي و مقصد قصی شرح اسماء الله الحسنى فرموده

شرف بنده بسبب علم است بجهتیکه علم از صفات باری تعالی
 است ولیکن علم اشرف علم است که معلوم او اشرف باشد
 شرف العبد بسبب العلم من حيث انه من صفات الله
 تعالى ولكن العلم الاشراف ما معلومه اشرف

و اشرف المعلومات هو الله تعالى فلذلك كانت
 معرفة الله تعالى افضل المعارف بل معرفة
 سائر الاشياء ايضا انما تشرف لانها معرفة لا فعلا
 الله تعالى او معرفة للطريق الذي يقرب العبد
 من الله تعالى و الامر الذي يسهل به الوصول الى
 معرفة الله تعالى و القرب منه و كل معرفة خارجة
 عن ذلك فليس فيها كثير شرف انتهى و قال في النهاية
 يا طالب الاخلاص والعبادة عليك وفقك الله
 بالعلم فانه القطب وعليه المدار و العلم ان
 العلم والعبادة جوهران لاجل هبما كان كل ما تشرى
 و تسمع من تصنيف المصنفين و تعليم المعلمين
 و وعظ الواعظين و نظر الناظرين بل لاجل هبما
 انزلت الكتب و ارسلت الرسل بل لاجل هبما
 خلقت السموات و الارض و ما بينهما من المخلوق
 قائل آيتين في كتاب الله احدها قوله عز وجل
 الله الذي خلق سبع سموات و من الارض
 مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله
 على كل شئ قدير و ان الله قد احاط بكل شئ
 علما و كفى بهذه الآية دليلا على شرف العلم
 لا سيما علم التوحيد و الآية الثانية قوله تعالى
 و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون
 و كفى بهذه الآية دليلا على شرف العبادة
 و لزوم الاقبال عليها فاعظم بامر من المقصود
 من خلق الدارين فحق للعبد ان لا يشتغل
 الا بهما و لا يتعب الا لهما فاعلم ان ما سواها
 من الامور باطل لا خير فيه و لغوا حاصل له
 قال ابو يزيد البسطامي عملت في المجاهدة

و اشرف معلومات هارتعاله است پس معرفت خدايتعاله
 افضل معارف خواهد بود بلكه شرافت و استن سائر اشيا
 بوجه اينست كه از انها معرفت اشغال الهى است يا معرفت
 راهيست كه قريب كند عبدا را از بارى تعالى يا معرفت
 امريست كه باو آسان مى شود و وصول جانب معرفت
 خدا و قرب از او هر معرفت يك خارج از اين است پس در
 شرف كثير نيست انتهى و در منهاج كفت كه
 جوينه اخلاص و عبادت شما لازم است اول الزوم بعلم
 كه او قطب مدار جميع اشيا واقع است و بدانكه تحقيق علم
 و عبادت و وجود هر اندك سبب ايشان هست هر آنچه كه
 دين ميشود و شنیده ميشود از تصنيف مصنفين و تعليم معلمين
 و وعظ واعظين و نظر ناظرين بلكه بر اى آنها كسا بهما نازل و مير
 مبعوث شدند بلكه بر اى هر دو آسمان و زمين و
 هر چه درين هر دو است از مخلوق بطور آبد نديس
 نيكو بنگر اين هر دو آيت را كه در ستر آن پاك بستند
 آيت اولي قول جناب بارى عز اسمه است كه خداى كه پديد
 كرد هفت طبقات آسمان و مانند او زمين فروم آورد امر كيه
 ما بين اينها است تا بدانيد كه خدايتعاله بر جميع اشيا
 قادر است و تحقيق خدايتعاله احاطه كرده است جميع اشيا
 از علم پس اين دليل كافيت بر شرافت علم خصوصا علم حقيقى
 و آيت ثانياه قول خداست جل شانكه من جن انسان را
 نپديد كردم مگر بر اى اينكه عبادت كنند و اين آيت كافيست
 بر اى دليل بر شرافت عبادت و متوجه شدن بر او پس عظيم
 بدان اين هر دو را كه مقصود از خلق خدا هست در هر دو جهان
 پس حق است بر اى بنده كه اشتغال نكند بغير اين هر دو
 و بچنگش مگر بر اى اين هر دو و بدانكه جز اين هر دو از امور باطله
 است كه در خير و نيت و نيت كه او را حاصل نيت فرمود بجز اين

ثلثین مننہ فما وجدت شیئا انشد علی من العلم
 وخطرہ وایاک ان یزین لک الشیطان فقول
 لک اذا کان قد ورد هذا الخطر العظیم فی العلم فترک
 اولی فلقد سردی عن رسول الله صلی الله علیه وآله
 وسلم انه قال طلعت لیلة المعراج علی اهل النار
 فرایت اکثر اهلها الفقراء قالوا یا رسول الله لعل
 قال لا بل من العلم فمن لم یتعلم العلم لا یتأتی له
 احکام العبادۃ والقیام بحقوقها ولوان رجلا
 عبد الله سبحانه ونعائے عبادۃ ملائکة السماء
 بغير علم کان من الخاسرین فشم فی طلب العلم
 بالبحث والتلقین والتدریس واجتنب الکسل
 والملال والآفات فی خطر الضلالة والعبادۃ
 انتمی وقال الشیخ الفرح المحقق صلی الملة والذین
 ابو عبد الله محمد بن علی ابن محمد العربی الطائی الحنفی
 الاندلسی رضی الله عنه فی اسرار الخلوۃ والشیخ
 العارف ذوالمعارف قطب الزمان الشیخ عبد
 الجبلی الیمینی رضی الله عنه فی شرحها اول محاب
 علیک ایها السالک طلب العلم الذی هو نور
 علی کل مسلم وهو العلم الذی یقیم به طهارتک لظاہر
 والباطنة وصاوتک الجسمیة والروحیة
 وصیامک الحسی والمعنوی وتقویک عن
 کل ما لا ینبغی لک وطلب کل ما یفرض علیک
 طلبه خاصة لا تزید علی ذلك اصلا فان العزم
 قصیر وصرف الوقت الی الوقت اولی وتحصیل
 ما یجب علیک تحصیلہ هو اول باب السلوک
 ثم العمل به فان العلم بلا عمل لا ینتیجہ له الا
 الخسران فقد ورد ان العالم الذی لا یعمل بعلمه

که مجاہدہ کردم سنی سال پس نیا فتم چیزے را دشوار تر اولم
 وخطر او پر حذر باش ازیکہ بر تو شیطان زینت کند گوید
 کہ ہر گاہ در علم چہین برج عظیم پیشم آید پس ترک کردن
 اولی باشد پس تحقیق روایت کرده شدہ است از رسول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تحقیق فرمود مطلع شدم در شب معراج
 بر اہل جہنم پس دیدم اکثر اہل جہنم فقرا ہستند پرسیدند پندار
 از مال فرمودند بلکہ از علم پس شخصیکہ علم نیا موخت او را حاصل
 نیشود و احکام عبادت و قیام چنانکہ حق است و اگر شخصے پستتر
 نمود خدایے بزرگ را مثل پرستش فرشتگان آسمان بغير علم
 پس او نزد خدا از نقصان بردگاست پس آمادہ باش در
 طلب علم ببحث و تلقین و تدریس و پر حذر باش از سستی
 اعمال ورنہ تو در خطر ضلالت باشی پناہ بخدا المتی۔
 و فرمود شیخ محقق محی الدین محمد بن علی بن محمد العربی رضی اللہ عنہ
 در اسرار خلوت و شیخ عبد الکریم جبلی یمینی رضی اللہ عنہ
 در شرح آن اے سالک اول چیزیکہ بر تو واجب است
 و طلب علیت کہ رضی باشد بر مسلم اولیست کہ از و راست نماز و قیام
 طہارت ظاہرہ و باطنیہ تو و نماز تو کہ جسمیہ باشد
 و روحیہ و روزہ تو کہ ظاہری باطنی است و تقوی تو
 از ہر چیزیکہ سزاوار نیست و جستجوے تو بہر چیزیکہ
 بر تو نہ من کرده شد طلب او بالتخصیص باید
 ممکن بر این امر چہ عمر اندک است و صرف وقت جانب
 وقت او لے تحصیل چیزیکہ تحصیل او بر تو واجب شد
 این علم اول باب سلوک است بعد ازین عمل بعلم است
 چہ علم بے عمل نتیجہ ندارد مگر بے مانگی پس تحقیق
 وارد شدہ است کہ عالمیکہ عمل ندارد
 بعلم خود

يعذب مثل عابد الوثن انتهى وفي مجمع البحار للشیخ
 محمد طاهر الفتفی قال شیخنا قطب الزمان الشیخ
 علی المتقی افاض الله فیض تقواه علی المسترشدين
 فی رسالته غایة الکمال ما ملخصه التفیح الحقیقون
 علی ان افضل الاعمال ما ینفع بعد موته کالتبای
 الصالحات الواردة فی الکتاب الغریز والسبعة
 الواردة فی الحدیث من تعلیم و اجراء ذمیر و حشر
 بیر و غرس نخل و بناء مسجد و ترک مصحف
 او ولد و قال نشر العلم افضلها فانه بقی امثل النخل
 و البیر ینمی بعد مدة و العلم ینقی اثره الی یوم الدین
 قال وله اسباب کتدریس و وقف کتاب
 و عارته و اعطاء کاغذ او مداد او قلم و العدة
 فیه تعلیم عامی او صبی الهجاء حتی یتفرغ علوم
 جة فهو کغرس شجرة یتفرغ علیه اغصان و ثمار
 و لا عانة بالکاغذ کهيئة الارض و المداد کالبذر
 و القلم کآلة الحرث قال و مما یدل علی فضل التعلیم
 و التعلیم حدیث و فضل عالم یصلی المکتوبة
 ثم یجلس فیعلم الناس الخیر علی العابد الذی
 یصوم النهار و یقوم اللیل کفضلی علی احذاکم
 و حدیث لاون تغد و افتتعلما آیه من کتاب
 خیرک من ان تصلی مائة کرعة قال ثم انی
 رأیت کثیرا من الجھلاء المتصوفة یدعون
 سلوک الطریق الی الله و هم لیسوا علیها و ینکرون
 التعلیم و التعلیم و ینعون اھلها ینهم عنھما
 کانھما عداء العلم و العلماء و لا یعلمون
 انه یضر بایمانھم و یختمون بکون النبی صلی
 علیہ و آلہ و سلم امیاد و لا یعرفون انه صاحب حق

معدب خواهد شد مثل بت پرست انتهى و در مجمع البحار
 شیخ محمد طاهر فتفی واقع است کہ فرمود شیخ علی در رسالہ
 خود غایسته الکمال کہ تلخیص او اینست متفق شد
 محققون برین امر کہ افضل اعمال آنست کہ نافع باشد
 بعد موت مثل باقیات صالحات کہ وارد اند
 در کتاب مجید و هفت دیگر کہ وارد شدند در
 حدیث از تسلیم علم و جاری کردن کھنر و تیار نمودن
 چاه و نشاندن درخت و بنا کردن مسجد و باقی داشتن
 قرآن مجید و اولاد صالح و فرمود کہ نشر علم افضل اینهاست
 چه علم بقاسے کلی دارد و از نیکو درخت و چاه محوسے شوند بعد
 مدتی و علم باقی سے ماند اثر او تا قیامت و فرمود کہ برک
 علم اسباب کثیره اند مثل درس دادن و وقف کردن
 کتاب و عاریت دادن او و دادن کاغذ و سیاهی
 و قلم و عمدہ در باب علم تعلیم عامی و طفل نو آموز باشد تا بحدیکہ علم
 متفرغ میشود پس او مثل نشاندن نهالست کہ برویش ثمر بار آورند
 و ثمرات پیدا میشود و مدد نمودن بکاغذ بصورت ارض است
 و سیاهی مثل تخم است و قلم آذ زراعت و فرمود چیر نیکو است
 میکند بر فضیلت تعلیم و تعلیم حدیث است و بزرگی عالم کہ نماز
 فرض میکند و نوشته تعلیم خود بدخیر را بر عابد سے کہ بر فر بار آورند
 میدارد و شبها بیدار میشود مثل فضیلت نیت بر کتر شتا و حدیث
 دیگر کہ بر آینه جمیع کنی و تعلیم نمائی آیتے از قرآن پاک بهتر است
 بر سے تو از نیکو کسبت تا گذاری بعد ازین دیدم کہ اکثر جھلار صوفیہ
 کہ بتکلف صوفی سے نمایند و دعوسے بلوک جانب خدا میدارند
 در حالیکہ نیستند بر سلوک و انکار سے گفتند تعلیم و تعلیم را و باز میدارند
 اصحاب خود را ازین برود گوئی کہ ایشان دشمن علم و علما هستند و نمودارند
 کہ این انکار مضر از این است و حجت تو آنست بر بودن جناب
 رسالت مآب صلی اللہ علیہ آله و سلم می و نمیدانند کہ در حدیث و صحیح

و معدن علم و ربما یحصل للمجاهل بشغل ذکر و اسم
 بعض صفاء فیغتر ولا یدری ان له آفات بغیر
 علم کالحول و الاحقاد و ربما یجتز بعض جهال تقوی
 المشایخ العلم حجاب الله الاکبر ولا یدری انه
 حجة علیه فان مثله فی ترک العلم بهذا کمثل من
 عشق شخصاً فاخبر بانہ و راع جدار فبقول الجدار
 حجاب فیترکه فانظر هل احد احمق منه و کان محب
 علیه ان یقطع الجدار ویصل الی المحبوب لان یجمع
 و یتزک و انما وصفوا المحجاب بالاکبر لانه یحتاج
 فی قطعه الی مشقة نشد یدة کما قال ابو یزید
 البسطامی عملت فی المجاهدة ثلاثین سنة فما
 وجدت اشد من العلم و متابعتہ و کولاً اختلاف
 العلماء لتعین و ایضاً انما یكون حجاباً لمن
 طلبه للتفاخر و حطام الدنيا و ایضاً مثل من ترک
 العلم بمسائل الدین کتخصن مدعی صحبتہ
 شخص غائب عنه لا یدری طریق وصوله فارسل
 المحبوب الیه کتاباً یتضمن طریق وصوله الیه
 و هو یطرح الكتاب ولا ینظر الیه و یظن انه حجاب
 فی الوصول الیه فلا شک انه ینسب الی الحق
 او الکذب عند کل عاقل فالقرآن و الاحادیث
 و علوم الدین تعرف طریق الوصول الی الله تعالی
 ثم اعلم ان العالم ظاهر و باطن و للظاهر مقدمات
 کالفنون العربیة و مقاصد کالتفسیر و الفقه
 و الحدیث و الباطن علم الاخلاق کالاصلاح
 و التوکل و التواضع و التفویض و قصر الامل و التمسک
 فی الدنيا و النصیحة و القناعة و الرضا
 و الصبر و بالله التوفیق ان شاء الله

و معدن علم بود و بسا اوقات براسه جاهل و سهل پیشو بسبب
 شغل ذکر یا اسم بعض صفایں فریب میخورد و نیداند که براسه او
 آفات است بے علم چنانکه حلول و اتحاد و بساجت می آرند
 بعضه جهال از قول مشایخ که علم حجاب عظیم است و نمی پندارند
 که این دلیل بر وسه قائم است از اینکه مثل او در ترک علم با این وجه
 چون مثل شخصی است که عشق دارد از شخصی بعد از این خبر داده شود
 که معشوق سپرد یوار است پس گوید که دیوار حجاب است پس
 ترک کند او را پس بین که کد ام شخص از دهن حق خواهد بود و برود
 واجب بود که قطع دیوار کرده داخل جانب محبوب بود نه اینکه
 بازگردد و ترک کند او را و حجاب را اگر گفتند و بهیکه در شکستن او
 حاجت مشقت شدید می باشد چنانکه فرمود باینرید بسطامی
 عمل نمودم در مجاهده سی سال و نیافتم شدید تر از علم و متابعت
 اگر نمودی اختلاف علم هر آینه رنجید می دهیم حجاب است بر او
 طلب کند و بر براسه فخر نمودن و طمع دنیا و نیز مثل شخصی که ترک
 علم مسائل دینی میکند مثل شخصیت که دعوی صحبت شخص میکند
 که او غایب است و راه وصول بود نمیداند پس فرستد محبوب
 او را خطی که تتضمن است بر طریق وصول او به جانب او و حال
 نیست که عاشق خط را می اندازد و نمی بیند بسوسه و گویان میکند
 اینکه او حجاب است در وصول و بسوسه و پس شک
 نیست که این منسوب کرده خواهد شد بسوسه حق یا کذب
 نزد هر عاقل پس از قرآن و احادیث و علوم دین شناخته میشود
 طریق وصول الی الله باز بدانکه علم بر دو قسم است ظاهر و باطن
 و براسه علم ظاهر مقدمات اند مثل فنون عربیه و مقاصد مثل تفسیر
 و فقه و حدیث و علم باطن علم اخلاق است مثل اخلاص
 و توکل و تواضع و تفویض و قصر ال و زهد و دنیا نصیحت
 و قناعت و رضا و صبر و توسل و تسبیح از حسدا

و امام حجة الاسلام عليه الرحمة در كيمياي سعادت فرموده كه شنيده باشي از صوفيان كه گویند علم حجاب است
 ازین راه دانشكار کرده باشی این سخن را انكار كن كه این حق است چه محسوسات و هر علم كه از راه محسوسات حاصل
 شود چون بآن مشغول باشی ازین حال حجاب بود و مثل دل چون حوض است و مثل حواس چون پنج حوض
 كه آب از آن حوض سے آید از بیرون اگر خواهی كه آب صافی از قعر حوض بر آید تدبیرش آن بود كه این آب را
 جمله از آن بیرون كنی و گل سیاه كه از اثر آن بود جمله بیرون كنی و راه همه جوهارا بر بندی تا آب در آن نیاید
 و قعر حوض میكنی تا آب پاک صافی از آن درون حوض پدید آید تا حوض بآن آب كه از بیرون در آمد مشغول باشد
 ممكن نبود كه آب از درون آن بر آید همچنين این علم كه از درون دل بیرون آید حاصل نیاید تا دل از هر چه از بیرون
 در آمد خالی نشود اما عالم اگر خود را خالی كند از علم آموخته و دل بدان مشغول نماند آن علم گذشته حجاب او نباشد
 و ممكن بود كه این فتح او را بر آید همچنانكه چون دل از خیالات و محسوسات خالی كند خیالات گذشته او را حجاب نشود
 و سبب حجاب آنست كه چون كس اعتقاد اهل سنت آموخت و دلائل آن چنانكه در جدول و مناظره گویند
 آموخت و هلكی خود را بآن داد و اعتقاد كرد كه در این علم خود هیچ علم نیست و اگر چیزی دیگر در دل او آید گوید این
 خلاف آنست كه من شنیده ام و هر چه خلاف آنست باطل باشد ممكن نشود كه هرگز این كس را حقیقت كار با معلوم
 شود چه آن اعتقاد كه عوام خلق را بیا موزند قالب حقیقت است نه عین حقیقت و معرفت تمام آن بود كه آن تحقیق
 از آن قالب مكشوف شود چنانكه مغز از پوست و بدانكه كسیكه طریق جدل در نصرت آن اعتقاد بیا موزد او را حقیقت
 مكشوف نشود چون پندارد كه همه آنست كه او دارد آن پندار حجاب او گردد و بحكم آنكه این پندار غالب شود بر كسیكه
 چیزی آموخته باشد غالب آن بود كه این قوم محبوب باشند ازین درجه پس اگر كس ازین پندار بیرون آید علم حجاب
 نبود و چون این فتح بر آید او را درجه سے بحال رسد و راه او این ترو درست تر بود اگر كسیكه قدم او در علم را سخند
 باشد از پیش و باشد كه مدتی دراز در بند خیالی باطل بماند و اندك مایه شبهه او را حجاب كند و عالم از چنین خطر این
 باشد پس معنی اینکه علم حجاب است باید كه بدانی دانشكار كنجی چون از كس شنوی كه او بدرجه مكاشفه رسیده باشد
 اما این مساجیان و مطوقان بجا حاصل كه درین روزگار پیدا شده اند هرگز ایشان را خود این حال نبوده و كسیكه عیار
 چند مزین از طامات صوفیان گرفته اند و مشغول ایشان آن باشد كه همه روز خود را می شنویند و بغوطه و سجاده مرقع می
 و نگاه علم و عمل را ندست میكنند ایشان كشتنی اند كه شیا طین خلق اند و دشمن خدا و رسول اند چه خدا و رسول علم و
 مدح گفته اند و همه عالم را بعلم دعوت کرده اند این مدبر مطوق چون صاحب حال نباشد و علم نیز حاصل نكرده باشد
 او را این سخن گفتن كه روا باشد مثل او چون كس باشد كه شنیده باشد كیمیا از زرتیر بهتر بود كه از آن زرتیر نهایت
 آید چون كجماي زرتیر او نهند دست بآن نبرد و گوید زرتیر چه كار آید از آنچه قدر باشد كیمیا باید كه مثل آنست
 زرتیر است تا ند كیمیا را خود هرگز ندین باشد و دست نه بود مدبر بنفلس و كرسنه بماند و از شادی این سخن كه مرغ
 گفتم كه كیمیا از زرتیر بهتر است میبندد و لاف میزند پس مثال كشف انبیا و اولیا چون كیمیا است و مثل علم علم چون دست
 عظیم السلام

الابن چون این طائفه بعضی موهبت ربانی بدرجه کمال فائز شده اند و از کتب خانه و علمناہ من لدنا علیما
سبح گرفته و در آن طریق اشواک شکوک و غوائل او نام کمتر است اشرف و با علی باشند و بوراقت انبیا که صفوة طلائع

این طرفه که نیستند و ستند	این طائفه اندر اهل توحید	باقی همه خویش تن برپندند	ولیکن درین طریق خطیبا اندیشا
چالاک روند پس بیگام	از جو سے حدود باز بستند	فانی ز خود و بد دست باقی	در منزل در دست پابند
آنما که بر بوده است اند	از عهد است باز بستند		

بسیار است و ممالک بشمار چه خطرات و ساوس و ورطات موچس و تسویبات باطامه و تخمکات فاسده
ساکک را در بیابان طلب حیران و سرگردان دارد و اندر فاسد آنکه با ننگ نمائش کسراک بقیعة نجسیه
انظمان ماء از راه رفته است از طلب بهار و حتی اذا اجاءه لم یجدہ شنیئا و بعد از اطلاع بر حلیه حال حاضر

غیر از حسرت و وبال نباشد نعوذ باللہ من ذلک و دور است سر آب درین بادیه هشتاد و نه تاغول
بیابان نفریب سیر است - و ایضا استادین طریقه که عبارت از مرشد کامل است نادر بود و بر تقدیر وجود
شناخت او متعذریا متعسر چه کمالات انسانی را جز صاحب کمال نشاسد و قیمت جوهر را جز جوهری نداند

بسرقت سیرغ و غصه بد بدی که رسد که شناسای منطق الطیر است - و اکثر مردم بصورت موهبه و ظاهر حقیقت
از راه افتاده یا قوت را مقابل خر مهره می نهند سنگ سیه بنرخ ز سرخ میخزند - و ناگاه افتد که مبتدی
تلبیس و تلبیس فریفته شود و تقدیر خود صرف خدمت ناقص کند لظن کمال و مودی بخیر ان حال و مال او گردد

نعوذ باللہ من الغیابة و الغوایة از غیبت بشیر علمای حث مردم بر طریقه نظر نمایند با آنکه در طریق تصفیه نیز خبیث
باین طریق متحقق است چه اگر ساکن بجای از علوم رسی عاری باشد از ورطه افراط و تفریط این تواند بود از مخالفت
و حکمت فارغ نه و شاید که بنا بر جعل بعد اعتدال احتمال ریاضات مفرطه کند و مودی بفساد فراج و بطلان استعداد

گردوند حضرت با وی الثقلین الی الصراط المستقیم علیہ فضل الصلوة و التسلیم فرموده ما اتخذنا الله و لیا جا هلا فظ

و در حدیث دیگر گفته قسم ظهری رجلا ن جاہل منک و عالم متهتک کذافی التنصره للقونیوی و لو امع الا شراق للذ وانی وقال الامام عبد کبیر ابو القاسم بن هوازن القشیری اعلمو حکم الله ان المسلمین بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لم یتسم افاضلهم فی عصرهم بتسمیة علم سوی صحبة الرسول الله علیه وآله وسلم اذ لا فضیله فوقها فقیل لهم الصحابة و لما ادک	بشکست ز پشت مراد کس کی جاہل عبادت کننده یعنی آنکه بسبب بر علمی افراط و تفریط کند کونی بگذارد و ناگردنی لیکر دوم عالم که بتک حرمت علم و دین ساز و چنین است در تصبر تونیوی و لو امع الا شراق وانی - امام ابو القاسم عبد الکریم ابن هوازن قشیری سے نویسد کہ پراخید کے طالبان رحمت کند شمارا الله تعالی کہ مسلمانان بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم موسوم کردند بزرگان شان در زمانه خود و خود را با اسمی سوا صحابی بودن چه فضیلتی فوق زمین نیست پس گفته شد برای شان
--	--

در آموختیم او را از نو یک خود علی ۱۲ ممانند سر بے دست در میدان ہمارے ہزاروش تشنه آہے ۱۳ تا وقتیکہ باید نزدیک
آن نیاید شکل چیزے ۱۴ پناہ سے جویم بخدا سے تعالیٰ از گراہی ۱۲ مگر رفتہ است خدا دست جاہلے را چرخند ۱۲

اهل العصر الثاني سمي صحب الصحابة التابعين
 وراو ذلك اشرف سمة ثم قيل لمن بعدهم
 اتباع التابعين ثم اختلف الناس ونبأنت
 المراتب فقيل لخواص الناس ممن لهم شدة
 عناية بامر الدين الزهاد والعباد ثم ظهرت
 المبدعة وحصل التداخي بين الفرق لكل فرقة
 ادعوا ان فيهم زهادا فانفرد خواص اهل السنة
 المراعون انفسهم مع الله المحافظون قلوبهم
 عن طوارق الغفلة باسم التصوف واشتهر هذا
 الاسم لهؤلاء الاكابر قبل المائتين من الهجرة قال
 الامام الحافظ الحجة ابو نعيم في حلية الاولياء في خبر
 ابن عمر كل قرن من امتي سابقون فالصوفية
 سباق الامم والقرون وباخلاصهم يمترون
 وينصرون وقال الامام حجة الفقهاء والمحدثين
 سفیان الثوري لولا ابوهاشم الصوفي ما عرفت
 دقائق الربا رواه جمع من الحفاظ منهم شيخ
 الاسلام اهرودي وقد فضل سفیان عبد الله ابن
 عبد العزيز العمري الصوفي على سائر اهل المدينة
 مالك ومن هنالك ووافقه جماعة من اولهم
 صاحبه سفیان ابن عينية كما في صحيح ابن حبان
 وعبد الرزاق في رواية صحيحة عنه ومن اخرهم
 الطحاوي في مشكل الآثار في باب بيان مشكل
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قوله
 يوشك ان يضرب الناس اكباد الابل في طلب العلم
 فلا يجدون عالما اعلم من عالم المدينة وحلوا
 هذا الخبر عليه وقالوا انما العالم من نخشي الله
 وان علماء الباطن هم المرادون بقوله تعالى

اسم صحابه وبعده ازان وقتيكم يافتد اهل زمانه ديگر نام نهادند
 كيكه صحبت يافت صحابه را به تابعين و اين را ايشان اعلا
 بزرگ براسه خود پنداشتند باز گفته شد براي كيكه بعد از
 اتباع تابعين باز مردمان مختلف شدند و مراتب هم تبين
 شدند پس گفته شد براسه مردمان خاص كه اوشان اشد
 توجه با مريدان بود زياد و عبادت استرازان ظاهر شدند و
 حاصل شد تداعي ميان فرقه پارس هر فرقه دعوى كردند
 اوشان زياد اند پس منفرد گشتند خواص اهل سنت كه رعيت
 كندگان انفس خود بودند با خدا و محافظ قلوب خود بودند
 از حوادث غفلت باسم تصوف و مشهور شد اين اسم براي مريدان
 بزرگان قبل از سنه دو صد هجري فرمود امام حافظ ابو نعيم در حلية
 الاولياء حديث ابن عمر كه براسه هر قرن از امت من سابقين
 پس صوفيه بسيار پيشي كندگان است و قرون اند و بوجه ظاهر
 خویش سے شتابند و يارى سے دهند و فرمود امام حجة فقهاء
 و محدثين سفیان ثوري اگر نبودے ابو ہاشم صوفی تشاتم
 دقائق ريارا روايت كرد اين را جمعه از حفاظ حديث بنجله
 آنها شيخ الاسلام هرودي است و تحقيق فضيلت او سفیان
 عبد الله ابن عبد العزيز عمري صوفی بر تمام اهل مدینه امام مالك
 و از نجاست كه موافق شد اوشان را جماعتي كه اولين
 هم ابي شان سفیان ابن عينية اند چنانكه در صحيح ابن حبان
 و نیز عبد الرزاق آورده در روايت صحيح خود از وے و از
 آخرين شان طحاوي اند و مشكل الآثار در باب بيان حديثي
 كه روايت كرده شد از آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم قوله
 وے كه نزدیک است كه بزنند مردم جگر باے اشتران را
 در حاليكه طلب كند علم پس نيايند چيكيه را دانا تر از
 عالم مدینه و حل كردند اوشان اين خبر را بروے و گفتند كه عالم
 كسے است كه مژمرد از خدا و تحقيق علماء باطن مرادند از

نما یختی الله من عباده العلماء وقال الحافظ
 کمال الدین الدمیری وقد کان الاممة المجتهدین
 کالتشافعی وغيره یعتبرون بوفد فضل علماء الباطن
 وقال الامام ابو حنیفه داود الطائی علم وعمل
 فاورثه الله علم ما لم یعلم وقال الامام حجت الاسلام
 فی الاحیاء قد کان اهل الورع من علماء الظاهر
 مقربین بفضل علماء الباطن وارباب القلوب
 کان التشافعی رحمة الله یجلس بین یدی شیبان
 الراعی کما یقعدا الصبی فی المکتب ویسئله کیف
 یفعل فی کذا وکذا فیقال له مثلاً یسال هذا لعل
 فیقول ان هذا وفاق لما اغفلناه وکان احمد
 ابن حنبل ویحیی بن معین رحمهما الله تعالی
 یختلفان الی معروف الکرخی ولم ینک فی علم الظاهر
 بمنزلة ما وکانا یسالانه کیف نفعل وقد قال النبی
 صل الله علیه وآله وسلم لما قیل له کیف نفعل
 اذا جاءنا امر لم نجد فی کتاب ولا سنت قال
 صلعم سلوا الصالحین واجعلوه شوری بینهم
 ولذلک قیل علماء الظاهر زینة الارض الملائکة
 وعلماء الباطن زینة السماء والملکوت قال
 القاری ای العلماء با الله افضل من العلماء
 با حکام الله فالاولون هم الاولیاء والآخرین
 هم الفقهاء انتهى وقال الجندی قال لی السری شیخی
 رحمة الله اذا قمت من عندی فمن یجلس الی الخ
 المحاسبی فقال نعم الجلیس خذ من علمه وادبه
 ودع عنک تشقیفة الکلام وردة علی المتکلمین
 ثم لما ولیت سمعته یقول جعلک الله لقالی
 صاحب حدیث صوفیا ولا جعلک صوفیا

قول و نے تعالیٰ نما یختی الله من عباده العلماء وگفت فط
 کمال الدین و میری کہ تحقیق بودند امه مجتهدین مثل امام شافعی
 وغیرہ کہ اقرار سے کر دند بر زاند بندگی علماء باطن وگفت امام
 ابو حنیفه حضرت داود طائی بیاموخت علم را عمل بران کرد پس
 وارث گردانید اور اخذ سے تعالیٰ ابر علیک نمرد است وگفت
 امام حجت الاسلام در احیاء العلوم و تحقیق بودند اهل ورع از علماء
 ظاہر اقرار کنندگان ب فضل علماء باطن وارباب قلوب بود
 امام شافعی کجے نشست رو برو شیبان راعی چنانکہ کجے
 طفل در مکتب سے پرسید ویرا کہ چگونه خواهد کرد در بیان
 طفلان پس گفتم شد براسے دے کہ مثل تو سے پرسد این وی
 پس گفتم کہ تحقیق این توفیق داده شده است از انچه کہ غفلت
 کردیم از ان و بود امام احمد ابن حنبل ویحیی ابن معین رحمهما الله تعالی
 کہ اختلاف میکردند نزد معروف الکرخی و بنود در علم ظاہر مرتبه
 او شان و بودند آن ہر دو کہ سے پرسیدند از و سے کہ چگونه
 کنیم در انحالیکہ فرمود نبی صلی الله علیه وآله وسلم براسے انچه کہ
 گفتم شد براسے و سے کہ چگونه کنیم و فتیکہ آید مارا امر سے کہ نیاید
 و سے اگر کتاب و سنت پس گفتم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
 کہ پرسید از صالحین و مشور کنید با خود ہا و برای ہمین گفتم شد
 کہ علماء ظاہر زینت زمین و ملک اند و علماء باطن زینت
 آسمان و عالم ملکوت گفتم قاری کہ علماء با الله افضل اند
 از علماء با حکام الله پس اول او شان اولیا ہستند و آخر
 شان فقہا و فرمود جندی کہ گفتم از من شیخ من حضرت
 سری سقلی کہ وقتیکہ سے روی از نزد من پس کجای شیخی
 پس گفتم کہ نزد حارث محاسبی پس فرمود عمدہ مصاحب
 است بگیر از علم سے و ادب سے و بگذارد از خود بپسندی گذارد
 کلام ورد کردن سے بر متکلمین باز وقتیکہ روگردانیدم شنیدم ویرا کہ
 مگفت گردانند ترا خدا و ترا صحبت صوفی و نگردانند ترا صوفی صحبت

صاحب حدیث اشار الی ان من حصل الخ^{بت}
والعلم ثم التصوف اقله ومن تصوف قبل العلم
خاطر نفسه انتهى وقد كان الامام مالك اولاً
يعرض عن الصوفية واخره مرجع عن ذلك
واستفاد من بعض اولئك ثم قال في ماروا
ابن ابي حاتم في تفسیره وابن عدی فی كامله
ليس بكثر الرواية انما العلم نور يجعل الله
فی القلب قال المنادی فی شرح جامع الصغير
يشير الی علم الباطن ای علوم الاسرار الباطنية
الكتفية والانوار القلبية التي تكون للصوفية
كما ورد علم الباطن سر من اسرار الله يقذفه
فی قلب من يشاء من عباده ودر کتاب منقذ
من الضلال بعد از ذکر مبادی احوال خود فرموده است
واكتشف لی فی اثناء هذه الخلواة امور لا يمكن
احصاءها واستقصاءها والقدر الذي اذکره
لینتفع به انی علمت یقیناً ان الصوفية هم
الساکون بطریق الله تعالى خاصة وان
سیرتهم احسن السیر وطریقهم اصوب لطرق
واخلاقهم اذکی الاخلاق بل لو جمع عقل عقلاء
وحکمت حکماء و علم الواقفین علی اسرار الشرع
من العلماء لیغیروا شیاً من سیرهم واخلاقهم
و یبدلوه بما هو خیر منه لم یجدوا الیه سبیل
وان جمیع حرکاتهم وسکنااتهم فی ظاهراً
وباطنهم مقبسة من نور مشکوة النبوة
ولیس وراء نور النبوة علی وجه الارض
نور یستضاء به وبالجملة فماذا یقولون
فی طریقه طهارتها وهی اول شرطها نظیراً

اشاره کرد - بانیکه کسیکه حاصل کند حدیث و علم و باز تصوف
فلاح یابد و کسیکه صوفی شود قبل علم خود را در خطر افکند تمام شد
کلام حجة الاسلام و امام مالک اولاً از صوفیه اعراض داشت
و در آخر از ان رجوع کرده از بعض اوشان استفاد کرده
باز گفت - در آنچه که روایت کرد - ویر ابن ابی حاتم و تفسیر خود
و ابن عدی در کامل خویش که علم بکثرت روایت نیست
بلکه علم نوزیست - که میگردد واند - ویرا خداے تعالی در قلب
عبدالرؤف متاوی در شرح جامع صغیر گفته که اشارت
کرده است - بسو علم باطن یعنی علوم اسرار باطنیه کشفیه
و انوار قلبیه که برائے صوفیه باشد - چنانکه وارد شد
که علم باطن سرسیت - از اسرار آتی می اندازد - ویرا
و در قلب کسیکه میخواهد از بندگان خود و منکشف شدند بر زمین
در اثنای این خلوتها چند امور که شمار آنها و تمام گرفتار
آنها ممکن نیست و مقدار یک ذکر خواهم کرد و ویرا تا که نفع گرفته
شود - بدان من یقین داشتم که صوفیه گسائے اند
که رونده اند - بر راه خدا با مخصوص و سیرت شان حسن
سیر و طریق شان اصوب طرق و اخلاق شان پاکیزه تر
اخلاق بلکه اگر جمع کرده شود - عقل عاقلان و حکمت
حکیمان و علم واقفین اسرار شرع از علماء تا که متغیر کنند
چیزی را از عادات اوشان و اخلاق اوشان و تبدیل
دهند ویرا با آنچه که بهتر از اوے است نخواهند یافت
بسوے اوے را به و به تخمین جمله حرکات و سکناات
شان در ظاهر و باطن حاصل کرده شده اند - از نور
مشکوة نبوت و نیست و راے نور نبوت بر روئے زمین
نورے که روشنی حاصل کرده میشود بسوے خلاصه کلام
اینکه پس چه خواهند گفت فائین در طریقه طهارت خود
که اول شرط پاک کردن قلب است

یا کلّیة عما سوس الله تعالی و مفتاحها تجاری
 عنہا مجری التّریب من الصلوٰة استغراق القلب
 بذکر الله تعالی و آخرها الفناء بالکلّیة فی الله
 عزوجل و هذا آخرها بالاضافة الی ما یکاد یدخل
 تحت الاختیار و اکسب من اولیها و هی علی
 التّحقیق اول الطریقة و المشاهدات و مناقیل
 ذلک کالذہلیز للسالك الیہ و من اول الطریقة
 نبتدی امکاشفات و المشاهدات حتی انهم
 فی یقظتهم یشاهدون الملائکة و ارواح الانبیاء
 علیهم الصلوٰة و السلام و یسمعون منهم اصواتا
 و یقتبسون منهم فوائد ثم یترقی الحال من
 مشاهدۃ الصور و الامثال الی درجات بصریة
 منها نطاق النطق و لا یجاول معبران یعبّر
 عنہا الا اشتل لفظہ علی خطاء صریح لا یمکن
 الاحتراز عنہ و علی الجملة ینتہی الامر الی قرب
 من یکاد یتجبل منه طائفة المحلول و طائفة الاصل
 و طائفة الوصول و کل ذلک خطاء و قد بیننا
 وجه المخطا فیہ فی کتاب المقصد الاقصی
 فی شرح اسماء المحسنی بل الذی لا یستہ تلك الحقائق
 فلا ینبغی ان یرید علی ان یقول
 و کان مکان مالست اذکره: فظن خیر او لا تسئل عن الخبر
 و بالجملة فمن لم یرزق منه شیئا بالذوق
 فلیس یدرک من حقیقة النبوة الا الاسم
 و کرامات الاولیاء علی التّحقیق بدایات
 الانبیاء علیہم الصلوٰة و السلام و کان ذلک
 اول حال رسول الله صلی الله علیہ و آلہ و سلم
 حین اقبل الی جبل حراء حین کان یخلفو فیہ

بالکلّیة از مانوسے اللہ تعالیٰ و کلید و سے کہ تم مقام تحریم
 است از نماز استغراق قلب است بذکر آتی و آخر آن
 کلی است در حق عزوجل و این آخر آنست بنبت آنچه کہ قریب است کہ داخل شود
 زیر اختیار و کسب از او اکل آن و این بالتّحقیق اول طریقه
 و مشاہدات است و آنچه گفته شد کہ این ذہلیز است
 برائے روندہ آن طرف و از اول طریقت کہ ابتدائی
 مکاشفات و مشاہدات میشود۔ بمشایبہ کہ او شان
 در بیداری خود مشاہدہ میکند۔ ملائکہ و ارواح انبیاء
 علیہم الصلوٰة و السلام را از او شان آواز ہائے شنود
 و از او شان فواید حاصل میکنند۔ باز ترقی میکند۔ حال
 از مشاہدہ صور و امثال بسوسے درجات کہ تنگ میشود
 از ان گویائی و نہ قصد میکند۔ تعبیر کنندہ از نیکہ مراد گیرد
 از وسے مگر شامل باشد فقط و سے بر خطائے صریح کہ از او
 پر ہیز ممکن نباشد و بالاخر منتہی میشود امر باینکہ باشد
 کہ قریب باشد۔ کہ خیال کند از وسے کہ وہی حصول را
 و کہ وہی اتحاد را و کہ وہی وصول را و این جملة خطا باشد
 و وجہ خطا در وسے بیان کردہ ام۔ در کتاب خود المقصد
 الاقصی فی شرح اسماء المحسنی بلکہ بیاطن دانستہ ام
 این حالت را پس مناسب نیست۔ اینکہ زیادہ کردہ
 شود۔ بر اینکہ گفته شد
 و بود آنچه بود و نیستیم من آنچه کہ نہ ذکر خواہیم کرد و پاپس گمان نیک
 کن و پپس از خبر وی۔ و بالجملة پس کیسکہ نہ روزی دادہ شود
 از وسے اندکے ذوق پس نہ ادراک کند باند حقیقت نبوت
 مگر بر نام و کرامات اولیاء ہر آئمہ حال ابتدائی انبیاء
 علیہم السلام اند۔ و بود این اول حال جناب رسول صلی اللہ
 علیہ و سلم۔ وقتیکہ متوجہ شد بسوسے کوہ حراء
 در حالیکہ خلوت میکرد و در وسے بارب خویش عبادت

به و بتعبد حتی قالت العرب ان محمد عشق
 ربه و هذه حالة يتحققها بالذوق من لبيك
 سبيلها فمن لم يذوق الذوق فيتيقنها بالتجربة
 والتسامع ان اكثر معهم الصحبة حتى يفهم
 ذلك بقرائن الاحوال يقينا فمن جالسهم
 استفاد منهم هذا الايمان فهم قوم لا يشقى
 جليسهم ومن لم يذوق صحبتهم فليعلم
 امكان ذلك يقينا بشواهد البراهين على
 ما ذكرناه في كتاب عجائب القلب من كتاب
 الاحياء والتحقيق بالبرهان علم وملازمة
 عين تلك الحالة ذوق والقبول بالتسامع ^{لذوقه}
 بحسن الظن ايمان فهداه ثلاث درجات يرفع
 الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات
 ووراء هؤلاء قوم جهال هم المنكرون لاصل
 ذلك المتعجبون من هذا الكلام يستمعون
 ويسخرون ويقولون العجب انهم كيف
 يهدون وفيهم قال الله تعالى ومنهم
 من يستمع اليك حتى اذا اخرجوا من عندك
 قالوا للذين اوتوا العلم ما ذا قال آتفاؤلك
 الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا هوىهم
 انتهى قال الامام احمد القشاشي واقتباسهم
 من مشكوة النبوة بما اعطاهم الله تعالى
 من الفهم بمنه ما لم يعطه كثير من خلقه
 فيحفي على بعض الناس ما اتسوا عليه
 امورهم من الاصول لذلك ليظن انها
 لا اصل لها في علمه والامر خلاف ظنه اذا
 حقق ومن ههنا قال الشيخ عي الدين في

عن سادات ميكره تا اينكه اهل عرب گفتند كه محمد صلي الله عليه وآله
 عشق ورزيد با پروردگار خود و اين حالت متحقق ميشود
 بذوق كس را كه سلوك راه و كس كند پس كسيكه
 نه روزي داده شود - ويرا ذوق پس يقين ميكند
 ويرا تجربه و شنيدن اگر صحبت بسيار دارد باو نشان
 تا اينكه فهم كند - اين را بقرنيه باي احوال يقينا - پس
 كسيكه هم نشين شان شود - از او نشان استفاده كند -
 اين ايمان را پس او نشان قومي هستند كه بدخت نميشود
 هم نشين شان و كسيكه نه روزي داده شود صحبت
 او نشان را پس بدانند امكان اين يقينا بشواهد برهان
 چنانكه ذكر کرده ايم - ويرا در كتاب عجائب القلب از
 كتاب احيار العلوم و تحقيق بذريعه دلائل علم است
 و اختيار اين حالت ذوق است و قبول كردن بذريعه
 شنيدن و تجربه و گمان نيك ايمان پس اين سه درجه اند
 بلند ميكنند خدا و چه باي كسان را كه ايمان آورند از شما
 و كسان را كه علم داده شدند - و سوائے از اينها قوم جاهل
 كه منكرين اصل اند و از اين كلام متعجب ميشوند و ميشوند - و
 تسخر ميكنند و ميگويند كه عجب اينست كه آن كسان بجهل
 زبان ميگويند و حق آنها فرمود حق تعالى و از او نشان
 آنانكه مي شنوند از تو و هر گاه مي روند از نزد تو ميگويند
 براي كسانيكه داده شد ند علم كه چه گفت و چرا اين وقت
 بهمان كسانه اند كه مهر كرد بر دلهايه شان خدا و پيروى
 او نشان خواهشات خود را فرمود امام احمد قشاشي و حاصل كردن
 شان از مشكوة نبوت بسبب آنست كه داود خداوند تعالي او نشان را
 فهم با حسان خویش آنچه كه نداده اكثر از مخلوق خویش پوشيده ميشود
 بر بعضي كسان آنچه كه بنيا و نهاده ند او نشان بر او خود را از اصول
 اين گمان كرده شود كه اين را اصل نيست و علم شان سخن خلاف گمان پياشده و
 تحقيق ميشود و از اينجا گفت شيخ محي الدين ابن عربي

الفتوحات المكية فانصه السعيد من وقت
 عند حدود الله ولم يتجاوزها وانا والله ما
 تجاوزنا منها جارا لكن اعطانا الله من الفهم
 عنه تعالى ما لم يعطه كثير من خلقه فدعونا
 الى الله على بصيرة من امره اذ كنا على بينة
 من ربنا انتهى وتفاوت مراتب الفهم عند
 تعالى بين اهل الاسلام مما لا تنازع فيه
 وفي البخاري في باب كفاك الاسير عن ابي
 جحيفة قال قلت لعلي رضي الله عنه هل علم
 شئ من الوحي الا ما في كتاب الله قال لا والله
 فلق الحبة وبر التهمة ما اعلم الا ما يعطيه الله
 رجلا في القرآن الحديث وفي باب كتاب
 العلم عنه قال قلت لعلي هل عندك كتاب
 قال لا الا كتاب الله اذ فهم اعطيه رجل مسلم
 الحديث ويشهد له قوله تعالى ففهمناها
 سليمان وكلا آتينا حكما وعلما ويوضح ذلك
 ما في رياض النضرة للمحب الطبري ^{نصفه}
 عن عمر قال كنت ادخل على رسول الله صلى
 عليه وآله وسلم وهو وابوبكر يتكلمان في
 علم التوحيد فاجلس بينهما كما في زنجي لا اعلم
 ما يقولان اخرجهم الملاء في سيرته انتهى
 وقال الامام العارف الرباني الشيخ عبد العباس
 الشعرائي في ارشاد الطلبة والمريد بن علم
 يا اخي ان طريق الصوفية هو الصراط ^{المستقيم}
 وهو اجل الطرق واساها فان الطرق تنشر
 وتتصنع بحسب غاياتها وهذا الطريق غاية
 معرفة الحق جل وعلا ومعرفة الآداب المتعلقة

در فتوحات مكیہ کہ انچه تصریح کرد و سہ را
 سعید کی کہ توقف کند نزد خدا و خدا او از
 تجاوز نکند و ما قسم بخدا نہ تجاوز کردیم از
 حد سے را لیکن داد ما را خدا فیما چنان کہ نہ داد بسیار
 از مخلوقات خویش پس دعوت کردیم - بسوی خدا از بصیرت
 بحکم و سہ چه کہ بودیم - باگواہ از رب خود تمام شد - کلام شیخ
 و فرق مراتب فهم از سہ تعالی میان اہل اسلام چنانست
 کہ در ان کسے را شک نیست و در بخاری شریف در باب
 کفاک الاسیر از ابی جحیفہ مرویست کہ گفتہ ابی جحیفہ کہ گفتم با علی
 مرتضیٰ رضی اللہ عنہ کہ آیا ہمت نزد شما چیز سے از وحی غیر آنچه
 کہ در کتاب اللہ هست فرمود نہ قسم کی کہ بشکافت دانہ را
 و آنزید نفس را نمیدانم - مگر فهم را کہ میدہد ویرا خدا مردار
 قرآن تا آخر حدیث و در کتاب اعلم ہم از سہ مرویست
 کہ گفتم گفتم با علی مرتضیٰ رضی اللہ عنہ آیا ہست - نزد شما
 کتاب گفتم نیست سوائے کتاب اللہ تا فہمیکہ مرد مسلمان
 دادہ شد تا آخر حدیث و شاہد براسے سہ قول و حق تعالی
 است پس فہما ندیم آن را ^{سلمان} و دادیم ہر یکے را حکم و علم واضح
 میکند این را آنچه کہ در ریاض النضرة مصنفہ شیخ محب طبری است
 رحمۃ اللہ علیہ آنچه کہ تصریح کرد از عمر رضی اللہ عنہ کہ گفتم ہی
 داخل شدیم بحضور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ آنحضرت
 و حضرت ابوبکر مکالمہ سے فرمودند در علم توحید پس ہشتم میان ہر
 گویا کہ حبشی ام و نمیدانم کہ چه میگویند - آن ہر دو کسان بر آورد
 ویرا جماعتے در سیرت خود تمام شد کلام قہنمائی و گفتم امام عارف
 ربانی شیخ عبد لوباب شعرائی در ارشاد الطلبة والمریدین کہ میدان و برادر
 کہ طریق صوفیہ صراط مستقیم است بزرگترین راہ اور روشن ترین آنہا پس
 بتحقیق راہ ہا ساختہ سے شوند موافق فوائد آن و این طریق ہنما
 معرفت حق جل وعلا است و شناخت آداب متعلقہ

بحضرتہ و معلوم ان معرفة الحق تعالى اشرف
العلوم كما ان معرفتها اشرف واعز ما في الوجود
فلذلك كان الطريق الى معرفته افضل لطرف
وكان الشيخ الدال عليه سيد الادلاء و الامام
واعظمهم و السالكون اليه اسعد السالكين
و انجا هم فيبغي لكل من نصحه نفسه ان لا يسلك
من الطرق سوى هذا الطريق لا ارتباطه
بالسعادة الابدية فانه حا و لعلوم الشريعة
و الحقيقة و العارف به حقيق بمقام الشيخية
و الوراثة النبوية الكاملة و من حصل فيه
قبل له الشينم و الوارث و الاستاد ان كان عالما
و النبي ان كان في زمن النبوية ثم اعلم يا اخي
ان هذا الطريق لما كان في مقام الغرة و الشرف
حفت به اوقات من سائر الافاق فلا يسلكه
الا شجاع مقدم على يد شينم علام و حنيد تقه
الفائدة فعلى الشينم ان يوفى حق تربيته و على
المريد ان يوفى حق طريقه بالسمع و الطاعة
انتهى و قال في اليواقيت و الجواهر علم حرك
الله تعالى ان حقيقة الصوفي فقيه علم بعله
لا غير فاورثه الله بعله الاطلاع على دقائق
الشرعية و اسرارها حتى صار احدهم مجتهدا
في الطريق و الاسرار كما هو نشان الامم المجتهد
في فروع الشرعية و لذلك شرعوا في الطريق
واجبات و محرمات و مندوبات و مكروهات
و خلاف الاولى زائدا على ما صرح به بشر
كما استنبط المجتهدون نظير ذلك فها من
احد منهم حتى له قدم الولاية الا هو مجتهد

حضرت ائمه و معلوم است که معرفت حق تعالی اشرف
علوم است. چنانکه معروف آن اشرف و عزیزترین جود است
پس برای همین راه معرفت در افضل طریق شد
و شیخ زینا بروی سردار راه نمایندگان و کامل ترین و
بزرگترین شان و سالکین بسوی حق سعیدترین سالکین
و نجات یابنده تر آنها پس برای کسیکه نصیحت کند
نفس خود را لایق است. که نرو در راه دیگر. سوا این راه
بوجه ارتباط به سعادت ابدیه پس تحقیق که این راه حاوی است
بعلوم شریعت و حقیقت و عارف بوسی لایق بمقام شیخ و دور
نبویه کامل و کسیکه حاصل کند و روس ویرا شیخ و او نشان
و وارث خواهند گفت. اگر تابع باشد و بی خواهد
گفت اگر باشد و در زمن نبوت باز بدان ای برادرین
که این طریق چونکه در مقام شرف و عزت است. ویرا
آفات هم در گرفت. اند. پس ساوک و نکند. مگر مرد
شجاع پیشه گیرنده بر دست شیخ بسیار عالم و این وقت
فائده واقع خواهد شد پس بر شیخ لازم است که حق تربیت
ویرا تمام کند. و بر مرید واجب است که حق طریق شیخ
بجان و دل بجا آورد تمام شد کلام شیخ در ارشاد الطلیه و المریدین
و در یواقیت الجواهر فرمود که بدان رحم کند ترا خدا می نطفه که
حقیقت صوفی فقیه باشد که عمل کند بر علم خود نه بر غیر پس اگر دانند
ویرا الله تعالی سبب علم و اطلاع را بر دقائق شریعت استمرار
تا اینکه باشد یکی از او شان مجتهد در طریق و اسرار چنانکه نشان
ای مجتهدین در فروع شرعیه میباشد و همین وجوه او شان در طریق
واجبات نهادند. و محرمات و مندوبات و مکروهات و خلاف
اولی زیاده بر آنکه شریعت ویرا تصحیح کرده چنانکه مستنبط
کردند. مجتهدین مثل و س. پس نیست یکی از او شان
که ثابت شد. ویرا قدم در ولایت مگر اینکه مجتهد

فی الطریق لیس عندہ تقلید الا بما صرح بہ
 الشریعۃ او اجمع علیہ الامۃ فقط فمن ادعی
 مقام الکمال فهو مقلد فهو غیر صادق فقد سمعت سید
 علی الخواص یقول مراراً لا یکمل الرجل عندنا فی
 الطریق حتی یاخذ العلم من حیث اخذہ
 المجتهدون وایضاً فیہ وقد رأیت فی کتاب
 الرعاۃ للشیخ عزالدین ابن عبد السلام سلطان
 العلماء بمصر ما نصه کل الناس قعد واعی سر
 الشریعۃ وقعداً لصفویۃ علی قواعدہا اللت
 لا تنزلزل ویؤید ذلک ما یقع علی اید یہم
 من الکرامات والخوارق ولا یقع ذلک قط
 علی ید عالم وبلغ فی العلم ما بلغ الا ان سلك
 طریقہم اتھی وقد بلغنا انه کان یقول مثل
 ذلک وهل ثم طریق للشریعۃ غیر ما باید بینا
 من النقول ثم یقول من زعم ان ثم علما باطنا
 للشریعۃ غیر ما باید ینافھو باطنی یقارب الزلیق
 فلما اجتمع بالمشیم ابی الحسن الشاذلی بمطرح و
 واخذ عنہ صار یمدح طریق القوم کل المدح ویقول
 انہا طریق جمعت اخلاق المسلمین وکان یقول
 حجة الاسلام الغزالی مثل ما کان یقول الشیخ
 عزالدین اولاً فلما اجتمع بالصفویۃ وذاق
 طریقہم صار یقول ضیعنا عمرنا بالبطالة ای لہما
 والاشتغال بالعلم علی طریق اهل الجدل من
 غلبۃ القول علی العمل انتھی شیخ محقق عارف
 مولانا محمد ابن محمود الحافظی البخاری الشہیر

در طریق باشد ونباشد نبرد و سے تقلید مگر بر آنچه کہ
 صراحت کرد۔ بوسے شریعت یا ارجاع کردہ بروی است
 پس کسیکہ دعوی مقام کمال کند پس وی مقلد است و غیر صادق
 و تحقیق شنیدم از سرور خود علی خواص کہ بار بار سے فرمود
 کہ انسان کامل نمیشود۔ نبرد و ماد طریق تا اینکه بگیرد علم از قبایع
 اخذ کردہ اند مجتہدون وہم دروسے است کہ تحقیق دیدم
 در کتاب الرعاۃ مصنفہ عزالدین ابن عبد السلام کہ در مصطلحات العیال
 بود آنچه تصحیح کرد۔ و سے راہم مردمان رسوم شریعت را
 گرفتند و صوفیہ آن قواعد را گرفتند۔ کہ لغزش ہنہ پذیرند
 و بویدا نیست۔ آنچه کہ واقع میشود۔ بردستہاے شان از
 کرامات و خوارق و واقع نمیشود۔ این ہرگز بردست علم
 اگرچہ رسد در علم مجدی۔ مگر اینکه سلوک کند طریق و شان
 و تحقیق رسید ما را اینکه و سے میگفت بمثل این
 کہ آیا طریقے است برائے شریعت سوائے آنچه کہ نبرد
 مایانست از نقل باز میگفت کہ کسیکہ گمان کند کہ علم باطن
 برائے شریعت غیر آنست کہ در دست مایان است
 پس و سے باطنی است۔ قریب بہ زندقہ پس وقتیکہ کجا
 شد با شیخ ابوالحسن شاذلی در محروسہ مصر گرفت از وی این علم را
 برگشت و طریقہ قوم را چنان تعریف میکرد کہ حق و عی بود
 و میگفت کہ این طریقے است کہ جامع اخلاق مسلمین است
 و حجج الاسلام غزالی میگفت مثل شیخ غزالی اولاً پس وقتیکہ با صوفیہ
 جمع شد و بچشد لذت طریق شان میگفت کہ ضائع کردیم۔
 عمر خود و بطالت یعنی بسبب آنچه کہ اشتغال بعلم کردہ شد بر طریق
 اہل جدال از غلبہ قول بر عمل۔ یعنی سخناہے گفتند
 لیکن بروے عمل نئے داشتند۔

بخواجہ بارسا نقشبندی فرماید مشایخ طریقت قدس امصار و احکم کبرایے دین و مقتدایان اہل بعین اند
 و جامع میان علوم ظاہری و باطنی و ارباب احوال و اصحاب کمال اند و عقاید صافیہ ایشان بنا بر اصول

صحیح صریح است از کتاب و سنت و جماع ائمه موید است بدلائل عقلیه و شواهد نقلیه و باینهمه اهل ذوق و وجدان
 کشف و عیان اند قد اقبل الله سبحانه علیهم بلطفه و جذب بهم عز وجل الیه بلطفه سبقت لهم
 من الحسنه و الزمهم کلمة التقوی فهو عن الله و صاروا الی الله و اعرضوا عما سوی الله خرقا
 انوارهم و حالت حول العرش اسرارهم و از باب غرایم اند و خواص مومنان اند و متحقات مویدان
 مذاهب و عقاید اهل سنت و جماعت اند از بدعتها و ضلالتها و در اند نجوم آسمان هدایت و نجوم شبان
 غوایت اند نور السالکین و فضیحة المدعیین و قسم المبتدعین و حجة لاهل السنة و المؤمنین
 و خداوند عز وجل انوار ولایت و آثار هدایت ایشان را بین المؤمنین بکلمت و رحمت خود مستفیض و تبیین کرده است
 اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه فمن عاداهم اذنا و اهلهم هلاک و هو
 لا یشعر و شیخ عبدالحق محدث دهلوی میگوید که گمان نبرند که طریقه تصوف مخالف مذهب اهل سنت
 و جماعت است و صوفیه فرقه دیگر اند و راه این فرقه ناجیه حاشا و کلا خاصه و خلاصه این ملت اقوم
 بحقیقین صوفیه اند که در ظاهر و باطن مقربان انوار سنت و مکاشفان سر حقیقت اند و در سلوک طریقت
 اتباع عملا و حالاً و اختیار عزیمت ظاهر او باطناً و تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکام فیض و دقائق درع
 و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن بچکس از ایشان پیشی نکرده و آنچه ایشان را از اعمال و اخلاق و احوال
 و مقامات و مواجید و اذواق و سنکات و اشارات و سایر کمالات دست داده هیچ فرقه دیگر را نداده
 شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای متأخرین حدیث است در عقاید خود می نویسد و معتقدان
 طریق الجنید و صحبه طریق مقوم و در تخصیص طریق جنید و صحاب او اشارت بمقصود کرده است
 چه طریق جنید و صحاب و سه یعنی امثال و اقران و سه طریقه جامعه است که در سه حکیم و تعظیم کتاب
 و سنت و تقدیم ظاهر بر باطن و جمع بین الشریعه و الحقیقه بر وجه اتم و اکمل است و در طریقه ایشان تهاون و تعاقب
 ظاهر احکام و ترک رعایت فتوای شریعت قطعاً نیست منقول است که سه فرموده است که بنا
 طریقه ما بر کتاب و سنت است و هر چه مخالف کتاب و سنت است و خارج از آنست مردود و باطل است
 و نیز فرموده است که اگر در ذکر و نماز و تلاوت قرآن ذوق و حضور و خشیت و ششوع دست داد پس امیداری
 فتح باب است و الا بدانکه طریق مسدود است و نیز فرموده است من لم یسمع الحدیث و یجالس

الفقهاء و یاخذ اذ به عن المتأد بین انفس من اتبعه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بینه

این سخن متوجه خداوند تعالی بر او شان بلطف خویش و بکشید او شان را بسوی خود بلطف خود سبقت کرد و بر او شان از اینکی و لازم گردید
 او شان را که توفیق فیصدند او شان خدا و برشتند بسوی خدا و از بسوی الله اعراض کردند جماعات را انوارشان بدریدند و اسرارشان گردیدند بگشتند
 روشنی سالکین اند و فضیحت کننده مدعیین و بیخ کننده بدعیان و محبت بر اهل سنت و مومنان ۱۲ و آن مومنان که با کافران
 دوستی ندارند نوشته است خداوند دل ایشان ایمان را و قوت داده است ایشان را البقیض فیهم از جانب خود پس کسیکه دشمن داشت
 او شان را با ندادند او شان را یعنی بدنام کردی با ندادند آنجا که خداوند ۱۲ و اعتقاد کفر - اینک طریقه جنید و یاران او طریقی
 راست کرده شده است ۱۲ کسیکه نشنود حدیث و باطنها با هم نشنیدند و از ادب یا بندهای ادب بخیر و در تباهی افتند
 بگویند راه من است بخوانم بسوی خدا با محبت ظاهرین و پیر و اهل حق نیز بخوانند ۱۲

انا ومن اتبعني الآية انتهى مير خمين ابن معين ميدي در فواح گوید در طرق تصوف انوار آبی هست

و معرفت اشیا گماهی از راه باطنی	علم التصوف علم لیس بعینه	الایخوف فطنه بالحق معرفه	ولیس یعرفه من لیس به
و کیف بشهد ضو الشمشکوف	تا من خبر از طور تصوف ارم	بر ماضی عمر خود تا سفت ارم	چون ترک تکلفات رسمی کردم
صد عیش و نشاط بے تکلف ارم	و هیچ سبیلی واضح من گهتند	ولکنها الالهواء عمت قات	شنیده باشی که اسکنند نقاشان

خطا و چین را فرمود که دو دنیا را مقابل نقش کنند و پرده در میان آورند و از طرفین خیالات انگیزند نقاشان نقوش غریبه مختلفه بگماشتند و استادان چین تصفیه و تجلیه بکار میداشتند بعد از رفع حجاب و کشف نقاشان آنچه نقاشان خطا را بر حق چین و کج بین حاصل شده بود زیبا تر از آن در صفحه استادان چین می نمود

ایدل ز طریق اهل صورت بگذر	آینه شو و ز هر کد و دست بگذر	اگر نور صفا سے عارفان میجوئی
از هر چه تر نیست ضرورت بگذر	خاطرت کے رقم فیض پذیر و بهیات	مگر از نفس پر آکنده ورق ساده کنی

شیخ الطائفة ابو یزید بسطامی میفرماید اخذتم علمکم صیغاً عن صیغتی و اخذنا علینا عن الحی الذی لا یوت

پر شد ز شراب عشق جام دل من	وز لوح وجود شست نام دل من
گفتی سخن شهادت با نام همه روز	امروز رسید خوش بکام دل من

امام فخر الدین رازی با شیخ نجم الدین گفت بجم عرفت ربک فرمود بود ادات تردد علی القلوب فتعجز النفوس عن تکذیبها

اهل صیقل رسته انداز بودند	هر دے بینند خوبی بے در	نقش و قشر علم را بگذاشتند	رایت عین لبتین افرشتند
ذوق و فکر روز و شبانی یافتند	بهر بھر آشنائی یافتند	مرگ کز وی جمله اندر حشمتند	میکنند این قوم برور شیخند
کس نیاید بر دل ایشان ظفر	بر صدق آید ضرر ز بگر	مگر چه سخن وقت را بگذاشتند	لیک محو و فقر را بر داشتند
بر تر انداز عرش و کرسی خلا	ساکنان مقعد صدق خلا	صد نشان دارند محو مطلقاً	چه نشان بل عین پیدار خوانند

و کثرت دراء النقل علم یدق عن مدارک غایات العقول السلیمة تلقیة منی و عنی احنف ته

و نفسی کانت عن عطائی مدتی	و مخالفت این طائفة با یکدیگر مبنی است بر اختلاف در کمان و افشای
اسرار - بعضی می گویند	ابلی الی الشرق ان کانت منازککم
اقول بالحد حال حین اذکرة	خوف الرقیب و ما بالحد من خال

الا استغنی خرا و قل لی هی الخمر ولا استغنی سر اذا کن الجهم و عجم باسم من هو ی دعوی من الکفی فلا خیر فی الذات من و نه است

علم تصوف علم است که نمیشناسد و بر آنکه صاحب عقل که بحق معروف باشد و شناخت می تواند کرد و بر آنکه کسیکه به حاضر باشد و در وی روشنی آفتاب نابینا ۱۲ و طریق راه ما واضح است برای کسیکه بدایت یابد ولیکن خواهشها نابینا کردند پس نابینا گشت ۱۳
۱۴ گرفتند شما علم خود را که مرده است از مرده و گرفتیم با علم خود را از زنده که می میوه ۱۲ و چه چیز شناختی پروردگار خود را ۱۳
۱۴ بوج و وارو است که وارد می شوند بر قلوب پس علم جرمی شوند نفوس از تکذیب و سه و باز و راه نقل علم است که در حق
۱۵ می شود از مدارک نمایات عقول سلیمه گرفت - و سه را از خود و از من گرفت و سه و بود نفس من از عطای خود دو پند ۱۲
۱۵ می گویم - بسوی شرق اگر باشد منزلت با من بجانب غرب به سبب خوف قیل و قال میگویم - که هر راه خدا خال است
۱۶ و شب تکر ای می گویم - و سه بر خوف رقیب نیست همراه خدا خال ۱۲
۱۷ خبر دار پس به نشان ما و بگو برای من که این خبر است - و نه نشان ما پوشیده و قیتمه ممکن باشد اسکار و آواز بر دار بنام کسیکه
میخواهی و بر او بگذر مارا از لبت پس نیست بهتری در لذات سوسه و سه پوشیده و داشتن ۱۲

جمع بندارند که دانش مخصوص در علوم رسمیه است کلاماً اینهم عن ربههم یومئذ لحوون
 بین المحبین سرسپس یغشیه : قول ولا قلم الخلق یحکمه ابن عباس گوید شبی با حضرت
 امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه صحبت داشتم تا روز شرح بار بسم الله فرمود من خود را پیش او چون
 سوخه یا فتم در پیش دریا بزرگ. و هم فرمود اگر تفسیر الله الذی خلق سبع سموات و من
 الارض مثلهم یتنزل الامر بینهم بگویم شامرا سنگار کنید و حضرت امیر فرماید که در سینه
 علمت که اگر آنرا بر شما اظهار کنم بر خود بلرزد چنانکه ریمان دراز در چاه آب. و هم او فرمود لو شئت
 لا ورت سبعین بعیرا من تفسیر فاتحة الكتاب و هم آنحضرت اشاره بسینه بکینه خود کرد و فرمود
 ان ههنا بالعلوم اجرة لو وجدت لها حلة و در صحیح بخاری مذکور است که ابو هریره رضی الله عنه
 حلت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم دعا ین من العلم اما الواحد فبثبته
 فیکرم و اما الاخر فلو تبثبته قطع منی هذا البلعوم و امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود
 الی کتم من علی جواهره کیلبری الحق و جعل فقیهنا و قد تقدم فی هذا چون الی الحسین و حتی قبله
 و رب جواهر علم و ابوح به لقیل انت من یعیذوننا و لا استحل جان مسلمون بیرون اقمه ما یا تونهنا

سید الطائفة جنید رحمه الله علیه گفت لا ینبغ احد درجه الحقیقه حتی یشهد فیها الف صدیق بانه
 زندیق و امام غزالی در احیاء القلوب میگوید بعضی عرفا که سبب پنهان شدن ابدال از چشم اکثر مردم آنست که
 ایشان طاقت دیدن علما ندارند بر آنکه این علما نفس الامری باطلان اند نزد خود و نزد جا بلان علما

در نظر بازی ما بے بصران حیرانند عاقلان نقطه پر کار وجودند و لے و عیب ز خواره خورشید ز خفاش پیر و تقدح فیمین شرف الله قدسه رجال لهم سر مع الله صادق	من چنینم که نمودم اگر ایشان دهند عشق دانند که دران دایره سرگردانند که درین آینه صاحب نظران حیرانند و ما زال مخصوصاً به طیب الثنا ولا انت من ذالک القلیل و لا انا
--	--

ز هزار و هزار زنه از انکار اولیا احترام کن و با اعتقاد و نیض بیوسه دل باز کن شیخ محی الدین ابن
 عربی در باب هفتاد و سیوم از فتوحات گوید شیخ ابو یزید با ابو موسی و یلمی گفت ای ابو موسی چون سبایی
 کنی که ایمان سخن از باب طریقت داشته باشد التماس کن که براسه تو دعا کند براسه آنکه دعا او

در میان همین سرسبت که پوشیده میکنند و بر اقول و نه فلم براسه خلق که حکایت میکند و بر ۱۲ خدا یک آفرینت طبقات
 آسمان و مانند آن زمین فرود می آید امریکه ما بین آنهاست ۱۳ اگر خدایم بر آینه بار کنم بقادر شتر از تفسیر سوره فاتحه ۱۴
 تحقیق اینجا علوم اند انبوه اگر با هم و بر سر درازم آنرا ۱۵ برداشتر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو طرف را از علمای یک
 پس فاشش کردم و برادر شاد و اما دیگر کس که فاشش کرد و بر ابریده شود از من این اطلاق ۱۶ تحقیق من پوشده لے کم از علم خود جوهر و بر
 با که نه مندی حق را جا بل پس دروغ گو دانند ما را و تحقیق منم شد در این ابوحسن بسوسه حسین و وصیت کرد قبل آن حسن و بشیر جوهر طریقت
 اگر آشکارا کنم و بر سر آینه گفته شود براسه ما که تو از ان کسانے که برستند تباہی را و طلال دانستند مردان مسلمان خون مرد می بینند
 در زمین چینی را که می کنند یک ۱۷ نسی رسید کسی بدو جفت ناما که شهادت زنده و می نزار صدق که دوزخ نریق است ۱۸ اما عقلمان
 می کنی از تکیه بزرگ کرد. الله عز و جبره و بر او همیشه بود مخصوص براسه تعریف خوش مردان اند که او شاز را با خدا سره صادق است و نه تو از من قبل زمین

تا چند طریق جناب و شمت طلبیم تا باطن ما ز منیض معور شود آئینه ذات حق چو درویشان اند فکر م نرسد بگرد ایشان هرگز و کل لهم سؤل و دین مبدئ وانتم من الدنیا مرادی و همی	بے شبه مستجاب است برخیز که مفتاح سعادت طلبیم از باطن اهل فتنه همت طلبیم از هر جتنه متبدل ما ایشانند زان رو که بسے بزرگ و عالی شانند و وصلکم سؤل و دینی هو اکم مناهی منا مکم و اختیار رضاکم
---	--

به بین که او را با خضر چه صورتها و نمود گفته اند پیش علما حافظت زبان باید کرد و پیش سلاطین محافت
چشم و پیش اولیا حافظت دل اگر ایشان میل مال کنند براسے راحت فقراست و کار مخصوص بایشان
خواه کج خواه راست رجال لا تلکیم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و ما رزقناهم ینفقون کما یکف آ ب تقوہ
از سر چشمه جوشد و کاسے بر و افتاد آب کے گذار دکه گاه بچشمه راه یاید نور یقین بشا به آن آب است اول غار
بشا به چشمه و دنیا بمنزله کاه - با امام احمد غزالی گفتند که تو خود را درویش بنداری و چند طویله سپ و شتر
داری فرمود من میخ طویله در گل زده ام نه در دل ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر
الی قلوبکم و نیاتکم القصة بطولها نفی درویشان جهالت صرف و ضلالت محض است اگر میانی
و کسے را ازین چه نقصان تو از کمال خود باز میمانی لیکن چون ملحد بصورت موحد برے آید و ز ندیق بهیئت
صدیقی مے نماید تیز میان این طوائف مشکل است و طالبان صادق را ازین تیز خون در دل

نه هر که آینه سازد سگداری داند نه هر که سیرت شد قلندری داند که در گد اصفتی کمی یا گری داند	نه هر که چهره بر فروخت دلبری داند نه هر که سحر یک تر ز مو اینچاست غلام همت آن رند عافیت سوزم
--	--

حاضر باش که صید اهل شید نشوی و بفریب شیطان از راه نزوی	
بنیاد مکر تا فلک حقه باز کرد ز آنچه استین کوته و دست دراز کرد شرمند ره بر که عمل بر میا ز کرد فصارت له اماراة فاستبرث	صوفی نهاد دوام سحر حته باز کرد ایدل بیا که ما به پناه خدارویم فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید ولا تتبع من سولت نفسه له

له و هر کس است که براسے وے دین مذمب است و صل شما خدایان است و دین من جدا شما و ما به سید از دنیا مراد من و همت من خواب من
خواب شما است و اختیار من رضائے شما - ۱۱
له مردمانی که باز ندارد ایشان را سود اگر می داند خرید و فروخت از یاد خدا ۱۲
له و از آنچه ایشان را از روی داده ایم - خرج مے کنند - ۱۱
له تحقیق آند نظر مے کند به بسو کے صور آنهاستے شما و نه بسو کے اعمال شما و لیکن مے بند بسو کے قلوب شما و نیمائے شما - ۱۲
له و متابعت مکن مے را که عیب کند و برافض و مے پس گردد و براسے و مے علامت پس مسموم شود - ۱۳

نقد صوفی نه ہر صافی بے غش باشد	اے باختر کہ شایسته آتش باشد
اکثر درویشان زبان مادر بند آرائش و در مقام آسائش اند نہ از عرفان خبر دارند و نہ از احسان اثر امتیاز ایشان از سایر مردم بصورت است و باطن ایشان پر از کدورت	
گویند جماعتی کہ پاسبی داریم	وز کسوة عارفان پناہی داریم
اگر تاج نبد کمال ایشان باشد	مانیز از ان بند کلاہی داریم
اما حکم من تشبہ بقوم فهو منهم ع صد خاں راز بھرے گلے آب سپید ہند	
ور کسوة فقیر کا ملان سے باشد	اور زیر بند اہل دلان سے باشد
مقبوض و ز صد ہزار درویش کیست	سنگ نشوی کہ جابلان سے باشد
و درستن قواعد عقاید یا بطریق فکر است و آن مسلک متکلمین و حکما مشائیین است یا بطریق ریاضت و آن مسلک صوفیہ و حکما اشراقیین است مثل الفریقین کالاعلیٰ و الاصلیٰ والبصیر و السمع ہل یتلو مثلا افلا تذکرین و در طریق اول خارشہ و شک بسیار است و قدم عقل از رگہزار انگار انگار	
پاے استدلالیان چوبین بود	پاے چوبین سخت بے تکمین بود
گر کسی از عقل با تکمین بودے	فخر رازی راز و اردین بودے
فخر رازی آرد در لیتی کند	تا بفرغان جہان تی تی کند
غایت دلیل مناقشہ و خلاف است و اساس قیاس برطن و کزاف و ما یتبع اکثرہم الاطن ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بعضہ در مدرسہ میان اہل و سوسہ بسیار جان کنده اند و کفہ کے چند از تقلید در گردن عقل گنبدہ اند نہ در میانہ تحقیق باوہ عرفان نوشند و نہ در قدم پیر معان	
و اکثر سعی العالمین ضلال	نہایت اعتدال العقول عتال
فبا د و جمیع امس عین و ذال	و کم قدر آینا من رجال و دولہ
و حال فزالی و انجبال جبال	و کم من جبال قد علت شرفانہا
و حاصل دنیا نا اذی و وبال	وار و احنافی و حشہ من جہونا
سوئے ان جمعنا فیہ قیل و قال	ولم نسند من مجشنا طول عمرنا
و حاشاکہ اکابر متکلمین صحیح عقائد خود بدلائل کلیات	
کرده باشند۔ باخذ انوار عقائد ایشان مشکوٰۃ نبوۃ است علم دین فقہ است تفسیر و حدیث	

۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت
 ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت
 ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت
 ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت ۱۲ سال از او شازنت

هر که خواند غیب را این گرد و خیمت

بعضی افسار تقلید از سر بر و ن انداخته اند فطرت

اصلی را سرنگون ساخته اند - و نفعی اولیا در ایشان بسیار کنند و هر چه بکوش ایشان رسد آنها کنند و بنگاه نبوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخن چند بیوده تراشند نه طبع شان گذارد که بتقلید بروند نه توفیق شان باشد که بوی تحقیق شنوند مذبل بین بین ذلک لا اله الا هو لا اله الا هو

از بجز فساد و جنگ بعضی مردم در مدرسه هر علم که آموخته اند تا چند چپسین جا بل و ابر بودن در بسند صفا باش که بسیار بدست

گردند بگو که گمراهی خود را کسب فی القبر لیضربهم ولا ینفعهم هر روز روز پیش بدتر بودن با مردم در ویش کدر بودن

شیخ شهاب الدین عمر سردی قدس الله سره الغزیز در شرف میفرماید که تا چراغ فقر افروخته ام

و شفا سوخته ام و این نظم اوست
شفا حفرة من کتاب الشفا
فرغنا الى الله حتى كف
وعشنا على ملة المصطفى
و در عاشق نشود به بد او که حکیم
کز دم صبح بدو یاد و انفاس نسیم
ورنه آدم نه بر و صرغ ز شیطان جیم

و کما قلت للقوم انتم علی
فلما استرانا و ابنتو بیئنا
فما اتوا علی دین رسطالس
فکر بیود خود ایدل زور دیگر کن
غیبه گوئند کدل از کار فرو بسته مابا
دام سخت است گمراه شود فضل خدا
انصاف آنکه بچراغ عقل راه حق نمی توان پی

و بواسطه برهان بطولوب اصلی می توان رسید

انقد طفت فی تلك المعاهد كلها
فلم ارا الا واضعا کف حایر
لک گدای خالقه بر در که دیر معان

و صیرت طریقی بین تلك المعالم
علی ذقن او قار عاسن نادم
سید هندی آسپه و دلهارا تو نگر میکنند

تا آفتاب نبوت بر دل طالب تا بد راه بمصود و خود نیا بدقل ان کفتم تبون الله فاتبعونی یحییکم الله

مصطفی گفته علی را کاسه علی
لیک بر شیری مکن هم عتمید
خوش در آدر سایه آن عاقلی

شیر حقی پس لوانی پرو لی
اندر آدر سایه نخل امنی بد
کس نیار و برد از ره ناستلی

۱۰ متر داند در میان این دآن نه بسوی ایشان اند و نه بسوی آنان ۱۰ در قریضه خواهد داد او شانرا و نافع نخواهد بود ۱۱
۱۲ و چه قدر گفته براسی قوم که شمار کنان متفک هستند - از کتاب شفا پس بر گاه که ذلیل گفتند - او شان سپهرانش کردن - نامتوجه هستیم
بسوی حق تا ایستگاری شد ما را پس مردند شان بر دین از سطا طالیس وزنده ماندیم ما بر دین مصطفی ۱۳
۱۴ بر آینه طواف کردم - در این جمله منازل و کردار مندم - چشم خود میان این نشانها پس ندیدم مگر دارنده دست بر شان بر زندان
یا کوبنده دندان و نامم ۱۵ بخواسی محمدا کرد دست میدارید شما خدا را پس متابعت من کنید - دوست خواهد داشت شما خدا

روح او سیم رخ بس عالی طواف بسیح او را غایت و متقطع موج فهم کن و البته علم بالصواب	اُطل او اندر زمین چون کبوه قاف اگر بگویم تا قیامت مدح او در بشر رو پوشش گشته است آفتاب
---	--

کس از هو جس نفسانی و وساوس شیطانی نجات دار که طفل مکتب علمت مالک نمکن تعلم
و کان فضل الله عليك عظیما ط باشد و اشک نیاز بر خاک راه ساکنان مسالک طریقت مالکان

توان یافت ذوق یافا عقل خود کسیت بمنطق و بر چشم عقل از حقایق ایمان	بقیاسات عقل یونانی اگر بمنطق کس ولی بود شیخ سینا ابو علی بود	مالک حقیقت باشد ره بر و با جناب پاک خدا هست چون چشم اکبر از الوان
---	--	---

و شیخ ضیاء الدین ابو نجیب السهروردی قدس سره فرماید -

<p>علمای مجاهدین در متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اکتفا کنند صحابه اند سه قسم اند اصحاب حدیث و فقها و صوفیه اما اصحاب حدیث پس تحقیق او شان بنظر حدیث تعلق کردند و به سماع و نقل و معنی مشغول شدند و به تمیز کردن صحیح از سقیم و او شان محافظان این و نگهبانان و معانی است پس تحقیق او شان تفضیل داده شدند بر اصحاب حدیث بعد قبول علم بسبب آنچه مخصوص شدند بران از فهم و استنباط از فقه حدیث و بنظر دستیق غور کردن و اما صوفیه پس متفق شدند بر دو طایفه در معتقدات خود و قبول علم شان و نه مخالفت کردند او شان را در معاش و رسوم شان باز مخصوص شدند او شان بعد این بعلوم عالییه و حالات سینه مثل توبه و زهد و ورع و صبر و رضا و توکل و محبت و مشایخ و یقین و قناعت و صدق و اخلاص و شکر و ذکر و شکر و مراقب و عمت بار و وحید و جمع و فقره و فنا و بقا و معرفت نفس و مجاهدات</p>	<p>ان العلماء المجاهدين في متابعة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم المقتدين بالصحابه ثلثة اصناف اصحاب الحديث والفقهاء والصوفية فاما اصحاب الحديث فانهم تعلقوا بظاهر الحديث فاشتغلوا بسماعه ونقله وتميز صحیحه من سقیمه وهم حراس الدين ورعاة واما الفقهاء فانهم فانهم فضلوا على اصحاب الحديث بعد قبول علمهم بما خصوصیه من الفهم والاستنباط من فقه الحديث والتحقق بتدقيق النظر واما الصوفية فانفقوا مع الطائفتين في معتقداتهم وقبول علمهم ولم يخالفوه هم في معاشهم ورسومهم ثم انهم خصوا بعد ذلك بعلوم عالییه واحوال سنیة كالنوبة والزهد والورع والصبر والرضا والتوکل والمحبة والمشاهدة والیقین والقناعة والصدق والاخلاص والشکر والذکر والافکار والمراقبة والاعتبار والوجدان جمع التفهيم والفناء والبقاء ومعرفه النفس ومجاهداتها</p>
---	--

در آموخته است ترا آنچه نمیدانستی و هست فضل خدا بر تو بزرگ ۱۲

وریاضها تھا و دقاتق الریاء و الشهوة و الخبیثة
 و کیفیت الاخلاص ہرنا ملا علی قاری حنفی ہر مونی
 در شرح آداب المریدین گوید روی عن الشیخ العار
 شہاب الدین عمر السہروردی انه قال کنت فی
 اوائل امری اشتغلت بعلم الکلام و حفظت
 کتبا متعددہ فی ذلک المرام و عمی کان یمنعنی
 ولم امتنع الی ان اراد ان یدخل یوما علی القطب
 الربانی والغوث الصمدانی الشیخ عبد القادر الجیلانی
 وانا فی خدمتہ و متادب بآدابہ فقال کن صاحب
 القلب فانک تدخل علی من یخبر قلبہ عن
 و انتظر بركات نظره و نفحات اثره فلما تعدنا
 قال عمی یاسیدی هذا ولد اخی وهو موسع
 بعلم الکلام کما منعه ما نفعه و توقف فی ذلک
 المقام فقال ای کتاب تحفظه فقلت الکتاب
 الفلانی و الکتاب الفلانی فی رسم یدہ الشریفیة
 علی صدی فواللہ ما بقی لفظ ما کنت احفظہ
 فی مدۃ عمری لکن امتلئت من العلوم اللدینیة
 و البوارف الربانیة ما اکتفیت بہ فی امری فقلت
 من عندہ بلسان ناطق و جنان صادق و قال
 لی یا عمر انت آخر المشہورین بالعراق و کان کذلک
 فانه صار شیعہ الشیوخ فی زمانہ بالاتفاق ثم
 فتح هذا الباب الیقین بالشیخ شہاب الدین
 انما کان ببرکۃ حسن اعتقادہ فی الاولیاء
 و ثور ارادہ فی الاصفیاء لما سبق من سیادۃ
 السعادة بخلاف السعد التفقارانی حیث قالہ
 خولجہ بہاء الدین نقشبند حین رأى فی یدہ ظناً
 من الماء تعال الینا و اقبل علینا التملأہ عسلاً

و ریاضات و وقت سابق ریاضات شہوات خبیثہ
 کیفیت خلاص ازوستے
 روایت کردہ شد از شیخ عارف شہاب الدین
 سہروردی کہ گفت و سے رضی اللہ عنہ بودم در اوائل حال
 خود کہ بعلم کلام اشتغال میداشتم و کتب متعددہ
 این مقصد یاد گرفتہ و عم من مرامی معین کردم
 تسلیم نیکردم تا اینکه از وہ کہ کہ بسیار روز سے بر
 قطب ربانی وغوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی
 و من ہم در خدمت و سے بودم و ادب گیرتم بادب
 پس فرمود کہ باش حاضر قلب پس بہ تحقیق تو داخل بشوی
 پس یکم خبر میدار و قلب و سے از حق و منتظر باش بركات
 و نظر و سے را و بوسے خوش اثر و بر ایس و تکیہ نشہ یکت
 عم من سے سردار من این برادر زادہ من است و سے بسیار
 ترس است بہ علم کلام ہم گاہ کہ منع کردم و بزبان ناطق و از وہ
 مقام توقف کرد پس فرمود کہ کدام کتاب یاد کنی پس گفتم فلان کتاب
 فلان کتاب پس مسح کرد دست شریف خود را بر سینہ من پس فرمود
 نہ باقی ماند لفظی از آنچه یاد گرفته بودم و برادر دست عمر خود لیکن
 پر شد از علوم لدنیہ و عوارف ربانیہ نہ کفایت کردم بوجہ
 پس برخاستم از زود سے بزبان ناطق و قلب صادق و گفتم
 از من کہ سے عمر تو آخر مشہورستی بہ عراق و چنان گشت پس
 تحقیق و سے گشت شیخ اشیر و در زمان خود بالاتفاق با بزرگان
 این باب یقین بر شیخ شہاب الدین و گشت خمینین بہ برکت
 حسن اعتقاد و سے در اولیا و نوارادت و سے در برگزیدگان
 براسے آنچه کہ سابق شد از سیادت سعادت
 بخلاف سعد الدین تقارانی چنانکہ گفتم براسے و سے
 خواجہ بہاء الدین نقشبند و تکیہ بہ در دست و سے طرفے
 از آب کہ بیا بسوے ما و متوجہ شو بر ما تا کہ چینی ویرا از غسل

همالدينا فقال منكر اخاف اني ا فقد الماء ايضا
 لقرابك فعدت عندى من حياك فبعد عن بقا
 القرب وقنع بنجيت البكتب ولم يدبر من كمال الغر
 والعجب ان نظرا لاولياء الكسيرة تاثير كثير فعال
 كلب اصحاب الكهف و كلب شيفر بنجم الدين الكوي
 اص شير وهو سبحانه عى مايشاء قد ير حافظ شير

<p>باي چشمي خدمت درويشان است فتح آن در نظر همت درويشان است منظر از چمن زهت درويشان است كيميايست كه در صحبت درويشان است كبريايست كه در حشمت درويشان است بے تكلف بشنو دولت درويشان است از ازل تا به ابد فرصت درويشان است نظرش آئنه طلعت درويشان است سروري در كعبت همت درويشان است همه در بسندگي حضرت درويشان است</p>	<p>روضه غلام برين حلو و درويشان است كنج غزلت كه طلسمات عجائب دارد بجز فردوس كه رضوانش بدر باني فرست آنچه تر مے شود از نير تو آن قلب سيا وانكه پيش نبسه تاج كبر خورشيد دوستي را كه نباشد غم از آسيب زوال خسروان قبله حاجات جهان اندولي روي مقصود كه شايدان جهان مے طلبند مے تو بگر مفروش اين همه نخوت كه ترا حافظ اينجا بادب باش كه سلطان ملك</p>
---	---

شرح اشيوخ شهاب الملة والدين عمر السهرودي در وصف اين گروه باشكوه گويد -

<p>قلوب شان از بخششها مے انس پرانند و آئنه هائے قلوب شان بخورده سس جلا داده شده پس آماده گشته برك قبول امداد و سیه دستند گشته براس درود انوار علوم و بگرفتند از انفاس عطريه بنشين با و قابلم كردند بر ظاهر و باطن از تقوى مخيا نما و شغل كردند در تاركيبها بگشريت ايقين چراغ و حقير نپدا شتند فوايد دنيا و لذتها مے و س و ناخوش دانستند شمار نگاه خواهش و تابان و س و با بگير خود ساختند بلند بهاس خوف و جهل و بگتر نپ با عتظومت خود بساط ملكوت را و دراز شدند بسوے بلندي گردنهامے شان و بلند شدند</p>	<p>ضائرهم من مواهب الانس حلو و هم را ئى قلوبهم بنور القدر من مجلوة قهريات لقبول الامداد القل سية واستعدت لورد و الانوار العاوية واتخذت من الانفاس العطرية جلاسا واقامت على اظاهر و الباطن من التقوى جلاسا و اشتغلت في ظلم البشرية من اليقين نير ايبا و استغفرت فوايد الدنيا و لذتها و انكرت مصائد الهوى و تبعاتهما و امنطت عوارب الرعبوت و الرعبوت و استغفرت بعلى هترباساط الملكوت و امتدت الى المعالى عتفا</p>
---	--

و طمحت إلى اللامع العلوی احد قها واتخذت
 من الملاء الاعلی مسامراً ومجاوراً ومن النور
 الاعز الاقصه مزوراً ومجاوراً اجساد ارضیه
 بقلوب سماویة واشباح فرشتیه بارواح عرشیه
 نفوسهم فی منازل الخدمه سیاره داروهم
 فی فضاء القرب طیاره مذهبهم فی العبودیه
 مشهوره و اعلامهم فی اقطار الارض منشوره
 یقول الجاهل بهم فقد واد ما فقد واد لکن سمیت
 احوالهم فلم یدر کوا و علی مقامهم فلم یملکوا
 کائین با لجنان بائین بقلوبهم عن وطان
 الحد ثانی لادوا هم حول العرش طواف و لقلوبهم
 من خرائن البراسعاف یتنعمون بالخدمه
 فی الدیاجر و یتلذذون من وهم الطلب یظلم
 اهلوا حی تسلوا بالصلوات عن الشهوات و تعضوا
 بجملا و التلاوة عن اللذات یلوح من صفحات
 وجوههم بشر الوجدان و یتیم علی مکنون سرائرهم
 نضارة العرفان لا یزال فی کل عصر و زمان منهم
 علماء قائمون بالحق داعون للخلق منحو بحسن البقاء
 رتبة الدعوة و جعلوا للمتقیین قدوة فلا یزال
 للخلق آثارهم و تزهی فی الافاق انوارهم من قد
 بهم اهتدی و من انکرهم ضل و غوی

بجانب نوا مع بلند چشمها سے شان و بگرفتند از
 ملا را علی یعنی گروه فرشتگان قصه گو سخن گو و از نور عزیز
 و دورتر زیارت کنند و نزدیک اجسام ارضی که قلوب
 شان سماوی اند و اجسام فرشی که ارواح شان عرشى اند
 نفوس شان در منزل خدمت میگیرند و ارواح شان
 در میدان قرب پرین مذاهب شان در بندگی مشهور اند
 و علمها سے شان در اقطار زمین پراکنده می گوید جاہل
 با و شان که کم کردند او شان حال آنکه کم کردند لیکن پوشیده
 احوال شان پس جاہل ادراک نکرد و بر مقامات شان
 عبور نیافت بظاہر موجود اند به بدن و به قلوب جدا اند
 از وطنها کے خلق ارواح شان گرد عرش بسیار طواف
 کنند اند و برائے قلوب شان از خزانه ہائے نیکی حاجت
 نوش عیش میگیرند خدمت در شہادت یک لذت میگیرند شدت طلب
 دو پیر یعنی در شدت طلب آتچنان بکرات شوق تشنه اند که چو گرم و سرد نمیکند
 خویشند شدت سبب نماز از خواہشات نفسانی و عوض شہید
 بخلات و تلاوت از لذات سے در شدت از صفحات وجوه شان
 خوشی قلب و تمام میشود بر مکنون قلبی شان تازگی عرفان
 همیشه مانند در هر عصر و زمانه از او شان علمائے بالہ
 دعوت کنندگان خلق بسوی حق عطا کرده شدند او شان
 بحسن اقتدار تہ دعوت کردانین شدند بر متقیان منور
 ظاہر خواهند شد خلق را آثار شان در روشن خوانند شدت افاق انوار شان
 بر که تکرار با و شان ہایت یافت ہر کجا کجا با و شان گزہ و کجا گشت ہر کجا با و شان

این در شرحی است از حضرت امام غزالی در کتاب احیاء علوم الدین

سید حسین ابن معین میندی از درہ فاخرہ نقل میکند کہ شیخ ابن زبید اندلسی گفت در بازار رسالہ کہ
 ابن احمد بن قاضی قرطبہ در رد امام غزالی نوشتہ بود و لعنت بر او کردہ خریدیم چون اندکے مطالعہ کردیم
 کور شدیم پس توبہ و استغفار کردیم حق تعالی باز بینائی ارزانی داشت

<p> ہر کس کہ بعشق دوست صادق باشد یک نکتہ گوید کہ نباید گفستن </p>	<p> با خلق جهان دشمن موافق با مشد نکارے نکند کہ غیب لائق باشد </p>
<p> وہم ابن زبید روایت کند کہ امام غزالی را در خواب دیدم کہ زنجیرے در گردن خوگے کردہ پڑوا در </p>	

